

## نامهای پیروزمندانه خدا

پیروزی در نام او  
کلمه خدا  
خدای خالق  
الوهیم: خدای خالق و فرمانروا  
یهوه: خداوند خدا  
الشادای خدای قادر مطلق  
ال لیون خدای تعالی  
ادونای آقا و خداوند  
(ال عولام) خدای سرمدی  
(یهوه صباپوت) خدای لشکرها  
(یهوه یری) خداوند مهیا می کند  
(یهوه روفکه) من خداوند شفا دهنده تو هستم  
یهوه نسی (خداوند پرچم و نشان من است)  
(یهوه مکادش) من خدایی هستم که شما را تقدیس می کنم  
(یهوه شالوم) خداوند آرامش و سلامتی ما است  
(یهوه صدقینو) خداوند عدالت ما  
(یهوه روحی) خداوند، شبان ما  
(یهوه شمه) خداوند همیشه حاضر  
روح القدس  
چراغ خداوند  
روح حکمت و فهم  
روح مشورت و قدرت  
چشمان خداوند  
انگشت خدا  
نهرهای آب زنده  
روح راستی  
روح عیسی مسیح  
بره خدا  
نخست زاده  
سیط یهودا  
ریشه داوود  
آمین  
سنگ زاویه  
رئیس شبانان  
آدم آخر  
نجات دهنده  
ستاره درخشنده صبح  
پادشاه پادشاهان و رب و الارباب  
زنده  
پسر خدا  
پسر انسان  
ربی  
مشیر  
خدای قدیر  
پدر ابدی  
سرور سلامتی  
الف و یاء  
امین  
حق  
عمانوئیل  
عیسی  
مسیح

## پیروزی در نام او

همینطور که به پایان سال نزدیک می شویم، نیاز قلب من این است که مسیح را بشناسم و پیروزی او را بیش از پیش تجربه کنم. آرزوی قلب من این است، که او را عمیقاً بشناسم و از نزدیک او را دنبال کنم. بنابراین، هر هفته من در مورد نامهای خدا خواهم نوشت. در نام او، ما توانایی داریم تا بر ضعفهایمان غلبه کنیم. و در نام او ما اطمینان داریم که جواب دعاهايمان را خواهیم گرفت.

در میان عبرانیان زمانهای قدیم، نام هر شخص، نشاندهنده شخصیت و خصوصیات اخلاقی او بود. به همین دلیل است که نام خدا اینقدر برایشان مهم بود. وقتی موسی در صحرای مدیان با خدا روبرو شد، خداوند به او دستور داد به مصر برگرد، و هم میهتان خود را از بندگی نجات بده، اولین جواب موسی به خدا این بود. "موسی به خدا گفت: اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و از من بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟" (خروج 3: 13)

بعدها موسی شریعت خدا را دریافت کرد، و یکی از ده فرمان اصلی که به او بخشیده شد، مربوط می شد به نام خدا قانون خدا در این رابطه کاملاً واضح بود وقتی که می گوید: "نام یهوه، خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بر گناه نخواهد شمرد." خروج 20: 7. برای قوم خدا بسیار مهم بود که نام خدا را بشناسند و به آن احترام بگذارند، زیرا در نام اوست که ما می فهمیم خدا کیست و چگونه عمل می کند.

در کتاب مقدس نامهای زیادی به خدا نسبت داده شده است. هر کدام از این نامها جنبه خاصی از شخصیت خدا را شرح می دهد. به همین دلیل است که در نام خدا پیروزی است. وقتی که ما خدا را به عنوان خدای خالق بشناسیم ما نیز در کارهایی که او به ما سپرده خلاق خواهیم شد. زمانی که خدا را به عنوان یهوه پری (خدا، مهیا کننده ما) می شناسیم، متوجه خواهیم شد که او پاسخگوی تمام نیازهای ما است. وقتی ما او را به عنوان "من هستم" عظیم بشناسیم، آن وقت ما پیروزی دائمی او را تجربه خواهیم کرد.

زمانی که نام او را بخوانیم او ما را آزاد خواهد کرد، و زمانی که نام او را اعلام می کنیم زندگی ها عوض خواهند شد. چیز بسیار مخصوصی در نام او وجود دارد. مطالعه ای در مورد نامهایی که به خداوند نسبت داده شده است، به شما شناختی عمیق می دهد از اینکه او کیست و می خواهد در زندگی شما چه کند. در نام عیسی قدرت و محبت است. در نام او قلبها شفا می یابند.

یک روز هر زانویی در برابر نام عجیب او خم خواهد شد. نامی مافوق تمام نامها. در نام او دیوها می گریزند، لنگان خرامان، کوران بینا، مردگان زنده، ضعیفان قوی و زندگی ها کامل خواهد شد. دیکتاتورهای شریر سعی کرده اند تا استفاده از نام خدا را براندازند، اما تلاشهای آنها بی ثمر مانده. فیلسوفان بی دین و بی خدا سعی کرده اند تا نام او را مسخره کنند، اما هنوز نام او در سراسر جهان مورد احترام است. در حالی که نامهای خودشان مدتهاست از یادها رفته است. این نام خداست، نام عیسی مسیح که پیروزی دائمی او به ارمغان می آورد. از ته قلب نامهای خدا را مطالعه کنید، و متوجه خواهید شد که او کیست. نام او عجیب است.

## کلمه خدا

" و جامعه ای خون آلود در بر دارد و نام او را ( کلمه خدا ) می خوانند. " مکاشفه 19 : 13

اخیراً با عده ای از رهبران مسیحی در کنفرانسی بودم، آنجا درمورد رهبری الهی صحبت کردم، و چندین بار عبارت " خدا با قلب من صحبت کرد " را به کار بردم، همینطور این جمله را نیز به کار بردم، " خدا مرا به انجام کار مشخصی رهبری کرد. " در پایان جلسه یکی از رهبران به نزد من آمد و سؤال بجایی از من پرسید. " منظور شما از اینکه می گوئید خدا با شما صحبت کرد چیست؟ ، خدا چگونه با شما صحبت می کند؟ "

من جواب دادم ، راستش، خداوند به روشهای مختلفی میتواند صحبت کند. یک بار در کتاب مقدس او از طریق یک الاغ صحبت کرد، او به هر روشی که دلش بخواهد صحبت میکند، اما تجربه من این است که او اغلب از طریق کتاب مقدس صحبت می کند.

نام دیگری که به کتابمقدس داده شده است " کلمه خدا " است. خدا در ایام قدیم حقایق قدیمی را با مردم در میان گذاشت. اما این حقایق هرگز عوض نمی شوند. آنها ابدی هستند. وقتی کتاب مقدس را با قلبی باز می خوانیم، روح القدس از طریق این کتاب قدیمی و عالی با ما صحبت می کند. او به زندگی ما جهت می بخشد، به ذهنهای ما واقعیت، و به قلبهای ما آرامش.

یاد آوری این نکته جالب است که نه تنها کتاب مقدس به عنوان کلمه خدا خوانده شده است، به عیسی مسیح نیز این نام نسبت داده شده است. یکی از بهترین نوشته ها در مورد خداوندی عیسی مسیح در انجیل یوحنا است. " در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. (انجیل یوحنا 1 : 1 تا 3 خوانده شود).

کتاب مقدس کلام نوشته شده خداست، و عیسی مسیح کلام زنده خدا، همه چیز در کتاب مقدس اشاره به شخص عیسی مسیح دارد، زیرا عیسی ، کلمه زنده خدا، همه چیز را آفرید. هیچ چیزی بدون او به وجود نیامد. در باب اول کتاب پیدایش، باب خلقت، کتاب مقدس 9 بار می گوید، " و خداوند گفت، " هر باری که خدا چیزی را آفرید، با ، خداوند گفت، " شروع می شود. " خدا دنیا را با کلام خودش به وجود آورد. او با کلام خود، ستارگان را در آسمان معلق ساخت. و من و شما را با کلام خودش آفرید. نام او کلمه خداست.

اما این چه ربطی به پیروزی ما دارد؟ همه چیز، وقتی او صحبت می کند، اینگونه است. وقتی مردم از معبد خداوند در اورشلیم تعریف می کردند، او گفت: " ایامی می آید که از این چیزهایی که می بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیر افکنده خواهد شد. " (لوقا 21 : 6)

چهار دهه بعد، تیتوس و لشکر روم به اورشلیم آمدند و همانطور که عیسی گفته بود، هیکل را نابود کردند. عیسی حقیقتاً کلام خداست.

حقیقت عالی این است که وقتی عیسی از طریق کلامش با قلب ما صحبت می کند، می توانیم مطمئن باشیم که هر چیزی که او می گوید، واقعیت است. او هر چیزی را که وعده داده انجام خواهد داد. او ما را در پیروزی خود رهبری خواهد کرد. و ما می توانیم این پیروزی را از طریق کلام او به دست آوریم. یکی از زیباترین سرودهای قدیمی در این مورد چنین می گوید:

پایدار ، پایدار ، پایدار بر وعده های منجی ام عیسی.....، وقتی شما یاد گرفتید که بر وعده های خدا بایستید، شما پیروزی را پیدا خواهید کرد. در نام او پیروزی است.

وقتی را قرار بدهید تا خداوند امروز از طریق کلامش با قلب شما صحبت کند. کلام او صدای اطمینان است. این کلام قلبهای شکسته شما را شفا خواهد داد؛ و شما را به پیروزی رهبری خواهد کرد. کلام او راست است، چون او راست است. او کلمه خداست.

## خدای خالق

" آیا ندانسته و نشنیده ای که خدای سرمدی یهوه آفریننده اقصای زمین درمانده و خسته نمی شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟" (اشعیا 40 : 28)

خداوند عظیم و پر جلال است . او هر چیزی که هست و خواهد بود، آفریده . او خالق است. هیچ چیز بدون او نه به وجود آمده و نه به وجود خواهد آمد. اما او نه تنها خدای پر قدرتی است، بلکه خدایی است نیکو. در حقیقت او در نیکویی خود کامل است. در خلقت کائنات کتابمقدس می گوید: " و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم." کتاب پیدایش 1 : 31 . تمامی خلقت او نیکو بود، زیرا خالق خدای نیکویی است.

اما این چه ربطی به سلوک شخصی شما، در پیروزی دارد. کاملاً مربوط است. وقتی شما دریافتید که تمام آفریده های خدا نیکوست، سپس متوجه خواهید شد، که وقتی او شما را آفرید، نیز گفت نیکوست. مزمور نویس اینگونه می نویسد: " تو را حمد خواهیم گفت زیرا که به طور مهیب و عجیب ساخته شده ام. کارهای تو عجیب است و جان من این را نیکو می داند." ( مزمور 139 : 14). اتل واترز، یکی از بهترین خوانندگان مسیحی قدیمی عادت داشت چنین بگوید: خدا هیچ چیز بدرد نخوری نساخته. چقدر این جمله درسته.

ممکنه احساس کنید که در زندگی با شما معامله بدی شده ، شاید فکر کنید زندگی تان ضایع شده و از بین رفته. و هیچ امیددی برای شما نیست. قلب شما ممکنه فریاد زده بگوید: اگر پدر و مادر دیگری داشتیم، الان زندگی ام پیروزمند بود. اگر شرایط متفاوتی داشتیم همه چیز فرق می کرد، اگر ... اگر ... اگر ...ممکنه این درست باشد که شما در زندگی شرایط سختی داشتید، اما این خداست که آفریننده است. او شما را آفریده، و او اشتباه نکرده. در واقع اکثراً آنانی که در زندگی شرایط سخت تری داشتند، در انتها بر جوامع خود تأثیرات بزرگی گذاشته اند.

کسی که مرا به شناختی شخصی از عیسی مسیح هدایت کرد، در شرایط بسیار سختی متولد شده بود. مادرش او را زمانی که تنها چند هفته داشت، رها کرد . او از خانواده ای به خانواده دیگر سرگردان بود. اما این مسئله، واقعیتی که او ساخته دست خدا و مخلوق او بود ، عوض نمی کرد. و اینکه او به طور عجیب و مهیب ساخته شده. اما او بالاخره به خانه شبانی خداترس و روحانی رسید که به وی به صورتی عملی نشان داد که خدا او را دوست دارد و نقشه ای عالی برایش دارد. وقتی او این خدای نیکو را شناخت، که همه چیز را نیکو آفریده ، هدف و معنای زندگی خود را نیز پیدا کرد.

نظر شخصی من این است که اون مرد بزرگترین واعظ انجیلی است که من تا به حال دیده ام. بچه ای که دور انداخته شده بود، به طرز با شکوهی در ملکوت خدا به کار برده شد. او وسیله ای در دست خدا بود تا من را به سمت عیسی مسیح هدایت کند. و من تا ابد به خاطر این مسئله شکرگذار هستم. هزاران نفر از مردم در سراسر دنیا به خاطر تأثیری که آن مرد بر زندگی من داشته به سمت عیسی مسیح آمده اند. اتل واترز درست می گفت: که خدا هیچ چیز بی فایده ای نمی سازد.

خدا خالق است. این نام اوست، زیرا این چیزی است که او هست. او خدایی است که همه چیز را آفریده. و تمام چیزهایی که او آفریده نیکوست. او شما را آفریده و کاری بسیار عالی انجام داده بپذیرید که در مسیح کیستید و اجازه دهید که او شما را در ملکوتش و برای جلال نامش به کار گیرد. شما منحصر به فرد هستید. شما خلقت او هستید. به او اطمینان کنید و پیروزی به دنبال شما خواهد آمد.

## الوهيم: خدای خالق و فرمانروا

"در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید." (پیدایش 1 : 1)

لحظه ای بود که هرگز تصور دیدنش را نمی کردم. شاید باید آن را یکی از بزرگترین حرکت‌های روح خدا در قرن بیستم بخوانم. زمانی بود که یک ملت متوجه این موضوع شدند که خدایی هست که بر رویدادهای تاریخ بشر نیز فرمانروایی و سلطنت می کند. در یک آن روح الحاد و بی خدایی از یک ملت بیرون رفت.

تازه در رومانی انقلاب شده بود. در اول ژانویه 1990 زمانی که انقلاب فروکش می کرد و تنها یک هفته پس از قتل دیکتاتور بی خدای رومانی نیکولا کوچسکو، من وارد آن کشور شدم. کوچسکو در طول سالها شدیداً به مسیحیان جفا رسانده بود. از قبل از دبستان تا دوره دکترا، به همه آموزش داده می شد که خدا وجود ندارد. با این وجود همینطور که من در آن روزهایی که تازه انقلاب شده بود، در خیابانها قدم می زدم، مردم دور من جمع می شدند و فریاد می زدند: اگزسته دومنزو (2 بار) خداهست خدایی وجود دارد.

ایمان در قلب یک ملت فوران کرده بود. تمام کشور هنوز به سمت عیسی مسیح نیامده بودند، (این وظیفه کلیسای امروزه). اما در آن لحظه مقدس و الهی یک ملت به این واقعیت واقف شدند که خدایی هست که بر تاریخ بشر نیز فرمانروایی می کند، او خالق ما و فرمانروای ما است. و این اولین قدم در شناخت خدا از طریق ایمان به عیسی مسیح است؛ و این اولین قدم در یافتن پیروزی در زندگی های شخصی مان، در خانواده هایمان و در ملت‌هایمان می باشد.

اولین نامی که در کتابمقدس برای خدا به کار برده شده است، الوهیم است. پیدایش 1 : 1 می گوید "در ابتدا الوهیم آسمانها و زمین را آفرید." اگر کسی خدا را به عنوان الوهیم شناسد، هیچ وقت به پیروزی در زندگی اش پیروزی را تجربه نخواهد نمود. ملتی که خدا را به عنوان الوهیم نمی شناسند، هرگز برکتی را که در آن نهفته است را دریافت نخواهند کرد.

نام الوهیم بیشتر از 30 مرتبه در اولین باب کتاب پیدایش دیده می شود. و بیش از 2000 بار در عهد عتیق به کار برده شده است. این نام نهفته اساساً به این معنی است که خدایی وجود دارد که ما را آفریده و بر تمام مخلوقات خود فرمانروایی می کند. این شناخت از او به عنوان خالق و فرمانروا، پایه و اساس پیروزی ماست. از این شناخت پایه ای و اساسی است که پرستش و شکرگذاری جریان پیدا میکند، و رسیدن به این آگاهی است که ما را قادر می سازد تا هدف و معنای زندگی خود را دریابیم.

نام الوهیم در برگزیده راز تثلیث نیز هست. خیلی ها از من سؤال میکنند که در کجای کتابمقدس در مورد تثلیث صحبت شده. در اولین آیه کتابمقدس. الوهیم اسم جمع است که مکرراً با صفتها و فعلهای مفرد می آید. برای مثال در پیدایش 1 : 1 کلمه الوهیم = خدا اسم جمع است، اما فعل آفرید، فعلی مفرد است که برای اسمهای مفرد به کار می رود. همچنین در اشعیا 45 : 5 کتابمقدس می گوید: "من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی ...."

به ضمیر مفردی که برای یهوه به کار رفته توجه کنید. با این وجود کلام خدا می گوید: و غیر از من خدایی ( الوهیم) نی.

ما در اولین باب کتابمقدس زمانی که خدا الوهیم خوانده می شود پری او را در می یابیم. آنجا راز بزرگ، پدر، پسر و روح القدس را در خواهیم یافت. تنها خالق کائنات، تنها فرمانروا و سلطان در آسمانها، این شناخت از خدا به عنوان وحدت در عین تثلیث است که به ما اطمینان و آرامش می بخشد. وقتی الوهیم را می شناسیم، کسی را خواهیم شناخت که بر معادلات تاریخ بشری نیز فرمانروایی و حکومت میکند. خیلی بیشتر و به صورتی شخصی نیز هدف و معنای زندگی خود را در خواهیم یافت. مانند آن رومانیا‌یی‌هایی که در 1990 فریاد میزدند و می گفتند: اگزسته دومنزو (2) قلبهای ما نیز باید در پرستش برافراشته شود و اعتراف کند که تنها یک خالق و فرمانروا در تمامی کائنات است، تکرار و نام او الوهیم است.

## یهوه: خداوند خدا

اولین ملاقاتم از قاره آفریقا بود، آفریقا برای من رازی بزرگ بود، و سفر من به آنجا تجربه جدیدی بود. وقتی به مقصد آفریقای جنوبی به راه افتادم، هیچ نمی دانستم که قرار است خدا را به عنوان (یهوه، خدایم) عمیقتر بشناسم. هر روز در کیپ تاون موعظه می کردم، و بعد از آن وقتی را برای دعا در نزدیک هتل می گذراندم، که آن هم نزدیک اقیانوس بود. لبه صخره ای می نشستم و موجهایی که به صخره ها برخورد می کردند را نظاره می کردم. و در قدرت و کبریایی خدا غرق می شدم.

در طول آن لحظه ها با خدا، در طبیعت و شخصیت او تمرکز می کردم. در این واقعیت تعمق می کردم که او هست، بوده و خواهد بود، سخت است تا آن لحظات دعا را شرح دهم، هیچ تجربه مافوق طبیعی و عجیبی نداشتم، هیچ رویایی ندیدم و هیچ صدایی نشنیدم، فقط آنجا تنها می نشستم. عمیقاً در وجودم احساسی ملموس از حضور ابدی خدا داشتم و می دانستم که او با من است و همیشه خواهد بود.

وقتی آن هفته در کیپ تاون به پایان رسید، میدانستم که آن شهر را با رابطه ای تازه شده با خدا ترک می کنم. هیچ چیز خاصی در قلبم اتفاق نیفتاده بود. فقط مطمئن بودم که با او ملاقات کرده ام. احساسی از تازگی در سراسر وجودم طغیان می کرد. می دانستم که او خداوند است و باید بر سراسر زندگی من خداوند باشد. یک دوست قدیمی و مبشر "مایک گلکریت" کنفرانسی در مورد بیداری با رهبران کلیساهای سراسر آمریکا برگزار کرده بود. او از من نیز خواست تا در جلسات او را کمک کنم. وقتی که یک روز بعد از ظهر برای موعظه ایستاده بودم، زمانی که پیغامم را تمام کردم، یک چیز خارق العاده ای اتفاق افتاد. گروه شبانان ایستاده بودند و شروع کردند به خواندن سرود و پرستش خدا. همینطور که پرستشهای آنان تا تخت خدا بالا رفت، روح القدس به آرامی بر آن گروه قرار گرفت. آن شبانان در حضور خداوند ذوب شدند. بعضی ها بر روی صورت افتاده و شروع کردند به اعتراف گناهانشان، بعضی ها به نزد رهبران دیگر رفتند تا برای زمانی که ایشان را رنجانیده بودند از آنان تقاضای بخشش کنند. دیگران نیز در هیبت حضور خدا ایستاده بودند. پس از گذشتن زمان زیادی رهبر جلسه سعی کرد آن را خاتمه دهد، اما انجام این کار ممکن نبود. آن شبانان با خدایی قدوس ملاقات کرده بودند، و دیگر هرگز مانند گذشته نبودند، من میدانستم که اوقات دعای من در کیپ تاون به گونه ای با آن اتفاقی که در آن شبانان افتاد ارتباط داشت. وقتی خدا را به عنوان خدایی ابدی میشناسیم، بعد از آن او را به عنوان خدایی قدوس نیز خواهیم شناخت. خدای ابدی خدایی قدوس است. وقتی او را در قدوسیتهش می شناسیم، همچنین در خواهیم یافت که او خدای اخلاقیات است. او قدوس است، پاکی مطلق. کتاب پیدایش به وضوح هر دو جنبه شخصیت خدا را روشن می سازد.

الوهیم اولین نامی است که برای خدا در کتابمقدس به کار برده شده است، و به ما نشان می دهد که خدا خالق است. نام دوم که به کار رفته یهوه است. و به ما نشان می دهد، خدایی که کائنات را آفرید، خدای قدوسی است. ما استفاده از نام یهوه را در پیدایش 2: 4 می بینیم که می گوید: "این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که یهوه، خدا، زمین و آسمانها را بساخت." کلمه خدا در این متن از کلمه عبری الوهیم آمده است. اما کلمه خداوند از کلمه عبری یهوه می آید. بنابراین خدایی که آسمانها و زمین را آفرید، ابدی است و قدوس.

پس از متن پیدایش 2: 4 ما استفاده از نام یهوه را برای خداوند مکرراً می بینیم. باب دوم کتاب پیدایش در مورد خلقت آدم و حوا توسط خدا صحبت می کند و اینکه خدا چگونه آدم را تحت اقتدار اخلاقی خود قرار داد. در این قسمت مکرراً نام یهوه به کار رفته است. کتابمقدس به وضوح برای ما روشن می سازد که خدا (الوهیم) که ما را آفرید، همچنین خدایی (یهوه) است کاملاً قدوس. آدم و حوا با یهوه - الوهیم (خداوند خدا) در باغ عدن ملاقات کردند. خدایی که آنها را آفرید، همچنین ایشان را تحت اقتدار خود نیز قرار داد. وقتی به حضور خدا می آییم، ما نیز با یهوه - الوهیم روبرو خواهیم شد. امروزه بسیاری از مردم می خواهند او را به عنوان خدایی قادر بشناسند، اما هیچ دلشان نمی خواهد که او را به عنوان خدایی قدوس نیز بشناسند. به هر حال این غیر ممکن است که او را در قدرتش ملاقات کنیم ولی تحت اقتدار اخلاقی او قرار نگیریم. زیرا الوهیم، یهوه نیز است.

بیداری زمانی می آید که ما خدا را عمیقاً به عنوان الوهیم می شناسیم. وقتی این چنین چیزی اتفاق می افتد، ما علامت یهوه را بر زندگی هایمان خواهیم داشت. او نه تنها خالق ما خواهد بود، بلکه ما او را به عنوان خداوندمان نیز خواهیم شناخت. الوهیم، یهوه است. او را عمیقاً بشناسید و زندگی شما دیگر هرگز مانند گذشته نخواهد بود.

## الشادای خدای قادر مطلق

و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت من هستم خدای قادر مطلق. پیش روی من بخرام و کامل شو. پیدایش 17: 1 "

یک از خارق العاده ترین لحظات زندگی و خدمت من در اتیوپی و در سال 1999 اتفاق افتاد. شرایط بسیار سختی برای کلیساها وجود داشت، زیرا این کشور برای 19 سال تحت سلطه حزب کمونیست بود. بعد از فروپاشی کمونیست کلیسا نیز سالها با مشکلات دست و پنجه نرم کرد. سپس خدا دری را برای من باز کرد تا در یک کنفرانس بشارتی عمومی در شهر آدیس آبابا موعظه کنم. نه تنها انتظارات برای برگزاری یک سری جلسات در شهر بالا می رفت، بلکه من احساس می کردم که خدا میخواهد کاری بسیار عالی انجام دهد. زمانی که با هواپیما به سمت آدیس آبابا حرکت می کردم، او با قلب من صحبت کرد، او گفت: پسر من تو را خواندم تا در این مسابقه بدوی، حالا مانند یک قهرمان بدو. اولین روز جلسات، از تمام امیدها و آرزوهای من فراتر رفت. بیشتر از 45 هزار نفر سراسر استادیوم را مملو کردند. و هزاران نفر به پیغام انجیل پاسخ مثبت دادند. در روز دوم تعداد شرکت کنندگان از این هم بیشتر شد و افراد بیشتری نیز توبه کردند. در روز سوم، افزون بر 70 هزار نفر به استادیوم آمدند، اما آن روز صبح وقتی من از خواب برخاستم و سعی کردم به همسرم بگویم، "صبح بخیر"، هیچ صدای قابل شنیدنی از دهان من بیرون نیامد. نمی توانستم باور کنم، قرار بود آن روز برای بزرگترین جمعیت عمرم موعظه کنم، اما هیچ صدایی نداشتم. در سکوت قلب خود را به حضور خدا ریختم، "ای خداوند در قلب من گذاشتی تا مانند یک قهرمان بدوم و حالا حتی نمی توانم صحبت کنم. چرا؟ خداوند! چه خبره؟

خداوند به سادگی جواب داد و گفت: پسر من، یک قهرمان در ملکوت من اینگونه می دود. آن روز من خدا را به عنوان الشادای خدای قادر مطلق تجربه کردم. وقتی به انتهای خودمان می رسیدم، وقتی که نمی توانیم آن کاری را که خدا ما را برای آن خوانده است انجام دهیم، و خود را در حضور خدا می ریزیم، او ما را محبت می کند، از ما مراقبت خواهد نمود و سپس به جای ما و به عنوان الشادای خدای قادر مطلق حرکت خواهد نمود.

یک همچنین چیزی برای ابراهیم نیز اتفاق افتاد، پدر ایمان ما. ابراهیم خدا را به عنوان الشادای در باب 17 کتاب پیدایش ملاقات می کند. اما ابراهیم در ابتدا در باب 15 کتاب پیدایش در رویایی خدا را به عنوان یهوه خداوند ملاقات می کند. ابراهیم در اولین ملاقاتش با خدا از او وعده ای می یابد. خدا به او اینگونه قول داد که او را با سرزمین و قومی برکت دهد. " و او را بیرون آورده، گفت: اکنون به سوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، هر گاه آنها را توانی شمرد. پس به وی گفت: ذریه تو چنین خواهد بود." پیدایش 15: 5 اما قبل از اینکه ابراهیم تحقق آن وعده را ببیند باید چیزی اتفاق می افتاد. ابرام باید به انتهای خودش می رسید. او باید به موقعیتی میرسید که برای او و همسرش غیر ممکن باشد که بچه داشته باشند. پس از اینکه به 99 سالگی رسید، خداوند بار دیگر به ابراهیم ظاهر شد. این بار خدا خود را به عنوان الشادای قادر مطلق مکشوف ساخت. وقتی که ابرام نتوانست هیچ کاری را با قدرت خودش انجام دهد، خدا خود را به عنوان خدایی پر محبت، مراقب و قادر نشان داد. خدا قادر بود کاری را انجام دهد که ابرام نمی توانست. ابراهیم پس از ملاقات با الشادای دیگر نمی توانست مانند گذشته باشد. در حقیقت، در همان ملاقات بود که نام او به ابراهیم تغییر کرد. ابرام قبلاً سعی کرده بود تا اراده خدا را با قوت خود انجام دهد. اما به طرز فجیعی شکست خورد. و کار او منتهی شد به داشتن یک فرزند از کنیز همسرش. اما زمانی که او طبیعت و شخصیت خدا را شناخت و کاملاً به او توکل کرد، آن وقت بود که تحقق وعده خدا را دید.

این دقیقاً همان چیزی بود که خداوند سعی کرد در اتیوپی به من یاد دهد. خدا می خواست من او را به عنوان الشادای بشناسم. اما اول باید به انتهای خود می رسیدم. باید صدای خود را از دست می دادم. وقتی در آن استادیوم ایستادم و شروع به صحبت کردم، مانند این بود که صدایم از ته چاه بیرون می آید. اما مترجم می توانست صدایم را بشنود، و هزاران نفر به پیغام پاسخ دادند. خدا در روز آخر جلسات به روش خارق العاده ای حرکت کرد. و آن لحظه، لحظه مقدسی بود از دخالت خدا در تاریخ ملت اتیوپی. ما وقتی خدا را به عنوان الشادای خواهیم شناخت که قادر نباشیم کاری که او به ما سپرده انجام دهیم. آن موقع است که او مداخله خواهد کرد. آن زمان او محبت و مراقبت خود را به ما نشان خواهد داد. و آن وقت است که او خود را عنوان خدای قادر مطلق مکشوف خواهد ساخت. آیا به انتهای خود رسیده اید؟ آیا احساس می کنید که برایتان غیر ممکن است تا کاری را که او از شما خواسته انجام دهید؟ اگر اینطور است، من به شما می گویم که خوب است. شما در آستانه شناخت خدا به عنوان الشادای قرار دارید.

## ال الیون خدای تعالی

پیدایش 22:14 ابرام به ملک سدوم گفت: دست خود را به پهوه خدای تعالی، مالک آسمان و زمین بر افراشتم "

از ازدواج من و همسر من تنها چند سالی می گذشت که ما به یکی از خطرناک ترین مناطق شهر شیکاگو رفتیم. در قلب ما برای بشارت به آنهایی که دیگران برایشان اهمیتی قائل نبودند باری گذاشته شده بود. ما در بین گانگسترهای خیابانی، فاحشه ها، فراری ها و معتادین به مواد مخدر خدمت می کردیم. منطقه ای در شهر شیکاگو قرار داشت که به آن شهر قدیمی می گفتند. گاهی ما به شهر قدیمی می رفتیم و بین هیپی های آخر هفته خدمت می کردیم. خیلی از مردم جوان در آن روزها، در دهه هفتاد، زندگی معمولی خود را در طول هفته داشتند و در انتهای هفته به شهر قدیمی می آمدند تا خوش باشند.

آن روزها تقریباً همه چیز در شهر قدیمی پیدا می شد، هیپی های آخر هفته، هیپی های واقعی، فاحشه ها، کلپ های شبانه، و گروه های مذهبی دروغین، یک کلویی بود که صاحب آن ادعا می کرد که رهبر کلیسای شیطان در منطقه شیکاگو است. یک شب هنگامی که من و همسر من جزوه های بشارتی را بین مردم پخش می کردیم، او مرا به مبارزه طلبید. و این چنین فریاد می زد: قدرت انگشت کوچک من از قدرت تمام مسیحیان شهر شیکاگو بیشتر است.

بلافاصله مستقیماً به چشمانش نگاه کردم و گفتم: ثابت کن، شروع کن، ثابت کن، من یک مسیحی هستم و تو حتی نتوانستی من رو یک ذره بترسانی. به من ثابت کن که چنین قدرتی داری، در نام عیسی مسیح تو را به مبارزه می طلبم.

عقب نشست، خندید و گفت: خواهی دید، نگران نباش. به زودی خواهی فهمید من چه قدرتی دارم.

من و همسر من بقیه آن بعد از ظهر را به قدم زدن و دعا در خیابانها پرداختیم. ما قدرت روح القدس را طلب کردیم. ما در حضور خدا استدعا کردیم تا به میان بیاد و خود را به مردم این منطقه مکشوف کند. وقتی روز بعد به شهر قدیمی بازگشتیم، شخصی که خود را رئیس کلیسای شیطان می نامید، هیچ جایی پیداش نبود. در حقیقت دیگر هرگز او را در آن خیابان ندیدیم. همچنین قهوه خانه ای که در مجاورت خانه این مرد قرار داشت و برای پرستش گروههای شیطانی استفاده می شد 2 هفته بعد آتش گرفت و با خاک یکسان شد. باور کنید ما هیچ کاری برای انجام این اتفاقات انجام ندادیم، خداوند قدرت خود را نشان داد، او برتر از همه خدایان است.

او ال الیون است، خدای تعالی. نام ال الیون اولین بار در پیدایش 14 : 22 به کار رفته است. و در مورد برتری خدا در کائنات صحبت می کند. هیچکس دیگری مانند او نیست. خداوند ما یکتا است. انسانها ممکن است همدیگر را بستایند، دیگران ممکن است خدایان ساخته شده از سنگ را پرستند. بعضی ها ممکن است با استفاده از قدرتهای شیطانی معجزه کنند. اما هیچ کدام از آنها با خدای ما قابل مقایسه نیستند. او ال الیون است، خدای تعالی، او بالاتر از دیگران پرسیتده می شود.

وقتی می فهمیم که خدای ما ال الیون نامیده می شود، آنگاه در جاده پیروزی قرار خواهیم گرفت. هیچ کس در آسمان و زمین نیست که بتواند با خدای ما رقابت کند. وقتی خدا را به عنوان ال الیون شناختیم، بعد از آن در مکان امن زندگی خواهیم نمود. شیطان به هیچ وجه رقیب خدا نیست. هیچ دیکتاتوری نمی تواند جلوی اعلام نام او را بگیرد. هیچ حکومتی در مقابل خدای ما قدرتمند نیست. او خدای تعالی است. هیچ خدایی که از سنگ ساخته شده باشد یا از چوب تراشیده شده باشد، نمی تواند با خدای ما برابری کند. به او توکل کنید، و پیروزی را تجربه خواهید کرد. پیروزی خدای تعالی.



## ادونای آقا و خداوند

"در سالی که عزیزی پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و علی نشسته بود، و هیکل از دامنهای وی پر بود." اشعیا 6 :

1

بزرگترین لحظه زندگی من بود. وقتی که به عیسی مسیح به عنوان نجات دهنده و خداوند، برای بخشش گناهم اعتماد کردم. 18 ساله بودم. هرگز آن شب را فراموش نمی کنم. مانند این بود که میلیونها کیلوگرم بار از روی شانه های من برداشته شده بود. قلب من از شادی پر شده بود و از این رابطه جدید با منجی پر از شور و شغف بودم.

آن شب با جیمز رابینسون، مبشری که موعظه می کرد، صحبت کردم. به او گفتم که چه احساسی را تجربه کردم و همینطور احساسی را که فکر می کردم خدا مرا برای نوع خاصی از خدمت فرا می خواند با او در میان گذاشتم. چیزی که او به من گفت، جهت بقیه زندگی مرا مشخص کرد.

او گفت: سمی، می دانی که عیسی چه کاری برای تو انجام داد؟ آیا واقعاً فهمیده ای که او به چه قیمتی گناهان تو را بخشید؟

واقعاً در مورد این مسئله فکر نکرده بودم، پس جواب دادم: نه، مطمئن نیستم شما به چه چیزی اشاره می کنید.

جیمز ادامه داد، سمی عیسی خداوند بوده، هست و همیشه خواهد بود. اما یک روز او تخت جلال خود را ترک کرد و به زمین آمد. لباس انسانی پوشید و زندگی ای بی گناه و کاملاً پاک داشت. اما توسط مردم طرد شد. دوستانش او را رها کردند، بر او خندیدند و او را به ریشخند و تمسخر گرفتند. اشتباهی او را متهم کردند، او را زدند و بر صلیبی رومی و فرسوده میخکوبش نمودند. حالا به خاطر بیاور که این پسر خداست، پادشاه پادشاهان، و خدای خدایان. و او تمام این کارها را انجام داد زیرا تو را دوست داشت.

اگر عیسی خداوند، همه چیز را به خاطر تو داد، پس تو نیز باید آماده باشی تا همه چیز را به خاطر او بدهی. سپس او ادامه داد: اگر این به معنای طرد شدن، مسخره شدن، دستگیر شدن و یا حتی کشته شدن است، تو باید آماده باشی تا به هر جا بروی، هر کاری را انجام دهی، و به هر کسی در مورد محبت عظیم او بگویی.

اولین شب نجاتم، متوجه شدم که عیسای خداوند، تبدیل به عیسی خادم شد، تنها به خاطر عشق عظیمش نسبت به من. به خداوندی او گردن نهادم. و این منبع پیروزی من در طول سالها شد. او خداوند است و من خادم. وقتی با خدا به این طریق قدم می زنیم، زندگی مسیحی تبدیل به ماجرای بزرگ می شود.

اشعیا خدا را به این طریق شناخت. کتابمقدس می گوید که اشعیا رویایی داشت که در آن خداوند را دید. کلمه به کار رفته شده برای خداوند در این متن آدونای است. و به سادگی خداوند معنی می دهد. اشعیا با خدا به عنوان آدونای خداوند و آقا ملاقات کرد. کاملاً خارج از تصورش بود که وارد خدمت به مردم شود. صدای آدونای بود که او می شنید: که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟ اشعیا 6: 8 از آنجایی که اشعیا خدا را به عنوان آدونای ملاقات کرده بود، به سرعت جواب داده و گفت: لبیک مرا بفرست.

وقتی خدا را به عنوان آدونای بشناسید، شما نیز خواهید گفت: لبیک مرا بفرست. آدونای خداوند و آقا، مرا بفرست. هر جایی که از من بخواهی خواهم رفت. هر کاری که از من بخواهی انجام خواهم داد. هر چیزی که بخواهی بگویم، خواهم گفت. زندگی خود را به تو تقدیم می کنم. تو آدونای هستی و من خدمتگزار تو. مرا بفرست. مرا بفرست.

## ال عولام ( خدای سرمدی )

آیا ندانسته و نشنیده ای که خدای سرمدی یهوه آفریننده اقصای زمین در مانده و خسته نمیشود و فهم او را تفحص اشعیا 28 :

40

اندکی به شروع خدمتم در پاکستان و هندوستان مانده بود، که با گفتن چیزی به همسر و یکی از همکارانم آنها را متعجب کردم. " من واقعاً خسته ام، همچنین مواقعی است که احساس می کنم باید از همه چیز منصرف شده و دست بکشم."

دوست من با چهره ای متعجب به من نگاه کرد و گفت: منظورت این است که می خواهی به خانه برگردی.

به او جواب دادم نه، جسم من ضعیف است. من خسته ام. وقتی خسته می شوم احساس می کنم که باید همه چیز را رها کنم، دو هفته است که درشرایطی طاقت فرسا و در جنگی روحانی به سر برده ام. و این باعث شده تا از لحاظ فیزیکی، احساسی و روحانی تحلیل بروم. البته من چیزی را رها نخواهم کرد. زیرا من می دانم که قدرت خدا و روح او از ضعف من بزرگتر است. اما زمانهایی در زندگی ما فرا می رسند که ما احساس می کنیم که نمی توانیم بیشتر ادامه دهیم. بدنهای ما فرسوده می شوند. قلبهای ما خسته می گردند. و ما نیاز به احیا و تجدید قوا داریم. ما به طراوت خدا نیاز داریم.

خبر خوب این است که نام او ال عولام است، خدای سرمدی. او بدون آغاز و بدون پایان است. او قبل از شروع هر چیزی وجود داشته و بعد از به پایان رسیدن همه چیزها نیز وجود خواهد داشت. او خالق کائنات است. او ابدی است. چیز خارق العاده در مورد ال عولام این است که اشعیا می گوید: او خسته و درمانده نخواهد شد، و فهم او را تفحص نتوان کرد.

دو واقعیت عالی در مورد، شناخت خدا به عنوان ال عولام وجود دارد. اول اینکه او خسته و درمانده نمی شود. او هرگز خسته نمی شود. وقتی که ما فرسوده می شویم، می توانیم به آغوش کسی پناه ببریم که هرگز خسته نمی شود. او تبدیل به چشمه ای از طراوت در قلبهای ما میشود. پس از اینکه همسر و همکارم را با این اعتراف صادقانه متعجب کردم، همچنین به آنها گفتم: نگران نباشید، هیچ چیزی را رها نخواهم کرد، زیرا خدایی را می شناسم که هرگز خسته نخواهد شد. او مرا تازه خواهد کرد. او قلب، روح و بدن مرا جدید خواهد ساخت. و او این کار را انجام داد.

وقتی خدا را به عنوان ال عولام شناختیم، چشمه ای ابدی خواهیم داشت که می توانیم از آن بنوشیم. ما از تشنگی در صحرا نخواهیم مرد. او طراوت ابدی ماست. اما حقیقت دومی نیز درباره شناخت خدا به عنوان ال عولام وجود دارد. فهم او پیش از زمانهای قدیم بوده و دانش او بعد از پایان تاریخ بشری نیز خواهد بود. اغلب در انجام کارهای نیکو خسته می شویم، زیرا از پیامد و نتیجه آن کار مطمئن نیستیم. اما خداوند ال عولام است، خدای سرمدی. همانطور که اشعیا می گوید هیچکس فهم او را تفحص نتوان کرد.

این بدان معنی است که من میتوانم گذشته و آینده ام را در دستهای او قرار دهم. او همه چیز را می داند و همه را تحت اختیار خود دارد. او شرایط ما را می داند. او احتیاجات ما را می فهمد. او ما را شکل داده. ما از ازل در فکر او بودیم، و او هرگز ما را در ابد فراموش نخواهد کرد. هیچ موقعیتی برای او آنقدر مشکل نیست که نتواند کاری انجام دهد. هیچ شرایطی او را متعجب نخواهد ساخت. او ال عولام است.

اگر خسته اید و درمانده شده اید، پس به آغوش ال عولام بدوید، خدای سرمدی. کسی را خواهید یافت که می داند، می فهمد و احیا می کند. عجب خدای عالی، ال عولام شما را تازه خواهد گردانید به او اعتماد کنید.

## صبایوت ( خدای لشکرها )

" و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن و قربانی گذراندن برای یهوه صبایوت از شهر خود به شیلوه می آمد، و حفنی و فینحاس دو پسر عیلی، کاهنان خداوند در آنجا بودند." ( اول سموئیل 1 : 3 )

تا زمانی که زنده ام هرگز آن شب پر ماجرا را فراموش نمی کنم. 2 ساعت بود که در مرز رومانی در قطار نشسته بودیم. یه چیزی به نظر اشتباه بود. خیلی طول کشیده بود تا ترن از مرز کشور عبور کند. دولت رومانی ضد مسیحی بودند و ایمانداران را به شدت جفا می رساندند. بنابراین ، من اندکی عصبی بودم.

بلافاصله از پنجره به بیرون نگاه کردم، و 10 سرباز را دیدم که به سمت ترن می دوند. به شخصی که کنار من نشسته بود گفتم: ( فکر میکنم یکی مشکل داره) چیزی که نمی دانستم این بود که آن شخصی که مشکل داشت خود من بودم. سربازان به ترن آمدند و یکی از آنها با لحنی خشک و رسمی به من گفت: آقای تیپیت همراه من بیایید.

آن شب یکی از تنها ترین شبهای زندگی من بود. زمانی که ترن ایستگاه را ترک می کرد، من آنجا در بین 10 سرباز ایستاده بودم. نمی دانستم بعد از آن قرار است چه اتفاقی بیافتد. از خودم می پرسیدم: آیا قرار است به زندان برم؟ فکر می کردم ، شاید دیگر هرگز اجازه نداشته باشم که به آن کشور برگردم. قلب من شکست چونکه من دوستان رومانیایی ام را خیلی دوست داشتم. اما می دانستم که ممکنه دیگر هرگز آنها را نبینم.

آن شب هیچ قدرت زمینی در من نبود. قادر نبودم از دست آن سربازان فرار کنم. همینطور که در بین آن سربازان ایستاده بودم و اندکی بعد نشستم، شروع کردم به گریه. سپس به آسمان نگریستم و ستارگان را دیدم. آسمانها شروع کردند به فریاد زدن این جمله جلال بر خدا در اعلی علین، جلال بر خدا در اعلی علین.

با مخلوقات یکی شدم و شروع کردم به پرستش خدا با سرودها. و بعضی از بزرگترین سرودهای ایمان را سراییدم. (عظیم است وفایت) و ( چه عظیمی) آن شب به شناخت خدا به عنوان یهوه صبایوت \_ خدای لشکرها نائل شدم. او فرمانروای متعال کائنات است. او فرمانده تمام لشکرها فرشتگان در جایهای آسمانی است. هیچ کس نمی تواند با او برابری کند، زیرا او خدای لشکرهاست.

احتمالاً ، سموئیل نبی اولین بار این عنوان را برای خدا به کار می برد. وقتی که اسرائیل ارتش کوچکی داشت که کم تعداد و ضعیف بودند، و در مقابل دشمنانشان پر تعداد و قوی، خدا خود را به عنوان یهوه صبایوت، خدای لشکرها به آنها نشان داد. آنها خدایی را که خدمتش می کردند به عنوان خدای لشکرها شناختند. خدای تمام لشکرها آسمان و زمین. او تنها کسی است که تمام لشکرها آسمان و زمین تحت فرمان او هستند. این عنوان برای خداوند 260 مرتبه در کتابمقدس به کار رفته است.

همچنین زمانی که ما در ضعف می باشیم به شناخت خدا به عنوان یهوه صبایوت نایل خواهیم شد. زمانی که خود را بسیار حقیر احساس می کنیم، و در مقابل دشمنانمان بسیار قوی هستند، آنگاه خداوند خود را به عنوان یهوه صبایوت مکشوف میکند. در آن لحظات سخت و خرد کننده است که او را به عنوان فرمانروایی متعال بر تمامی لشکرها ملکوتی و سماوی خواهیم شناخت. در روز ضعف خود به او نزدیک شوید. و او قوت شما خواهد بود زیرا او واقعاً یهوه صبایوت خدای لشکرهاست.

به هر حال، یهوه صبایوت بود که سرانجام درهای رومانی را برای من باز کرد تا به آنجا باز گردم و خبر خوش نجات او را موعظه کنم.

## یهوه یری ( خداوند مهیا می کند)

(فیلیپیان 4 : 19). اما خدای من همه احتیاجات شما را بر حسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود

در نوامبر سال 2000 خداوند درهایی را برای اعلام انجیل عیسی مسیح به کشور مصر باز نمود. این یکی از بهترین موقعیتهای خدمتی بود که به من داده شده بود. در زمانی که برای این جلسات دعا و برنامه ریزی می کردیم، قلب من پر از هیجان می شد. حس عمیقی داشتم از اینکه خداوند قرار است، کار عجیبی در مصر انجام دهد.

همینطور قرار بود به کنفرانس بشارتی بیلی گراهام که آمستردام برگزار می شد بروم. و این همایش چند ماه قبل از جلسات بشارتی در مصر بود. بیشتر از 10000 شبان، مبشر و رهبران کلیسایی قرار بود در این گردهم آیی شرکت کنند. و نمایندگان ملل مختلف سراسر هتلهای شهر را پر می کردند.

من و همسر در اولین روز کنفرانس در اتوبوسی نشسته بودیم که قرار بود ما را به هتل محل اقامتمان برساند. دو نفر از رهبران مصری نیز به اتوبوس سوار شدند و دقیقاً جلوی ما نشستند. نمیتوانستم باور کنم. این مردان همان اشخاصی بودند که باید برای برگزاری جلسات در مصر با من همکاری می کردند، و ما در یک اتوبوس بودیم که ما را به یک هتل می رساند. این به طور واضح قرار ملاقاتی بود که توسط خود خدا برنامه ریزی شده بود.

چند شب آینده را با صحبت و برنامه ریزی برای کارهای بشارتی در مصر گذرانیدیم. قلبهای ما بر روی آتش قرار داشت، رویایی داشتیم برای رساندن محبت خدا در مسیح عیسی به تمام مصر. اما هر بار که آنها راه جدیدی را برای دستیابی به مردم پیشنهاد می کردند، به همراهش بر چسب قیمتی هم بود. به عبارت ساده تر، ما به هزاران دلار پول نیاز داشتیم. اما فقط یک مشکل داشتیم و آن هم این که هیچ پولی نداشتیم.

باید تصمیم می گرفتیم. آیا باید به برادران مصری ام می گفتم که ما نمی توانیم آن رویایی را که داریم، به انجام برسانیم، یا اینکه باید قدم ایمان برداشته و به خدا برای تهیه این پول اعتماد می کردم؟ بعد از دعای و فکر بسیار، متوجه شدم که خدا این موقعیت را به ما عطا کرده بود. او ما را در یک هتل قرار داده بود. این رویای خدا بود و نه ما. بنابراین من به این نتیجه رسیدم که ما باید به وی اعتماد کنیم تا او پول لازم را مهیا کند.

وقتی به دفتر کارم برگشتم، قول تازه ای را که به رهبران مصری داده بودم، با بقیه در میان گذاشتم. زمانی که این در مورد مسئله را با گروهمان صحبت می کردم، با خودم درگیر بودم. می دانستم که برای من غیر ممکن است که در این زمان کوتاه بتوانم این پول زیاد را تهیه کنم.

اما این دقیقاً همان وضعیتی بود که خدا می خواست من در آن قرار بگیرم. او می خواست من در وضعیتی قرار بگیرم که ناتوانی مطلقه است. او باید کاری را انجام می داد که من کاملاً از انجامش ناتوان بودم. مرا برای انجام خدمتی فراخوانده بود، و سپس به من نشان داد که هیچ قدرتی برای اجرا کردن آن ندارم. باید او را به عنوان یهوه یری (خداوند مهیا کننده) می شناختم. کمتر از یک ماه قبل از سفر ما به مصر، خدا به طریقی کاملاً دور از انتظار آن پول را برای ما فراهم کرد. و نتیجه آن آمدن ملکوت خدا و انجام اراده او در زندگی هزاران نفر مصری بود. هزاران نفر مصری مسیح را به عنوان نجات دهنده و خداوند به قلبهایشان دعوت کردند.

هزاران سال قبل خداوند خود را برای اولین بار به عنوان یهوه یری مکشوف کرد. او خود را به عنوان یهوه، مهیا کننده به ابراهیم شناساند. وقتی او 99 ساله بود، خدا به ابراهیم گفت که به او پسری خواهد بخشید. خداوند بر وعده های خود می ایستد. در سن پیری او، خدا پسری به ابراهیم و سارا بخشید. اما او می خواست ابراهیم وی را عمیقاً و دروناً بشناسد. بنابراین خدا ابراهیم را آزمایش کرد. خداوند از او خواست پسری را که آنقدر دوست می داشت، قربانی نماید. ما میتوانیم درد و آشفتگی را که ابراهیم تجربه کرد، بفهمیم. قلب او به درد آمد، اما او به خدا وفادار بود. و تصمیم گرفت که اسحاق را قربانی نماید.

دقیقاً در وقت کامل، خدا به ابراهیم گفت: "نه". خداوند قربانی را مهیا کرده بود، یک بره. آیا می توانید شادی و شغفی را که آن مرد پیر در آن لحظه داشت تصور کنید؟ من میتوانم او را تصور کنم در حین اینکه میخندد گریه هم می کند برای قربانی که خدا تامین کرده بود، خدا از ابراهیم خواست تا کاری غیر ممکن انجام دهد، پسر خود را قربانی کند. و سپس خودش قربانی را تهیه کرد. در نتیجه کلام خدا می گوید: و ابراهیم آن موضع را یهوه یری نامید. پیدایش 22 : 14. آیا خدا شما را خوانده تا غیر ممکن را انجام دهید؟ اگر این طور است، ممکن است دعوت او عمیقتر از آن چیزی باشد که شما فکر می کنید. ممکن است شما را می خواند تا او را به عنوان یهوه یری بشناسید.

## یهوه روفکه (من خداوند شفا دهنده تو هستم)

و گفت: هرآینه اگر قول یهوه، خدای خود را بشنوی، و آنچه را در نظر او راست است بجا آوری، و احکام او را بشنوی، و تمامی فریض او را نگاه داری، همانا هیچ یک از مرضهایی را که بر مصریان آورده ام بر تو نیاورم، زیرا که من یهوه، شفا دهنده تو هستم. خروج 2615 :

گفته شده است که کلیسا جلوه گاه مقدسین نیست، بلکه بیشتر بیمارستان گناهکاران است. این یکی از بهترین تعاریفی است که من در مورد کلیسا شنیده ام. وقتی شخصی به نزد مسیح می آید، بدان معنی نیست که دیگر همه چیز دارد و اینکه دیگر تکمیل شده، بلکه به این معنی است که آنها به انتهای خود رسیده اند. ما نمی توانیم خود را نجات بخشیم، و باید این را اعتراف کنیم. ما باید به عیسی مسیح اطمینان کنیم تا ما را بخشیده و نجات دهد. وقتی پوزش و عذر خواهی در قلبهای ما قرار می گیرد، وارد چرخه ای میشویم که به شفای قلبهای ما می انجامد. وقتی ایمان خود را بر مسیح قرار میدهیم، او دکتر بزرگ ما خواهد شد. وقتی به کلیسا می رویم، مانند این است که برای آزمایش به بیمارستان رفته ایم.

من در سن 18 سالگی به شناخت مسیح رسیدم. در طی چند سال، دختری که بعداً با او ازدواج کردم را ملاقات نمودم. همدیگر را دوست داشتیم و مانند بسیاری از زوجهای جوان تنها نقات قوت یکدیگر را می دیدیم، به هر حال، بعد از چند سال که از ازدواجمان گذشت متوجه شدم که زخمی و آسیب دیده هستیم. من او را زخمی کرده بودم و اون هم همینطور اشتباه نگرید همدیگر را عمیقاً دوست داشتیم این طبیعی است که مردی که بیشتر دوستانشان دارید بیشتر دلخور می کنید و حالا بعد از چند سال حباب هایی که برای خود ساخته بودیم پراکنده شد و از بین رفته بود.

زمانی که خدا ما را به جایی رساند که باید کاری برای زخمها و خطاهای خود انجام میدادیم، من شبان کلیسایی در آلمان بودم. خدا چشمان هردوی ما را باز کرد تا زندگی شخصی خود را ببینیم. جسم هنوز جسم است. در واقع مهم نیست که چقدر خدا را، یا همدیگر را دوستدارید. زمانهایی در زندگیم بوده که من در جسم عمل کردم و همسر هم همینکار را نسبت به من انجام داده بود. اعمال ما زخمهای عمیق در قلبهای ما بوجود آورده بود. وقتی فهمیدم که چه کاری نسبت به هم انجام داده ایم، واقعا مطمئن نبودم که آیا ازدواج ما شفا می گرفت یا نه؟ از رهبران کلیسا اجازه گرفتیم تا مدتی را در مرخصی به سر ببریم. با هم به لوکزامبورگ رفتیم و یک آخر هفته را آنجا به سر بردیم تا با هم صحبت کنیم. هرگز شب اول را فراموش نخواهم کرد. به تلخی تمام شب را گریستم، زیرا متوجه شده بودم که چقدر سخت و عمیق همسر را و خدا را ناراحت کرده بودم. اما من و همسر آنشب عمقی از خدا را تجربه کردیم، که فکر نمیکنم قبلاً چشیده بودیمش. آنشب به جایی رسیدیم که خدا را به عنوان یهوه رفکه، من خداوند شفا دهنده تو هستم، شناختیم. او شروع کرد به شفای قلبهای ما و همینطور خانه ما. وقتی کاملاً با او صادق هستیم، و از فکرهای خود، اعمال خود و احساسات خودمان توبه می کنیم، آنگاه او را به عنوان خدای شفا دهنده خواهیم شناخت. او زخمهای ما را شفا داد. او رابطه ما را با یکدیگر شفا داد. مرحم شفا بخش او بر جراحتهای ما در ازدواج قرار گرفت، و روند شفا شروع شد. من مطمئن هستم که اگر آن موقع خدا را به عنوان یهوه رفکه نمی شناختیم، امروز نمی توانستیم او را به این صورت خدمت کنیم.

فرزندان اسرائیل، اولین بار بلافاصله بعد از اینکه از اسارت مصر آزاد شدند، خداوند را به عنوان یهوه رفکه شناختند، آنها حدود 400 سال برده بودند، اما در وقت کامل خدا و با قدرت او آنها از بردگی آزاد گشتند. بعد از گذر از دریای سرخ، به جایی رسیدند که می توانستند با خوردن آب تجدید قوا کنند. اما آبی که آنجا جریان داشت تلخ بود. خدا جایی را به آنها نشان داد که می توانستند آبی شیرین بنوشند و سپس به آنان گفت: هر آینه اگر قول یهوه خدای خود را بشنوید، و آنچه را که در نظر او راست است به جا آورید، و احکام او را بشنوید، و تمامی فریض او را نگاهدارید، همانا هیچ یک از همه مرضهایی را که بر مصریان آورده ام بر تو نیاورم، زیرا که من یهوه شفا دهنده تو هستم. خروج 26:15

خدا برای اسرائیل سه شرط گذاشت تا سلامتی را تجربه کنند. اول خدای خود را بشنوند. دوم آنچه را در نظر او راست است بجا آورند و بالاخره احکام او را اطاعت کنند. این سه شرط آنها را در موقعیتی قرار می داد که خدا را به عنوان شفا دهنده ملاقات کنند خدا خواست فرزندان اسرائیل او را به عنوان شفا دهنده و منبع سلامتیشان بشناسند. او هنوز می خواست که خود را به عنوان شفا دهنده قلبها به فرزندان خود آشکار سازد. تنها کسی که قلبهای شکسته را التیام می بخشد و مرهم شفا بخش خود را بر زخمهای زندگی ما قرار می دهد او یهوه رفکه است . اگر امروز آسیب دیده اید در موقعیتی عالی قرار دارید ، تا خدا را به عنوان یهوه رفکه است ، بشناسید. او را صدا زنید او نتنها دکتر بزرگی است همچنین او سنگ صوری عالی است او فریاد شما را خواهد شنید و زخمهایتان را شفا خواهد داد این مهم نیست که چقدر قلبهای مان از درد لبریز است. یهوه رفکه می تواند آن را تشخیص داده و آن را درمان کند. به او توکل کنید زیرا او یهوه رفکه نام دارد

## یهوه نسی (خداوند پرچم و نشان من است

و موسی مزیحی بنا کرد و آن را یهوه نسی نامید. خروج 15:17

زمانهایی در زندگی فرا می رسند که به نظر می رسند که به نظر می رسد هر تلاشی برای انجام اراده خدا به مشکلات و جنگ روحانی می انجامند. در طی این دورانها ، ما اغلب با یاس و ناامیدی و سردرگمی مواجه می شویم. وقتی برای روح انسانها وارد جنگی روحانی می شویم از لحاظ روحانی ، احساسی و حتی فیزیکی تحلیل می رویم. و در طی این موقعیتهای است که نیاز داریم تا خدا را به عنوان یهوه نسی ، (خداوند پرچم و نشان من است) بشناسیم.

اولین باری که کتابمقدس از خدا به عنوان یهوه نسی نام می برد در خروج 15:17 است. عمالیق بر علیه فرزندان اسرائیل وارد جنگ شده بودند. موسی به یوشع جوان گفته بود که باید عصای خداوند را برافرازد و آن پرچمی خواهد بود که اسرائیل باید زیر آن می جنگید. آن عصا تبدیل به پرچمی شده بود که به فرزندان اسرائیل قوت و اعتماد می بخشید. تا زمانی که موسی این عصا را بالا نگه میداشت، آنها بر دشمن غلبه یافتند. اما زمانی که دست او خسته می شد و آن را پایین می آورد، آنها در جنگ شکست می خوردند.

کتابمقدس می گوید: و واقع شد که چون موسی دست خود را بر می افراشت ، اسرائیل غلبه می یافتند و چون دست خود را فرو میگذاشت، عمالیق چیره می شدند. خروج 11:17

بالاخره فرزندان اسرائیل جنگ را بردند ، و موسی مذبحی آنجا ساخت و نام آن را یهوه نسی ، (خداوند پرچم و نشان ما است ) نام نهاد.

آنها جنگ را بردند زیرا محلی داشتند ، که آنجا جمع می شدند و تجدید قوا می کردند. آنها پرچمی داشتند که برافراشته شده بود و آن پرچم خود خدا بود. آن پرچم یاد آوری بود از کارهای بزرگی که خدا برای رهایی آنها از مصر از بندگی، انجام داده بود.

وقتی وارد جنگی برای نجات روح مردان و زنان می شویم، ما نیز باید خداوند را به عنوان یهوه نسی بشناسیم. چند سال قبل ، خدا ما را هدایت کرد پدر دوران جنگ به بروندی برویم. اما بخاطر جنگ زمینی و تحریم اقتصادی توسط کشورهای همسایه ، ورود به کشور غیر ممکن بود. هیچ پروازی به داخل آن کشور انجام نمی گرفت ، و باید از میان مناطق جنگی می گذشتیم تا واد کشور می شدیم . اما خداوند ما را واقعا" هدایت می کرد تا به این ملتی که توسط جنگ تکه تکه شده بودند ، پیام انجیل را برسانند . ما خلبانی را یافتیم که حاضر بود ریسک کند و ما را به این کشور می رساند. مقدمات جلسات را آماده کردیم و به خدا اعتماد نمودیم تا با قدرت و قوت کار کند . مایک اسکالف مدیر اجرایی ما به همراه مدیر رواندائی ژوزف کاراسانی ، به داخل کشور سفر کردند تا مقدمات جلسات بشارتی را آماده کنند. من قرار بود یک هفته بعد به بروندی برسم. من و همسر من شب قبل از سفرمان به رواندا و از آنجا به بروندی، در هتلی به سر بردیم. آن شب همسر مایک زنگ زد و خبرهای تند و تیزی را به ما داد . ژرف را تهدید کرده بود و همچنین زندگی من را نیز تهدید کرده بودند مایک نیز بسیار مریض بود. بالاتر از همه اینها مادر مایک نیز در آمریکا در بیمارستان به سر میبرد و دکترها امید بسیار کمی داشتند که او زنده بماند. من بلافاصله، به مایک در بروندی زنگ زدم و متوجه شدم که باید سرعت او را از کشور خارج کنیم. او شدیداً مریض بود. من و همسر من تمام شب را دعا کردیم. علی رغم مشکلات، من احساس کردم خدا می خواهد سفرمان را به بروندی ادامه دهیم، البته از مشکلاتی که امکان داشت پس از رفتن به بروندی گریبانگیرمان شود نیز آگاه بودیم. اما من می دانستم که باید پرچمی را در آنجا بر می یافراشتیم. ما باید از دیگران می هواسیم تا خدا را به خاطر این ملت در دعا بخوانند و برای ریزش عالی روح القدس دعا کنند. خداوند پرچم ما شد. ما بیرقی الکترونیکی را برافراشتیم و توسط هزاران ای میل مانند این ، پرچمی از دعا بر افراشتیم. ما از فرزندان خدا خواستیم تا به خاطر ما وارد جنگ شوند. بالاخره موفق شدیم تا مایک را به جایی امن در اوگاندا برسانیم. و دکتری نیز توانست او را خدمت کند تا



سلامتی را به او بازگرداند. متاسفانه قبل از اینکه او به آمریکا برسد مادر او فوت نمود. مردم از سراسر دنیا برای ما ای میل می فرستادند و می گفتند که برای ما دعا می کنند. یک مرد آفریقایی گفت: تا زمانی که خدا به شما پیروزی نبخشد چیزی نخواهم خورد. اولین یکشنبه پس از فرستادن آن ای میل ها کلیساها جلسات خود را متوقف کردند و شروع کردند به دعا برای ما.

خداوند حرکت کرد و هزاران نفر به شناخت عیسی رسیدند. حرکتی عالی و خارق العاده از روح خدا بود. وزیری که مسئول مذاکرات صلح بود، به من زنگ زد و از من خواست تا به سرعت به منزل او بروم. "پیغام شما که در مورد صلح با خداست، چیزی است که ملت من نیاز دارند" او گفت "آیا لطف می کنید تا این پیغام را به همه این ملت برسانید." خداوند فراتر از حفاظت ما برایمان عمل کرد. او به ما پیروزی عظیم بخشید. و هزاران نفر به نزد عیسی آمدند. اما من معتقدم که این به خاطر دعای هزاران مسیحی در سراسر دنیا بود. او پرچم ما شد که تحت آن قادر بودیم مانند جنگجویان دعا تجدید قوا نموده و جنگ را ببریم.

پرچم ما نباید مینیستری های ما باشد. فرقه های ما، برنامه های ما یا روشهای ما نیز پرچم ما نیست. پرچم ما باید یهوه نسی باشد. موسی مذبحی ساخت و آن را یهوه نسی نامید. شاید شما نیاز دارید تا مذبحی در قلبتان بسازید و آن را یهوه نسی نام دهید. اجازه دهید تا او نقطه قوت شما باشد. تنها او پیروزی می بخشد. اگر نا امید هستید و در میان جنگی روحانی قرار گرفته اید، همیشه می توانید به سمت آن پرچم بازگشته و منبع پیروزی را بیابید.

## یهوه مکادش ( من خدایی هستم که شما را تقدیس می کنم)

"پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من یهوه خدای شما هستم و فرائض مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورید، من یهوه هستم که شما را تقدیس می نمایم." لاویان 20 : 7 و 8

دنیا معمولاً زیبایی را در دوران جوانی شرح می دهد. به نظر می آید، آن چیزی که توجه مردم را جلب می کند، بدنهایی زیبا و شکل گرفته و ورزیده هستند. با این وجود یکی از زیباترین اشخاصی که من ملاقات کرده ام مردی 90 ساله بود که چند ماهی تا مرگ فاصله داشت. دکتر فرانک لایاخ به عنوان به وجود آورنده سیستمی جدید برای آموزش خواندن و نوشتن معروف است. روش او برای سوادآموزی هنوز در سراسر دنیا استفاده می شود.

دکتر لایاخ مبشری عالی و فوق العاده بود. او سالهای آخر عمرش را به تدریس در کالج آذربوری و سمینارهای آن پرداخت. آنجا بود که من این قهرمان ایمان را دیدم. بیداری بزرگی در سال 1970 در بین دانشجویان کالج آذربوری پدید آمد و چند هفته بعد من این موقعیت را داشتم که با آنها صحبت کنم.

و آن یکی از بزرگترین و شگفت انگیزترین حرکت‌های خدا بود که من تجربه کردم. جلسه ای کوچک در اتاق کنار سالن اصلی کلیسا، که قرار بود 30 دقیقه طول بکشد، تبدیل شد به جلسه ای که 7 روز و 7 شب بدون وقفه ادامه داشت. واقعاً لحظه مقدسی بود، وقتی که خدا یک جمع دانشجویان مسیحی را ملاقات می کند.

وقتی من به کالج آذربوری رفتم، در نزد پایهای آن مرد خدا نشستم. او به من گفت: که از ته دل آرزو می کردم این روز را ببینم و خدا وفادار بوده است که به من اجازه داد تا چنین حرکتی از روح، او ببینم. و حالا حاضریم که به خانه بروم. چند ماه بعد دکتر لایاخ از دنیا رفت و به حضور خداوند شتافت. اما عطر شیرینی از زندگی او تا به امروز با من باقی است. رایحه مردی که شبیه عیسی بود، منش او، ایمان و تعهداتش مرا به سمت عیسی می برد. من عیسی را در این مرد دیدم. او خدا را به عنوان یهوه مکادش خدای تقدیس کننده، شناخته بود.

کلمه مقدس کننده در کلام خدا همان واژه holy یا مقدس است. و به سادگی به معنای جدا شده است. خدا مقدس است. او جدا شده است، زیرا هیچ کسی شبیه او نیست. او خالق است و ما خلقت او. او پاکی مطلق است. و تمام بشر ناپاک، او قدوس است. اما او قدوسی است که قوم خود را مقدس می گرداند. او جدا شده است و ما وقتی او را می شناسیم، او ما را برای جلال و افتخار خود جدا می کند، او یهوه مکادش ( خداوندی که ما را تقدیس می کند) است. اولین باری که خداوند خود را به عنوان یهوه مکادش مکشوف ساخت در لاویان 20 : 7 و 8 است. فرزندان اسرائیل خدا را به عنوان یهوه نسی شناخته بودند. ( خداوند پرچم ما است) آنها پیروز شده بودند، زیرا پرچمی داشتند که تحت آن پیشروی می کردند. اما خدا می خواست آنها چیزی بیشتر از پرچم داشته باشند او از آنها می خواست تا عطری از زیبایی داشته باشند، به طور خلاصه او آرزو داشت تا آنها مقدس باشند، همانطور که او قدوس است.

زیبایی خاصی در مقدس بودن وجود دارد. ما تشویق و ترغیب شده ایم تا خدا را در زینت قدوسیت او بپرستیم. خداوند تقدیس کننده ما است. او تنها کسی است که ما را مقدس می گرداند. وقتی عیسی به قلبهای ما می آید، قدوسیت نیز وارد زندگی های ما می شود. زیرا آن یگانه قدوس تمام وجود ما را در بر گرفته است. هر چقدر ما بیشتر خدا را به عنوان یهوه مکادش بشناسیم، زیباتر خواهیم گردید. به همین خاطر است که زیباترین اشخاص بر روی زمین آنهايي هستند، که برای سالهای متوالی با خدا راه رفته اند. وقتی آنها خدا را به عنوان یهوه مکادش می شناسند در زیبایی و قدوسیت رشد می کنند. الزاماً شخص لاغر و ورزیده زیبا نیست، اما کسی که فروتن و مقدس است زیباست. یک شخص رشد می کند تا تبدیل به پیرمرد یا پیرزنی عبوس گردد یا اینکه پس از سالها رشد بیشتر شبیه عیسی مسیح می گردد. انتخاب با ماست. به خدا نزدیک شوید، او را به عنوان یهوه مکادش بشناسید. اگر این کار را انجام دهید تبدیل به شخصی زیبا خواهید شد.

## شالوم ( خداوند آرامش و سلامتی ما است)

"پس جدعون در آنجا برای خداوند مذبحی بنا کرد و آن را یهوه شالوم نامید" داوران 24:6

آن شب، در سواحل جنوبی برزیل تنها و کاملاً گیج و درهم کوبیده بودم. قرار بود در انتهای هفته در استادایوم ماراکانا ( بزرگترین استادایوم جهان) در شهر ریودوژانیرو، موعظه کنم. بیشتر از 600 شبان، مبشر، خادمین کلیسایی از ایالات متحده و آمریکای جنوبی در بیش از 100 کلیسا در سراسر شهر خدمت می کردند، آنها موعظه می نمودند، شهادت می دادند، آواز می خواندند و نام عیسی را اعلام می کردند، و همه اینها آماده سازی بود برای شنبه آخر هفته که فرماندار ایالتی، معاون فرماندار و شهردار ریودوژانیرو نیز به همراه دهها هزار نفر از مردم در این استادایوم بزرگ جمع می شدند تا پیام انجیل را بشنوند.

تکس (همسرم) و من به آن ناحیه ساحلی خلوت آمده بودیم تا وقتی در تنهایی با خدا بگذرانیم و برای آن جلسه نهایی در روز شنبه آماده شویم. قلب من در کشاکش و درگیری مطلق بود. کاملاً خود را بی لیاقت و ناشایسته احساس می کردم. من تنها یک واعظ ساده از سان آنتونیو تگزاس بودم. سازمانی بزرگ یا مقادیر هنگفتی پول نداشتم، شخصیت مشهور تلویزیونی نبودم. سئوالات قلب مرا پر کرده بودند. چه اتفاقی می افتد اگر هیچکس به استادایوم نیاید؟ چه اتفاقی می افتد اگر هزاران نفر به استادایوم بیایند و من هم موعه کنم ولی هیچ کس توبه نکند؟ چه اتفاقی می افتد اگر باران ببارد؟ و این سئوالات همینطور ادامه داشت و من نیز با حس عدم کفایت پر میشدم.

آن شب نزد خدا فریاد بر آوردم "من نمی توانم این کار را انجام دهم، من قادر به انجام این کار نیستم، ای خداوند به تو نیاز دارم" در آن لحظه ساکت و تنها در آن ساحل خلوت، خدا خود را به عنوان یهوه شالوم (خداوند آرامش ماست) به من مکشوف کرد. من هیچ رویا یا تجربه ترسناکی نداشتم. تنها آرامش، آرامشی عالی وجود مرا در برگرفته بود. آرامی سراسر وجود مرا فرا گرفت. و من می دانستم که یهوه با من است. من می دانستم که پیروزی در دستهای اوست. نیازی نبود تا نگران باشم. مهم نبود وظیفه ای که به من سپرده شده چقدر برایم بزرگ است. تنها چیزی که به حساب می آمد این بود که خدا با من است. وقتی شنبه در ماراکانا ایستادم، قادر بودم با آرامی و آسودگی و اعتمادی که خدا در من قرار می داد موعظه کنم. هزاران نفر گوش کردند و هزاران نفر نیز به پیغام جواب مثبت دادند، واقعاً عالی و باورنکردنی بود که هزاران نفر در آن واحد دعا می کردند و زندگی خود را به عیسی مسیح می سپردند، صدای آنها مانند رعد در سراسر استادایوم می پیچید. آنها با خدا ملاقات کردند. و من هم همینطور. آنها خدا را به عنوان خداوند و نجات دهنده و خدایی پیروز ملاقات کردند و من او را به عنوان یهوه شالوم.

زمانی که ما واقعاً کم می آوریم، خداوند خود را به عنوان یهوه شالوم بر ما مکشوف می کند، وقتی که وظیفه ای که به ما محول کرده بیشتر از حد توان ماست. اولین باری که خداوند خود را به عنوان یهوه شالوم مکشوف ساخت، زمانی بود که فرشته خدا به نزد جدعون آمد (داوران 6 : 26). جدعون دلایل زیادی برای عدم آرامش داشت اول اینکه اسرائیل شکست خورده بود، دوم، جدعون از خانواده کوچکی بود. و او جوانترین شخص در خانواده بود. با این وجود خدا می خواست به طرز با شکوهی بین قومش کار کند. او می خواست برای آنها پیروزی را به ارمغان آورد. و جدعون وسیله منتخب او بود. اما جدعون کاملاً خود را ناتوان می دید. در آن لحظه بود که خدا با آرامش، در قلب جدعون صحبت کرد: "خداوند وی را گفت: سلامتی بر تو باد، مترس، نخواهی مرد" داوران 6 : 23 آیه بعدی می گوید که جدعون مذبحی ساخت و آن را یهوه شالوم نام نهاد، بقیه آن در تاریخ آمده است، خدا جدعون را به طرز با شکوهی در روزهای بعد به کار برد.

شما نیز مانند جدعون ممکن است امروز احساس کنید که به آخر خط رسیده اید، زیرا کوهی در برابر شماست که باید از آن بالا بروید ولی نمی توانید. ممکن است به خاطر وضعیت غیر قابل تحملی که در آن قرار گرفته اید احساس ترس بکنید. ممکن است احساس کوچکی و ضعف کنید. ممکن است فکر کنید که نمی توانم این کار را انجام دهم. قلب شما ممکن است سراسر پریشانی باشد. اجازه دهید شما را تشویق کنم که بایستید و او را به عنوان خداوند بشناسید. او یهوه شالوم است. خداوند آرامش ما، در قلب خود مذبحی بسازید و به یهوه شالوم خوشامد بگویید. وقتی خدا را به عنوان آرامش خود شناختید، پیروزی به دنبال آن خواهد آمد، از آن کوه بالا خواهید رفت و بر مشکلات تان غلبه خواهید نمود. عیسی مسیح می گوید: "سلامتی بر شما باد" او امروز هم همین را می گوید.

## یهوه صدقینو ( خداوند عدالت ما)

"در ایام وی یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می شود این است: یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما)." ارمیا 23 : 6

چندین سال پیش در شهری ساحلی در اسکاتلند موعظه کردم. این شهر در جزیره شت لند در اسکاتلند قرار داشت. جلسه ای عالی داشتیم. خیلی ها عیسی را شناختند و زمانی پر از برکت برای همه بود

اما وقتی که من و همسر من به فرودگاه رسیدیم، تجربه جالبی منتظرمان بود. باد به سختی می وزید، و من زمانی که در باند فرودگاه به سمت هواپیما می رفتم متوجه شدم که به علت باد بدنم را خم کرده ام، به همسر من نگاه کردم و او نیز با همین خمودگی راه می رفت، سپس به اطرافم نگاه کردم و همه با همین بدنهای خم شده راه می رفتند. باد به همه ما می وزید، و بدنهای تمام ما به علت وزش آن خم شده بود.

بعد از ظهر آن روز برای مقداری نرمش بیرون رفتم. همچنان که در شهر قدم می زدم، متوجه شدم که همه در شهر با همان خمودگی راه می روند. و این صحنه به خاطر آمدن ما از لحاظ معنوی و روحانی با همین خمیدگی در قلبهایمان زندگی می کنیم. هر شخصی که بر روی این زمین پا گذاشته یا از هوای این زمین تنفس کرده است، بادهای گناه بر قلب او نیز وزیده است. و این باد بادی قوی است. در نتیجه همه ما با خمودگی در شخصیت روحانی و اخلاقی مان گام برمی داریم. تمایل طبیعی ما اطاعت از خداوند نیست، بلکه این است که به راههای خودمان برویم، و کارهای خود را انجام دهیم. و نام این کار گناه است.

با این وجود 2000 سال قبل ، پادشاهی به این دنیا فرستاده شد. او بزرگترین پادشاهی است که تا به حال این سیاره را به قدمهای خود مزین نموده. او پادشاهی بود که خادم شد. او خدایی بود که انسان گردید. کتابمقدس او را پسر خدا و پسر انسان می خواند. نام او این است "خدا با ما". و او در تاریخ بشریت تنها شخصی است که بدون هیچ خمودگی در شخصیت روحانی و اخلاقی اش گام برداشته است. او کاملاً راست و قائم قدم برداشت. با وجود اینکه بادهای گناه در زمان او نیز به شدت می وزید او کاملاً درست و رشید در مقابل این بادهای ایستاد. و با همه اینها او بی گناه بود. او کاملاً راست و درست گام برداشت. او تحقق نهایی پیشگویی ارمیا بود زمانی که او نوشت: پادشاهی فرستاده خواهد شد، و نام او یهوه صدقینو خواهد بود.

ارمیا پیشگویی کرد که خداوند پادشاهی عادل، برای اسرائیل خواهد فرستاد. کسی که با عدالت کامل فرمانروایی و حکومت خواهد نمود. در حقیقت نام او یهوه صدقینو یا خداوند عدالت ما خواهد بود. تحقق نهایی آن نبوت از طریق نجات دهنده عالی ما انجام شد. عیسی او تنها کسی است که بدون خمودگی گناه در قلبش بر این سیاره قدم گذاشت. او واقعاً کامل و پادشاهی عادل است.

اما چیز دیگری نیز در مورد عیسی وجود دارد که واقعاً عالی است. به خاطر کاری که او بر روی صلیب انجام داد، به این علت که او تا زمان مرگش کاملاً بدون گناه زندگی کرد، عدالت ما نیز شد. راستش رو بخواهید من هنوز با خمودگی گناه در وجودم در کشمکش به سر می برم. با این حال عدالت من بر پایه خوبی و نیکویی ام نیست. وقتی به نزد خدا آمدم ، نزد پاپهای کسی آمدم که یهوه صدقینو است. نزد خدا آمدم به خاطر عدالت مسیح. او عدالت من است.

هللویا، بر طبق کتابمقدس عدالت من مانند پارچه کهنه ای است، اما امروز می دانم که نام او یهوه صدقینو است ( خداوند عدالت ما) و به همین دلیل نیز او را دوست دارم. امروز نزد او زانو زید، و او را به خاطر عیسی مسیح شکر کنید. او تنها دلیلی است که شما می توانید به نزد خدایی کاملاً قدوس بیایید. او عدالت شما است.

## یهوه روحی ( خداوند، شبان ما)

"خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود." (مزمور 23: 1)

هند یکی از بزرگترین کشورهای دنیا است، یک نفر از هر شش نفر جمعیت کره زمین در آنجا زندگی می کنند، و بزرگترین دموکراسی است که تا به حال بشر به خود دیده است. هر زمان که به آنجا سفر می کنم، با خاطرات بزرگ از مردمی بسیار عالی بر میگردم. پس از اینکه اولین بار از کشور دیدن کردم، خداوند قلب مرا لمس نمود. و من شروع کردم به دعا برای اینکه خدا درهایی را باز کند تا انجیل را به این ملت برسانیم.

و به همین دلیل زمانی که برای صحبت در کنفرانس آپکور (کنفرانس آندرا پرادش در مورد بیداری و بشارت) به عنوان واعظ اصلی دعوت شدم، بسیار هیجان زده بودم. بیشتر از 1000 شبان و رهبر کلیسا قرار بود در این کنفرانس شرکت کنند. و من از خدا خواستم تا از من برای شروع بیداری در این رهبران استفاده کند.

اما در اولین روز کنفرانس بسیار مریض شدم. آنقدر مریض بودم که در اولین روز برگزاری کنفرانس قبل از شروع اولین قسمت بستری شدم. و در حین اینکه مرا از آمبولانس به اتاق اورژانس منتقل می کردند از هوش رفتم. و در نیمه های شب به هوش آمدم. از لحاظ جسمی وضعم بهتر بود ولی از لحاظ روحی کاملاً در هم شکسته بودم. تمام این راه راه را به هند آمده بودم تا این رهبران را خدمت کنم، و حالا در گوشه بیمارستان قرار داشتیم و حتی قادر نبودم یک نفر را خدمت کنم. شک سرتاسر قلب مرا پر کرد. شروع کردم به سوال کردن از خودم و از خدا. "آیا اشتباهی کرده بودم؟ متعجب بودم ولی در عین حال سوالی عمیق تر نیز قلب مرا لبریز کرده بود." خداوند تو کجایی؟"

فردا صبح وضعیت خودم را برای سرپرستار توضیح دادم. با وجود این که هنوز خیلی مریض بودم، احساس می کردم که باید به کنفرانس بروم و صحبت کنم. نمی خواستم این همه راه به هندوستان بیایم بدون انجام کاری که فکر می کردم خدا مرا به انجام آن هدایت کرده. بیمارستان با رفتن من موافقت کردند، به شرطی که اصلاً به خودم فشار نیاورم و برنامه ای بسیار خلوت داشته باشم. آنها مرا از تخت بیمارستان پایین آورده و در یک تاکسی قرار دادند و مرا به اولین قسمت کنفرانس رساندند. آنقدر ضعیف بودم که باید می نشستم و صحبت می کردم. قوت کمی داشتیم و اصلاً قادر نبودم صدایم را بلند کنم.

قلب من بسیار خسته بود، متعجب بودم و به این فکر میکردم که آیا هدایت خدا را در زندگی ام از دست داده ام. با این وجود خدا هر روز به من قوتی تازه برای صحبت می بخشید. تا پایان کنفرانس، عده زیادی از شبانان خدا را ملاقات کردند. بسیاری از آنها در زندگی و خدمتشان بیداری را تجربه کردند. می دانستم که خدا عمیقاً در آن کنفرانس عمل نموده است، اما باید با شما صادق باشم. وقتی به خانه بر می گشتم، واقعاً در هدایت خدا شک کرده بودم و از خودم می پرسیدم "آیا من مرتکب اشتباهی شده ام".

اما خدا وعده ای را در قلب و فکر من دایماً می افروخت، خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود (مزمور 23: 1) وقتی بر این نکته که خدا کیست تمرکز می کردم، متوجه شدم که او شبان بزرگی است و علاوه بر آن شبان نیکویی نیز است. او فرزندان خود را هدایت می کند. حتی وقتی که از میان طوفانی عبور می کنیم یا چیزهایی که به هیچ وجه خوشایند نیستند، آن موقع نیز او شبان نیکو است. او همیشه ما را به جایهای نیکو هدایت می کند - جاهای امن. او مطمئناً ما را به مرتع های سبز می برد. ممکن از زمین خطرناکی بگذریم، تا به آنجا برسیم، اما می توانیم مطمئن باشیم که او ما را به امنیت کامل به آنجا هدایت می کند.

هفت سال بعد، به هندوستان برگشتم، و دوباره در ایالت آندرا پرادش به خدمت پرداختم، این بار به آنجا رفتم تا در جلسه ای بشارتی موعظه کنم، تعداد زیادی از شبانانی را دیدم که زندگی هایشان هفت سال پیش در کنفرانس قبلی عوض شده بود. به

خاطر خدمت قبلی ام بین آنها، در میان شبانان تمام آن ایالت احترامی یافته بودم. و این مسیله باعث اتحاد بزرگی در بین کلیساها شد و باعث بوجود آوردن جلسات بشارتی متحد و موثری شد که از طریق آن هزاران نفر به شناخت عیسی مسیح به عنوان خداوند و نجات دهنده رسیدند.

وقتی به زمانی که بسیار مریض شدم فکر می کردم، دست شبان نیکو را دیدم. وقتی در وادی تاریک بیماری قدم می زدم، مشکل بود که تشخیص دهم. سخت بود که بگویم، مرا نزد آبهای راحت میبرد، اما سالها بعد به آرامی و با اطمینان گفتم، خوب بود، هدایت خدا خیلی خیلی خوب بود.

داوود پادشاه در زندگی اش از زمانهای سخت زیادی داشته است. اما وقتی اینها تمام شد، او خدا را به روش جدیدی شناخت. او خدا را به عنوان پهوه روحی شناخت ( خداوند شبان من ) او از روی تجربه می گفت، خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود( مزمور 23 : 1 )

قلب شما ممکن است پر از شک باشد، ممکن است متعجب که چرا چیزهای خاصی برای شما اتفاق افتاده است. شما خداوند را دوست دارید. با این وجود به نظر میرسد که در جای خطرناکی قرار دارید. آرام باشید. او پهوه روحی است. او خداست، شبان ما. او شما را به مرتع های سبز هدایت می کند. و او شما را از جایهای خطرناک عبور خواهد داد. به تنها کسی که شبان نیکو است اعتماد کنید.

## یهوه شمه ( خداوند همیشه حاضر )

"و محیطش هیجده هزار ( نی ) می باشد و اسم شهر از آن روز یهوه شمه خواهد بود" حزقیال 3548 :

بعضی از بهترینه خاطرات من آنهایی است که به عنوان نو ایمان تجربه کرده ام. زمانی که عیسی در زندگی من تبدیل به حقیقتی شد، می خواستم هر کسی بداند که چه اتفاقی افتاده. می خواستم همه دوستان و خانواده ام نجات دهنده را بشناسند که مرا بخشیده و عوض کرده بود. مدت کوتاهی بعد از ایمان آوردنم ، چندین نفر از دوستانم نیز به شناختی شخصی از نجات دهنده رسیدند.

ما همدیگر را صبحای زود ملاقات می کردیم و برای دعا با هم وقت می گذرانیدم. کتاب مقدس می خواندیم و آیات آن را حفظ می نمودیم. در آن روزها و در آن ملاقاتهای اولیه حضور خدا ، شیرینی عجیبی داشت، و رایحه خوش با او بودن بعد از 36 سال هنوز در من مانده. برای من خارق العاده بود ، خدایی که کائنات را آفرید، در طی آن لحظات سکوت، خود را به من آشکار سازد. هر روز قلب من پر و مملو می گردید، هیچ رعد و برقی نبود، تنها حضور ساده و ساکت خدا در آنجا بود. با این حال چیزی وجود داشت، که در آن زمان نمی دانستم. آن موقع نمی دانستم که خدا مرا به هرگوشه ای از این سیاره خواهد فرستاد تا نام او را اعلام کنم. و چیز عجیب و شگفت انگیزی که کشف کردم این است که او همیشه با من حاضر است، فرقی نمی کند که کجا بروم و با چه چیزی روبرو شوم.

3 بار برای اعلام پیغام انجیل دستگیر شده ام، به میان انقلابها رفته ام، زمانی که تازه یک نسل کشی به پایان رسیده بود، به میان کشورهایی که با جنگ و جنگهای قبیله ای تکه و پاره شده اند قدم گذاشته ام. بغا بمب گذاری تهدیدم کرده اند، چاقو بر گردنم گذاشته اند و تفنگها بر من نشانه رفته اند. اما خدا همیشه و در هر حال با من بوده است. او یهوه شمه است. خداوندی که همیشه حاضر است. زمانی که چیزهای خارق العاده و شگرف اتفاق افتاده او را دیده ام، همچنین زمانی که در نقطه ناامیدی و یاس قرار داشته ام نیز او را دیده ام. او دائماً خود را به عنوان یهوه شمه به من مکشوف می کند.

با این وجود به عنوان پیروان مسیح، وعده ای بسیار عالی و خارق العاده داریم. قبل از اینه عیسی به آسمان و به دست راست خدای پدر صعود کند، او به شاگردانش گفت، به همه دنیا بروید و شاگرد بسازید و سپس به آنها قول داد " و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده ام حفظ کنند. و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم." انجیل متی 28 :

20

حضور او محدود به چهار دیوار یک شهر نمی شود. او وعده داده که حضورش با ما خواهد بود. هیچ مسئله ای نیست که ما کجا برویم یا با چه چیزی روبرو شویم. او خود را در اعماق قلبمان به ما مکشوف می کند. هللویا. در میان شکست، او آنجا خواهد بود. در گیر و دار ناامیدی و یاس ، او آنجا خواهد بود. در اوج قله پیروزی ، او آنجا خواهد بود. در مواجهه با خطر او آنجا خواهد بود. در زمان آزمایشها او آنجا خواهد بود. او مطمئناً یهوه شمه است، خدایی که همیشه حاضر است.

## روح القدس

مرا از حضور خود بیرون مینداز و روح قدوس خود را از من مگیر (مزمور 15 : 11)

وقتی عیسی به شاگردانش ماموریت داد تا همه امتها را شاگرد سازند، به آنها گفت که آن اشخاص نو ایمان را در نام پدر ، پسر و روح القدس تعمید دهند. این 3 نام واضحترین تعریف را از اینکه خدا کیست، به ما می دهد. طبیعت او، خصوصیات او و شخصیت وی. پدری خدا را بیشتر در عهد عتیق می بینیم. در پدر بودن اوست که ما می فهمیم خدا برای ماست. در اناجیل ما عیسی را ملاقات می کنیم، که " خدا با ماست ". اما در ابتدای کتاب اعمال رسولان، ما به شناخت خدا به عنوان روح القدس نائل می شویم. با شناخت خدا به عنوان روح القدس کشف می کنیم که خدا در ماست. بنابراین برای هر پیرو واقعی مسیح مهم است که خدا را عمیقاً به عنوان خدا برای ما، با ما و در ما بشناسد. اغلب ، می شنوم که مردم در مورد روح القدس به عنوان نوعی نیرو صحبت می کنند. مطمئناً روح القدس پر قدرت است و اما او چیزی بیشتر از یک منبع قدرت است. اغلب به روح القدس با ضمیر " آن " اشاره شده است، اما روح القدس یک موجود بی جان و غیر زنده نیست، روح القدس خداست.

چند سال پیش توسط مردی مورد سؤال قرار گرفتیم، او می گفت که " تو به 3 خدا اعتقاد داری زیرا من به پدر، پسر و روح القدس ایمان داشتم. پاسخ او را با چندین سؤال که از پرسیدم دادم.

" آیا بخشی روحانی از زندگی تو وجود دارد؟ او سریع جواب داد " بله "

" ایا این قسمت روحانی از وجود تو، از قسمت فیزیکی وجود تو متفاوت است؟ او پاسخ داد " بله "

من با این سؤال ادامه دادم " آیا بعدی عقلانی و احساسی در تو وجود دارد که کاملاً با قسمتهای روحانی و فیزیکی زندگی تو متفاوت باشد؟ و او سریع پاسخ مثبت داد.

پس با این جمله سخنانم را به پایان رساندم

پس باید 3 تا از تو وجود داشته باشد، من می خواهم زمانی که با ابعاد احساسی و روحانی تو صحبت میکنم، بعد فیزیکی وجود تو اینجا را ترک کند.

او سریعاً و با تشریح به من جواب داد و گفت " شما نمی توانید این کار را انجام دهید. هر 3 قسمت شخصیت من چیزی را که الان هستم را می سازند. شما نمی توانید آنها را به این صورت از هم جدا کنید. " ناگهان این فکر مانند جرقه ای درون او درخشید. او متوجه چیزی که من در مورد طبیعت خدا به او گفتم شد.

3 جنبه مختلف از خدا وجود دارد، ولی تنها یک خدا. هر کدام از 3 جنبه شخص او به ما قسمتهای مختلف شخصیت او را نشان می دهد. 3 خدا وجود ندارد. تنها یک خدا هست، خدای زنده و حقیقی. اما او خود را به تنوان پدر ، پسر و روح القدس مکتشف ساخته است. به همین دلیل است که داوود نزد خدا فریاد بر می آورد و می گوید " مرا از حضور خود بیرون مینداز و روح قدوس خود را از من مگیر. داوود بر علیه خدا گناه کرده بود، و می ترسید که حس حضور او را از دست بدهد. ما می توانیم بفهمیم، خدایی که درون ما زندگی می کند، منبع پیروزی ما است. کتاب مقدس می گوید: آن کسی که در شماسست بزرگتر از کسی است که در دنیااست " ای فرزندان، شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافته اید زیرا او که در شماسست، بزرگتر است از آنکه در جهان است. " اول یوحنا 4 : 4 وقتی که ما بر کسی که درون ما سکنی گزیده تکیه می کنیم، شیطان و تمام قدرتهای شریر نمی توانند بر ما غلبه کنند. به عظمت این نکته توجه کنید. خدایی که کائنات را آفرید، همانی است که در شما سکنی گزیده است. و شگفت انگیزتر این که او درون من و شما را برای سکنی برگزیده است. او را به عنوان روح القدس بشناسید.



## چراغ خداوند

"روح انسان، چراغ خداوند است که تمامی عمقهای دل را تفتیش می نماید." امثال 20 : 27

وقتی که عیسی را شناختم، او بلافاصله مرا از خیلی چیزها آزاد کرد. چیزهایی مانند دهان ناپاک، و روابط نامشروع. او به من قلبی تازه بخشید، با اشتیاقی شدید در قلبم برای محبت کردن و اطاعت از او. خیلی ساده بود که فکر کنم آن کارهای درونی که خدا برای من انجام داد، تمام کاری بود که باید میکرد. بریا این که او خیلی کارها کرده بود. اما خیلی چیزهای دیگه درون قلب من بود که او باید عوض میکرد. واقعیتش اینه که خیلی چیزهاست که خدا هنوز باید در ما انجام بده.

وقتی عیسی اول در من سکنی گزید، تمایل و گرایشی در من بود که تنها در مورد مشروب نخوردن، سیگار نکشیدن، و نداشتن ارتباطات جنسی موعظه بشنوم. چونکه عیسی مرا از این چیزها آزاد کرده بود. برایم بسیار ساده بود که وقتی در مورد این موضوعات موعظه می شنیدم احساس راحتی بکنم، چون بر آنها غالب آمده بودم. اما چیزهای دیگری بود که قلب مرا به درد میآورد. بعضی از آنها در اعماق قلب و زندگی من نهفته بودند. آنها انگیزه ها و خواسته های طبیعت کهنه من بودند.

یکی از نامهایی که به روح القدس نسبت داده شده است، چراغ خدا است. طبیعت سقوط کرده ما بسیار ضعیف است. و به عمیق ترن قسمتهای وجود ما میروند. با این وجود خدا از پیش نقشه ای برای برای زندگیها ما طرح ریزی کرده است، که ما را به شباهت عیسی مسیح درآورد (رومیان 8 : 29) آرزو و اشتیاق او این است که ما هر روز بیشتر و بیشتر به شباهت عیسی مسیح دربیاییم.

بیشتر اوقات در مورد نقاط کور زندگیمان صحبت میکنیم، اگر بخواهیم دقیقتر توضیح دهیم، بهتر است آنها را نقاط تاریک بنامیم، جایهایی که در گوشه های تاریک زندگی ما پنهان شده اند. اغلب اینها نقاطی کاملاً دور از دسترس و نهفته هستند. جایهایی که گرایشها و انگیزه های ما با هم در جنگ هستند. خدا بسیار با ما مهربان بوده که روح خود را به ما بخشیده تا مانند چراغی در اعماق قلب ما بتابد. او اعماق ذهن و قلب ما را جستجو میکند. او حقیقت پر جلال خود را به ما مینمایاند، و هر انگیزه اشتباه و فکر نادرست را آشکار میکند. او چیزهایی که از دیدمان مخفی است به ما نشان میدهد.

مزمور نویس اینگونه دعا میکند و میگوید: "ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان، و ببین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما." مزمور 139 : 23 و 24. زیرا خدا چراغ روحهای او با جستجوی قلبهای ما کاری بسیار عالی انجام میدهد. تنها اگر با او همکاری کنیم، روز به روز خود را بیشتر شبیه مسیح خواهیم یافت.

بزرگترین خطر در زندگی مسیحی این است که با وضعیت روحانی که الان در آن هستیم راضی باشیم. آن وقت است که دیگر شبیه مسیح نخواهیم بود. و متوقف میشویم. آن وقت است که به ورطه مسیحی معمولی خواهیم افتاد. زندگی مسیحی ماجرای بزرگی است. جایی است که شخص هیچگاه از رشد باز نمی ایستد. جایی است که در آن خداوند چراغ روحهای ماست. چرا امروز به چراغ خدا برای ورود به قسمتهای تاریک قلبتان خوشامد نمی گوئید. ممکن است از چیزی که او نشانتان میدهد تعجب کنید.

## روح حکمت و فهم

" و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند. " اشعیا 11 : 2

اغلب اوقاتی پیش می‌آید که ما در مسائل زندگی نیاز عمیق به دید و داوری در مورد آنها داریم. یکی از این موقعیتها اخیراً وقتی که در آفریقا خدمت میکردم برای من اتفاق افتد. جلسات بشارتی با وجود مشکلات فراوان برگزار شد. قبلاً تمام تدارکات لازم برای این جلسات مهیا کرده بودیم. با این وجود، یکی پس از دیگری با مشکلات روبرو می شدیم.

تقریباً در پایان این جلسات بشارتی، متوجه شدم که دوست عزیز و همکارم به صورت غیر منتظره ای مرده. وقتی این خبر را شنیدم تقریباً شوکه شدم. مثل این بود که بادی روحانی به من میوزد. من به حضور خدا رفتم و به او اینگونه گفتم: " خداوندا چه خبره! "

در این مواقع است که خدا خودش را به عنوان حکمت و فهم به ما معرفی میکند. ما اغلب " نمی دانیم " اما او همیشه " میداند " اگر دید خاص و مشخصی نداریم، میتوانیم مطمئن باشیم که او حکمت کامل است. در حقیقت وقتی اشعیا نبوت میکرد که مسیح از خانه داوود خواهد آمد و روح القدس بر او قرار خواهد گرفت، آن موقع او روح خدا را به عنوان ( روح حکمت و فهم ) معرفی میکند.

هر دوی این القاب که به روح القدس نسبت داده شده اند بسیار شبیه هم میباشند. اما از طرفی متفاوت نیز هستند. آقای بارنز در نوشته های خود بر کتاب مقدس اینگونه میگوید: تفاوت میان کلماتی که در اینجا حکمت و فهم ترجمه شده است این است که اولی به معنای حکمت، آن قوه تشخیص دادن است و دومی که فهم ترجمه شده در واقع قضاوت و داوری است که از حکمت نشأت میگیرد. تا ما چیزهای مختلف را تشخیص و تمیز دهیم و در مورد خصوصیاتشان تصمیم بگیریم.

ساده تر بگوییم، حکمت دیدگاهی است که ما در مورد مسائل زندگی داریم، و فهم زمانی است که ما دیدگاه را داریم و حالا میخواهیم مسائل را تجزیه و تحلیل کنیم. خدای روح القدس هر دو را دارد زیرا او حکیم و فهیم است. یعقوب در کتابش باب 1 آیه 5 به ما اینگونه میگوید " و اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سؤال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطا میکند و ملامت نمی نماید و به او داده خواهد شد. " خدا مایل است که حکمت و فهم را به وفور به ما بدهد زیرا، اینکار یعنی اینکه خودش را به ما بدهد.

اغلب زمانی که در مشکلات گیج میشویم به سمت خدا میرویم تا از او به عنوان منبع حکمت و فهم سؤال کنیم. سالها پیش مردی کتابی نوشت به نام " غصه خود را تلف نکنید " در مورد رنج و عذاب ایده عالی داشت، و ایمانداران را تشویق میکرد که اجازه دهند خدا از طریق همین فشارها آنها را شبیه مسیح سازد. در همان روح من شما را تشویق میکنم تا در اوضاع و شرایط سخت وقت خود را تلف نکنید، اجازه دهید این فشارها چیزی باشد که شما را به خدا نزدیک میکند. وقتی چیزی را نمی فهمید، نزد او که همه چیز را میفهمد فریاد بر آورید، وقتی در مورد مسئله ای هیچ دیدگاهی ندارید، آن وقت به آغوش کسی بدوید که حکمت از آن اوست.

همانطور که در جستجوی او هستید، حکمت و فهم را خواهید یافت. یک بار یک بیزینس موفق مسیحی به من اینطوری گفت: من آنقدر تیز و باهوش نیستم که همیشه در جای درست سرمایه گذاری کنم، یا در یک رقابت جلوتر از همه باشم، و تصمیماتی بگیرم که بیشتر باعث موفقیتم شود تا شکست. به همین دلیل است که هر روز به حضور خدا میروم. من به او محتاجم. بدون او یک ورشکسته واقعی خواهم بود.

آن بیزینس من مسیحی رمز و منبع حکمت را گرفته بود. او تاجر حکیمی بود، زیرا میدانست که خدا حکیم است و در جستجوی حکمت او بود. امروز از خدا بخواهید تا به شما حکمت بدهد. او قول داده که به آزادی آن را به شما عطا کند.

## روح مشورت و قدرت

" و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قنوت و روح معرفت و ترس خداوند." ( اشعیا 2:11)

من و همسر من در اوایل ازدواجمان در یک منطقه کوچک روستایی در جنوب لوئیزیانا خدمت میکردیم، من شبان موقتی کلیسای آنجا بودم. در هیمن روند، ما مسیحیان بسیار خوبی را ملاقات کردیم. خانواده ای بسیار خاص در آن کلیسا بودند که واقعاً قلب مرا لمس کردند آنها بچه های سر راهی را به خانه شان می آوردند و از شان مراقبت میکردند.

جری یکی از آن بچه ها بود. خانواده اش وقتی او حدوداً 10 ساله بوده، ترکش کرده بودند. این خانواده کلیسایی او را به خانه خود بردند و او را در قلبشان جای دادند. آنها او را با محبت عیسی دوست داشتند. و با او مانند فرزند خودشان رفتار میکردند. احتمالاً اولین باری بود که جری مزه محبت پدر و مادر را میچشید.

در انتهای جلسه یک صبح یکشنبه، از مردم دعوت کردم تا قلبشان را به عیسی مسیح بسپارند. جری بلافاصله به این دعوت پاسخ مثبت داد. او با من دعا کرد و عیسی را به عنوان خداوند و نجات دهنده به قلبش دعوت کرد. زندگی جری جوان به صورتی عمیق و ریشه ای عوض شد. او محبت پدر را کشف کرد. و آنقدر از روح القدس پر بود که میخواست با همه در مورد نجات دهنده صحبت کند.

با دوستانش در مدرسه، همسایگانش و خلاصه هر کسی که گوش میکرد، صحبت کرد. به نظر میرسید که خدا جری را بیشتر از هر کس دیگری در کلیسای ما به کار میگرفت. تقریباً هر یکشنبه، یک نفر به خاطر شهادت جری به عیسی مسیح ایمان می آورد. هفته به هفته او دوستانش را به نزد من می آورد و به من می گفت که آنها میخواهند عیسی را بشناسند.

او یک پارچه آتش بود، اما این قدرت که در زندگی او وجود داشت از کجا آمده بود. اون میبایست از خودش تصویری بد میداشت. اما به جای آن، قلب او با محبت خدا شعله ور بود. این قدرت تنها با کار عمیق روح القدس قابل توضیح بود. در حقیقت کتابمقدس میگوید " لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان." ( اعمال 1 : 8 ) جری شجاع و متهور بود، زیرا او خدا را روح قدوس او را و قدرتش را شناخته بود.

در تشریح میوه های روح القدس، کلام خدا از "محبت" به عنوان اولین نشانه زندگی تسلیم شده به روح القدس صحبت میکند. وقتی روح القدس زندگیهای ما را پر میکند، ما با محبت خدا پر می شویم. آن محبت منبع و منشأ مشورت و نصیحت است. و به ما اون قدرت را میدهد که با دیگران در مورد مسیح صحبت کنیم. جری جوان اون قدرت را داشت، چون او برای اولین بار در زندگی اش محبت واقعی را تجربه کرده بود. لازم نبود به جری آموزش دهید، یا اینکه اون رو تشویق کنید برای انجام این کار یا اینکه اون رو وادار کنید تا محبت مسیح را با دیگران در میان بگذارد. او محبت خدا را ترجمه کرده بود. او نجوای خدا را در گوشه های شنیده بود، و اون چیزی را که شنیده بود، با هر کسی که او را ملاقات میکرد، در میان میگذاشت. او آن قدرت مافوق طبیعی را در زندگی اش داشت.

یکی از نامهایی که به روح القدس داده شده است، روح مشورت و قدرت است، وقتی عمیقاً به شناخت خدا نائل میشویم، او را به عنوان روح مشورت و قدرت خواهیم شناخت. او با محبت خود، ما را راهنمایی کرده و به ما قدرت میبخشد. ترس بندهای خود را از ما خواهد برداشت، زیرا محبت کامل خدا ترس را بیرون میکند. ما برای مسیح جسور خواهیم بود، زیرا تنها منبع واقعی مشورت که به ما داده شده است را می شناسیم، و ما قدرت داریم تا اراده خدا را انجام دهیم. وقتی روح القدس در قلبهای ما سکنی میگزیند، او مشتاق است تا خود را به عنوان روح مشورت و قدرت به ما مکشوف کند.

## چشمان خداوند

" زیرا چشمان خداوند در تمامی جهان تردد می کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد. " ( 2 تواریخ 16 : 9 )

خداوند در جستجوی شخص ثروتمند، مشهور و یا آدم باهوش نیست. تواناییها، استعدادها و پیش زمینه ما برای او مهم نیست. او با مقام و منزلت ما تحت تأثیر قرار نمی گیرد. نژاد و تاریخ خانوادگی ما نیز برای او هیچ هستند. خدا به دنبال قلبهایی است که کاملاً به او تعلق داشته باشند. وقتی خدا چنین قلبی را یافت، به طرز شگفت آوری برای آن شخص کار میکند.

گاه از من میپرسند، که قهرمانان من چه اشخاصی هستند؟ ممکنه اغلب مردم آنها را نشناسند. ممکنه در مورد خیلی هاشون حتی یک کلمه نشنیده باشید. ولی آنها اشخاص فروتنی هستند که پدر آسمانی ما به خوبی آنها را میشناسد. یک نمونه از این اشخاص عکاسی برزیلی بود. او از خانواده ثروتمندی نبود، و مدارک دانشگاهی زیادی هم نداشت. او مردی فروتن و از زمینه ای بسیار ساده بود. اما خدا را با تمامی قلبش دوست داشت. سالها پیش مردی او را به زیر بال و پر خود گرفته بود و به او عمس گرفتن را یاد داده بود.

دوست جوان من ( سل یو ) در حال حاضر به تمام دنیا سفر میکند، و برای عیسای مسیح عکس میگیرد. اولین بار زمانی که در برزیل موعظه میکردم او را ملاقات نمودم. او میآمد و از جلسه ما عکس برداری میکرد. او تنها از جلسات و وقایع مسیحی عکس برمیداشت. به کشورهای مختلف سفر میکرد و از خدمات مختلف مسیحی فیلم برداری میکرد. به خدا توکل میکرد و میرفت.

وقتی میدیدم که خدا چگونه برای این مرد جوان مهیا میکند واقعاً شگفت زده میشدم. یک بار او به من گفت که دوست دارد به چین بیاید و از خدمت من در آن کشور عکس بگیرد. به او گفتم: " آمدنت هیچ اشکالی ندارد و ما خوشحال خواهیم شد، ولی چگونه به آنجا میآیی " او جواب داد " نگران نباش خداوند راهی مهیا میکند ".

سپس از او پرسیدم: " چطوری من رو پیدا میکنی، میلیونها نفر آدم اونجا زندگی میکنند؟ "

و او جواب داد: " نگران نباش، فقط به من بگو که کی به بیژینگ میرسی، من تو رو پیدا خواهم کرد. "

به سل یو گفتم: " باشه ولی ما فقط چند روز آنجا خواهیم ماند. " و به هیچ صورتی نمیتونستم تصور کنم که سل یو چطوری میتونه ما رو اونجا ملاقات کنه. او به آسیا سفر میکرد و از کارها و خدمات مسیحی عکس برداری مینمود، و سپس سعی میکرد روزی که ما به بیژینگ میرسیم، آنجا باشد و ما را ملاقات کند. اما بیژینگ شهری بزرگ با میلیونها نفر جمعیت است و این کار به نظر من غیر ممکن بود.

اما زمانی که در هنگ کنگ در هواپیمایی به مقصد بیژینگ نشسته بودم، و منتظر آخرین مسافرانی بودیم که به هواپیما سوار شوند، نگاه کردم و دیدم سل یو به هواپیما سوار شد. فکر میکنم آخرین مسافر بود. از راهرو هواپیما به سمت من آمد و به دنبال صندلی اش میگشت، حدس بزنید که باید در کدام صندلی مینشت، صندلی کنار من!

وقتی منو دید که اونجا نشستم شوکه شد. و شروع کرد به پرستش خدا، " برادر سمی من بهتون گفتم که پیداتون میکنم، "

من فقط میخندیدم و به این فکر میکردم که خدا چقدر برای سل یو نیکوست. زندگی او مملو بود از کارهای عجیب خدا. و موضوع جالب اینه که خدا همونقدر که مراقب سلیو بود، مراقب تک تک ما نیز هست. اما زمانی که شخصی تماماً

قلبش را به خدا بسپارد، کار او بسیار عظیم و مخصوص خواهد بود. کتابمقدس میگوید: " زیرا چشمان خداوند در تمامی جهان تردد می کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد."

چشمان خداوند عبارتی است که اغلب برای اشاره به روح القدس در کتابمقدس به کاررفته. القابی که برای خداند به کار رفته جنبه های بیشتری از شخصیت او و کار او را نمایان میسازد. چشمان خداوند قادر است تا عمیقاً زندگیهای ما را کاوش کند. چشمان او قادرند تا به اعماق قلب بشر بنگرند. همچنین چشمان او میتوانند کاملاً بدون خطا جستجو نمایند. خدا همه چیز را در مورد ما میداند. او قادر است تا به تاریکترین وشه های قلب ما نگاه اندازد. او انگیزه ها و افکار ما را میداند.

مهم نیست موقعیت جغرافیایی ما کجاست، او آنجاست، زیرا خداوند همه جا حاضر است. او در گوشه و کنار این دنیا گردش میکند. او در رومانی، چین، آمریکا برزیل و آفریقا نیز هست. او همه جا است و او به اعماق قلبها مینگرد. او به وضعیت مالی یا نسب نامه این قلبها نگاه نمیکند. او به قلبی نظر میکند که کاملاً تسلیم اوست. وقتی که چنین قلبی را یافت، او بدون وقفه و با قدرت تمام برای این شخص کار میکند. به هر حال چشمان خداوند الان به قلب شما مینگرد. چه چیزی می یابد.

## انگشت خدا

لیکن هر گاه به انگشت خدا دیوها را بیرون میکنم، هر آینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است. "لوقا 11 : 20

سال 1970 بود، جوانان اون روزها هیجان زده میشدند، افسرده میشدند و ترک تحصیل میکردند. یک جریان ضد فرهنگی در بین جوانها شروع شده بود. خیلی ها به خیابانها ریخته بودند، درصد اعتیاد بسیار بالا رفته بود. در هر گوشه ای جریانهای ضد مذهبی شروع شده بود. در یک همچین فضایی بود که من و همسرم تصمیم گرفتیم به یکی از کثیف ترین و خطرناک ترین محله های شیکاگو برویم. ما تازه ازدواج کرده بودیم و بار عمیقی در قلبهایمان برای نسل خود احساس میکردیم. و میخواستیم کلام خدا را با آنها در میان بگذاریم.

یک شب دیر وقت، زمانی که جوانان بسیاری در خیابان سرگردان بودند، ما مشغول پخش جزوه های بشارتی بودیم. به مردی برخوردیم که لباسی سیاه بر تن داشت و مردم را تشویق میکرد که به کلوب او بروند. وقتی او سعی کرد ما را هم وادار کند تا به کلوب او برویم، به او گفتم. عیسی تو را دوست دارد، و زندگی تو را عوض خواهد کرد.

یک دفعه داد زد عیسی! من به عیسی اعتقادی ندارم، من به شیطان ایمان دارم. در حقیقت این شیطان است که به من قدرت داده. قدرتی که در انگشت کوچک من نهفته است از قدرت تمام مسیحیان این شهر بیشتر است.

این حرفش برای من خیلی سنگین بود، پس بهش گفتم، ثابت کن.

جواب داد منظورت چیه؟

فکر نمی کنم هیچ کس تا آن موقع اونجوری جوابش رو داده باشه. همینطور که مستقیم به چشهایش نگاه میکردم، گفتم، من تو را و قدرتت را به مبارزه میطلبم. من تنها یک ایماندار مسیحی ساده هستم. به من ثابت کن که قدرتت از من بیشتر است.

او فریاد زد و گفت: از اینجا برو بیرون، منو تنها بذار برو پی کارت.

آخر شب با همسرم در خیابانها قدم میزدیم و دعا میکردیم، " ای خداوند قدرت و حضور شیطان را از این خیابان بردار.

وقتی شب بعد به اونجا برگشتیم، آن شخص شیطان پرست رفته بود. در طی دو هفته، آن قهوه خانه ای که توسط آن شخص شیطان پرست اداره میشد، بسته گردید. خدا به دعای ما جواب داد، و روح القدس به طرز با شکوهی کار کرد و آن منطقه را از نیروهای شریر پاک ساخت.

اما من هیچ وقت اون شیطان پرست را یادم نمیره که انگشتشو بلند کرده بود و خدا را به مبارزه می طلبید. یک چیزی بود که او نمی فهمید. او در مورد انگشت خدا چیزی نشنیده بود. یکی از اسمهایی که در کتابمقدس به روح القدس داده شده است، انگشت خدا است. در انجیل لوقا 11 : 20 اشاره شده که عیسی دیوها رو بانگشت خدا بیرون میکرد.

وقتی موسی در مصر معجزه میکرد، جادوگران به این معجزات اشاره میکردند و میگفتند که آنها توسط انگشت خدا انجام شده است ( خروج 8 : 19 ) وقتی او ده فرمان را به موسی عطا میکرد، آنها را با انگشت خود بر روی سنگ مینوشت. ( خروج 31 : 18 ) .

اسم، انگشت خدا، در مورد شخصیت ، طبیعت و راههای الهی به ما دید میدهد. انگشت خدا قدرت، قدوسیت، و علم خدا را که در شرایط مختلف پدیدار میشود، نمایان میسازد. وقتی خدا چیزی یا کسی را با انگشتش لمس نماید، شیطان باید

به سرعت فرار کند. شیطان با تمام قدرتهای شریر نمی تواند در حضور لمس خدا بایستند، زیرا خدا قدوس است، و پر جلال. ارواح شریر و شیطان باید از حضور انگشت خدا بگریزند. قدوسیت زمانی بر قلبهای ما نوشته میشود که انگشت خدا زندگی ما را لمس میکند. به روح القدس به عنوان انگشت خدا اشاره شده است. لمس او واضح، و مشخص است و زمانی که به زندگی های ما توسط او لمس شود، او با قدرت کار خواهد کرد. او روح قدوس خداست. اجازه دهید او شما را لمس کند و دیگر هرگز به او شک نخواهید کرد. شیطان خواهد گریخت و قدوسیت روح شما رو در بر خواهد گرفت.

## نهرهای آب زنده

" کسی که به من ایمان آورد، چنانکه مکتوب است از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد. اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود." یوحنا 7: 38 و 39

مهمترین روز زندگی من بود. لحظه ای بود که بقیه روزهای زندگی ام را در مسیر جدیدی قرار میداد. وقتی به درون کلیسا قدم گذاشتم یک شخص بودم، وقتی که بیرون آمدم شخصی کاملاً متفاوت. وقتی به درون آن کلیسا قدم گذاشتم مانند مردی تشنه بودم که در صحرا تک و تنها رها شده است، وقتی از آن کلیسا بیرون آمدم، نهرهای آب زنده از اعماق وجودم جریان داشت. به عبارت ساده تر، آن روز، زمانی بود که من عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده و خداوند پذیرفتم.

قلب من مملو از شادی و آرامش بود. مثل این بود که هزاران کیلو آجر را از شانه های من برداشته اند و آرامشی که مافوق از تصور هر انسانی است روح مرا در بر گرفته بود. در حقیقت، از دورن من نهری جریان داشت. همان موقع که به عیسی مسیح ایمان آوردم، روح القدس وارد قلب من شد. عیسی مسیح از حضور ماندگار روح خدا در قلبهای ما به عنوان نهرهای آب زنده یاد میکند. این یکی از نامه های کتابمقدسی است که به روح القدس داده شده است. این نام کار عظیم خدا را شرح میدهد، زمانی که روح او درون قلبهای ما ساکن میشود.

در طول 36 سال گذشته، چیزهای زیادی در مورد " نهرهای آب زنده " یاد گرفته ام. محبت او، شادی و آرامش چیزهای کم اهمیت و ناچیز و سطحی نیستند. این چیزها عمیقاً در وجود من ریشه دوانده اند. خیلی بیشتر از احساسی لحظه ای که فقط برای لحظاتی مرا دلخوش سازند، در وجود من مانده اند. روح القدس حاضر است تا در سخت ترین لحظات و شرایط نیز از وجود ما جاری شود. او در اوج سختی و درد نیز ما را با آرامش و لذت پر میکند.

عیسی گفته که این نهرهای زنده از اعماق وجود ما نشأت میگیرد. این بدان معنی است که نه تنها این نهرها از اعماق وجود ما نشأت میگیرد، بلکه جهت آن نیز به سمت بیرون است. حضور دائمی روح القدس نه تنها برای ایجاد شادی و لبریز کردن زندگی ما است، بلکه این نهرها به خدا اجازه میدهد تا از طریق ما قلب مردم را لمس کند. یک بار در آفریقا مردی را ملاقات کردم، که داشت از سرطان میمرد. تنها 2 هفته دیگر زنده میماند. با این وجود قلب او لبریز و سرشار از شادی و آرامش بود. او اطمینانی خارق العاده داشت. و این اطمینان و آرامش در زندگی او از نهرهای آب زنده که در وجودش جاری بود سرچشمه میگیرفت. این نهرها حتی زمانی که به سوی مرگ میروید نیز از درون شما جاری میشود.

ممکنه بگید که خوب به نظر جالب مییاد، ولی زندگی مسیحی من شبیه این نیست.

اگر مشکل شما اینه، دلیلش ممکنه یکی از این 2 تا باشه، یا اینکه شما هرگز به عیسی اعتماد نکرده اید که به درون قلب شما بیاید، و شما را نجات بخشد، یا ممکنه در قلب شما مانعی برای جریان یافتن این نهرها وجود داشته باشه. اگر تا به حال به او برای نجاتتان توکل نکرده اید، همین الان میتوانید او را صدا بزنید، و او به قلبهای فروتن، توبه پذیر و متوکل وارد خواهد شد.

اگر قبلاً به عیسی مسیح ایمان آورده اید، پس باید موانعی را که مانع جاری شدن نهرهای آب زنده درون قلبتان میگردد، از سر راه بردارید. ممکنه این مانع یک فکر نادرست، یا حرکت و کلامی است که مانع جاری شدن روح لاقدرس در زندگی شما میگردد. ممکنه تلخی است که شما را از آرامش و لذت الهی دور نگاه داشته. حتی ممکنه گناهی است که اعتراف نشده و شما را از برکت عمیق الهی بی بهره کرده است.

یک راه ساده وجود دارد تا تمامی این موانع را از روح خود بردارید. اعتراف کنید و بپذیرید که آن مانع در قلب شما است و روی خود را از آن برگردانید. خدا قلب شما را پاک خواهد کرد، و نهرهای آب زنده جریان خواهند یافت. نهرهایی زیبا، نهرهایی مقدس. نهرهایی قدرتمند. آه اجازه دهید این نهرها جریان یابند، اجازه دهید، اجازه دهید.



## روح راستی

"و من از پدر سئوال میکنم و تسلی دهنده ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند. یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد و اما شما او را میشناسید و در شما خواهد بود." انجیل یوحنا 14 : 16 و 17

اغلب در حین مشاوره شبانی در موقعیتهایی گیر میافتیم که مشکل است مشخص کنم چه کسی راست میگوید و چه کسی دروغ، 2 نفر در مورد یک موضوع صحبت میکنند و با این حال 2 داستان کاملاً متفاوت را بیان مینمایند و این مسئله مشاوره زوجها را تقریباً غیر ممکن میسازد، به همین دلیل است که هر مشاوره معتبری باید بر پایه راستی و عدالت قرار گیرد و برای شفای قلبها نیز حقیقت و راستی کاملاً لازم است.

عیسی به شاگردانش گفت که روح مشورت را خواهد فرستاد. و به آن روح به عنوان مشاوره دیگر اشاره میکند. در یونانی 2 کلمه هستند که به مشاور ترجمه شده است، یکی از آنها allos است و دیگری heteros این دو کلمه 2 معنای کاملاً متفاوت دارند (heteros) به معنی دیگری ولی از نوعی متفاوت است اما کلمه (allos) به معنای دیگری از همان نوع است. وقتی عیسی می گفت پدر دیگری را خواهد فرستاد کلمه allos را برای این منظور به کار برد. و در مورد کسی صحبت میکرد که همان طبیعت و شخصیت عیسی مسیح را داشت. بنابراین او در آن موقع از روح القدس صحبت میکرد.

او روح القدس را با دو نام خطاب میکند مشاور و روح راستی. هر دو به هم گره خورده اند و از همدیگر جدایی ناپذیرند. روح القدس تنها کسی است که میتواند اعماق قلبهای ما را جستجو کرده و راستی را آشکار سازد. بنابراین، او روح راستی نامیده شده است. امروزه نامهای زیادی به روح القدس نسبت داده میشود. به هر حال ما می توانیم بفهمیم که روح القدس با روح راستی حاضر است. او همیشه به راستی سخن میگوید و راستی را آشکار میسازد.

چند چیز است که ما در مورد حقیقت میدانیم. اول کتابمقدس راست است. هرگز نباید فراموش کنیم که کتابمقدس توسط اشخاصی نوشته شده است، که تحت الهام و تسلط روح القدس بوده اند. این روح خدا بود که به آنها الهام می بخشید تا کلام خدا را در آن کتاب عالی به رشته تحریر درآورند.

دوم این که ما میدانیم که ( اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه میکنیم و راستی در ما نیست.) اول یوحنا 1 : 8 وقتی روح القدس عمیقاً در قلبهای ما کار میکند، همواره چیزهایی که خدا را خشنود نمی سازد، به ما نشان میدهد. بنابراین ما پس از آن با خدا و خودمان صادق و رو راست خواهیم بود. ( عیسی راه و راستی و حیات است) یوحنا 14 : 6 روح القدس نیامده تا خود را جلال دهد، بلکه آمده تا عیسی را جلال دهد. وقتی حقیقت وجود خودمان را میبینیم ناامید میشویم، ولی نا امید و تنها باقی نمی مانیم، او ما را به سمت عیسی هل میدهد. کسی که پر از فیض و راستی است. ما فیض، محبت و بخشایش را در پایهای عیسی خواهیم یافت. آه چقدر عالی است که در مقابل او زانو زنیم.

بسیاری از مردم از راستی و حقیقت میترسند. آنها از اینکه لو بروند و رازهایشان آشکار شود خیلی میترسند. اغلب بسیار کم در مورد قدرت روح القدس در زندگی شان میفهمند. اکثر اوقات وقتی روح القدس ما را با واقعیت روبرو میکند بسیار دردناک است. و در عین حال شگفت انگیز است. راه راستی ما را به سمت پایهای عیسی میبرد، آنجا که پاکی و پیروزی را خواهیم یافت. چرا شما به روح راستی اجازه نمیدهید تا وارد قلبهایتان شود و امروز او شما را به مکان پیروزی راهنمایی خواهد کرد، او شما را به سمت عیسی میبرد.

## روح عیسی مسیح

"زیرا می دانم که به نجات من خواهد انجامید بوسیله دعای شما و تایید روح عیسی مسیح" فیلیپیان 1: 19

آن دو مرد جوان که اهل سوریه بودند، به طرز عجیبی علاقمند بودند تا بیشتر در مورد عیسی مسیح بدانند. به غیر از چیزهایی که در دین و مذهبشان در مورد مسیحیت یاد گرفته بودند، چیز زیادی در مورد مسیحیت نمیدانستند. آنها از من پرسیدند، چرا مسیحیان به 3 خدا اعتقاد دارند؟ من جواب دادم: چرا فکر میکنید ما به سه خدا اعتقاد داریم؟

آنها جواب دادند، شما ایمان دارید که عیسی خداوند است. همینطور ایمان دارید که پدر نیز خداوند است. و ایمان دارید که روح القدس نیز خداوند است. ، بنابراین شما باید به 3 خدا ایمان داشته باشید.

من از آنها سوالی پرسیدم به این مضمون: آیا در شما 3 قسمت وجود ندارد؟ یک قسمت روحانی، که کاملاً از بخش فیزیکی وجود شما جداست، و شخصیت شما که کاملاً از هر دو بخش دیگر جداست.

آنها گفتند: به البته! بعد از آن من به آنها گفتم: پس باید 3 تا از شما وجود داشته باشد.

آنها به سرعت جواب دادند، نه مثل اینکه شما درست نفهمیدید. 3 قسمت متفاوت از زندگی های ما وجود دارد. اما ما یکی هستیم. بلافاصله آنها متوجه شدند که در مورد شخصیت خدا به آنها چه میگویم. و گفتند: حالا فهمیدیم، سه جنبه متفاوت از خدا وجود دارد ولی فقط یک خدا داریم.

من گفتم: درسته. تنها یک خدای واحد حقیقی و زنده وجود دارد. اما سه جنبه منحصر به فرد از این خدای واحد هست، پدر ، پسر و روح القدس.

کتابمقدس در مورد شخصیت و طبیعت خدا بسیار واضح صحبت میکند. تنها یک خدا هست ، اما 3 تجلی متفاوت از او وجود دارد. در حقیقت، اسامی که کتابمقدس به خداوند میدهد، قابل جابجایی بین این سه شخصیت است. پولس رسول در رساله خود به کلیسای فیلیپی به روح عیسی مسیح اشاره میکند. همینطور در نامه خود به ایمانداران شهر روم نیز به روح مسیح اشاره میکند. (رومیان 8 : 9) تمام این لغتها در یونانی همانی هستند که برای اشاره به روح القدس به کار رفته اند. کلمه Pneuma که به معنی باد است. روح القدس به باد تشبیه شده. او نادیدنی، غیر مادی و بسیار قدرتمند است. با این وجود روح القدس روح عیسی مسیح نیز هست.

ما اغلب این واژه الهیاتی را به کار میبریم، عیسی به قلب من آمد. بله این واقعیت دارد. اما به صورت لغوی این همان عیسی تاریخی نیست که جسماً به قلب ما بیاید. این روح عیسی است که زمانی که نجات پیدا کردم آمد تا در قلب من ساکن شود. یا بهتر بگویم، این روح القدس است که به قلب من آمده و تا آن روز پر جلال در قلب من خواهد بود. میتونم بگم عیسی به قلب من آمده و در عین حال درست نیز میگویم. و صحت گفته ها به این دلیل است که همه اینها یکی است. تمام اینها نامهایی است که به خدای واحد حقیقی و زنده عطا شده است.

وقتی حقیقتی را که در نام " روح عیسی مسیح" نهفته است درک میکنیم، زندگی مسیحی ما صورت دیگری پیدا میکند. روح عیسی مسیح در ما ساکن است. پیروزی ما در ما، تواناییهای ما و یا قدرت اراده ما نهفته نیست. پیروزی ما در خدایی است که آمده تا در ما ساکن شود. با او هیچ چیز غیر ممکن نیست. اگر شما به عیسی تعلق داشته باشید، روح عیسی در شما زندگی خواهد کرد. او منبع پیروزی شما است. به این مسئله فکر کنید- روح عیسی مسیح می آید تا در قلب شما ساکن گردد. به روی در افتید و او را بپرستید. به او توکل کنید. او هیچوقت شما را نا امید و سرخورده نخواهد کرد.

## بره خدا

"و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می آید. پس گفت اینک بره خدا که گناه جهان را بر میدارد."  
انجیل یوحنا 1 : 29

شی را که به عیسی مسیح به عنوان نجات دهنده خود اعتماد کردم، هیچوقت فراموش نمی کنم. وقتی به کلیسا قدم گذاشتم، یک شخصی بودم، مثل این بود که یک بار خیلی سنگین روی شانه های من بود. بار خطاهای من بود که در قلبم توسط گناه ریشه دوانده بود. اما زمانی که عیسی به زندگی من آمد آن بار سنگین افتاد. و این موضوع سالها قبل از این بود که من بدانم در زندگی ام چه چیزهایی اتفاق خواهد افتاد. بره خدا گناه مرا برداشته بود.

وقتی یحیی تعمید دهنده عیسی را دید، فریاد زد: "اینک بره خدا که گناه جهان را بر میدارد." در فرهنگ یهودی آن روز، هر کسی به آسانی می فهمید که یحیی چه میگوید و هیچ نیازی به تفسیر نبود. هر روز صبح و غروب بره ای سر بریده میشد تا برای گناه قوم قربانی شود. وقتی یحیی به عیسی به عنوان بره خدا اشاره کرد، در واقع در مورد قدوسیت و محبت خدا صحبت می نمود. که هر دو نیز از ویژگیهای اولیه عیسی مسیح هستند.

عیسی قربانی بود که خدا تدارک دیده بود. او بره ای بود که توسط خدا فراهم شده بود تا گناهان هر کسی را که به او ایمان آورد، بردارد. ما میتوانیم از طریق نامی که به عیسی نسبت داده شد، راز عجیبی که در طبیعت مسیح است بفهمیم. او خدای کامل بود، و در عین حال انسان کامل. او خدا-انسان بود. متی عیسی را به عنوان پادشاه به ما نشان میدهد، در همین حال مرقس او را به عنوان خادم به تصویر میکشد، در حقیقت عیسی پادشاهی بود که خادم شد. انجیل یوحنا عیسی رو به عنوان پسر خدا به ما معرفی میکند، و در همین حال در انجیل لوقا عیسی را به عنوان پسر انسان میشناسیم. او خدایی بود که انسان شد.

خدا قدوس است، و هر چیز کثیف و ناپاک و هر شخص نامقدس نمی تواند به حضور او حاضر شود. او پاکی کامل است. گناه ما را از خدای کاملاً قدوس جدا کرده است. به خاطر قدوسیت و عدالت او لازم بود تا قربانی برای گناهان ما انجام شود. به همین دلیل بود که مردم یهود به صورت روزانه قربانیهای خود را به حضور خداوند می آوردند. اما خدا، با محبت بی پایانش، خودش را به خاطر گناهان ما قربانی کرد. تا اینکه کفاره گناهان ما یک بار و برای همیشه پرداخت شود، و گناهان ما بخشیده شده و از زندگیها و قلوب ما رخت بر بندد.

عیسی توسط روح القدس در رحم مریم قرار گرفت، و از دختری باکره متولد شد. بنابراین زندگی او بی نظیر ترین زندگی بر روی زمین بوده. او واقعاً پسر خدا و پسر انسان است. هیچ شخص دیگری بر روی این زمین مانند او نبوده. انسان و خدا. در الوهیت خود او طبیعت و ذات خدا را به ما نشان داد. در انسانیت خود، به ما یاد داد که چگونه زیست کنیم. بنابراین او میانجی و واسطه ای میان ما و خدا بوده و هست. تنها عیسی در لباس انسانی خود بود که لیاقت داشت تا برای گناهان جهان بمیرد.

عیسی قربانی گناهان ما بود. او "بره خدا" نامیده شده است، این نام که توسط یحیی تعمید دهنده به عیسی داده شده است، به ما تعبیری اجمالی از معنا و مفهوم زندگی عیسی مسیح میدهد. عیسی تنها به یک دلیل به این دنیا آمد. (تا برای گناهان ما بمیرد) او تنبیهی را که شایسته همه ما بود بر دوش خود گرفت. او تدارک خدا برای گناهان ما بود. او بره ای بود که گناه جهان را برداشت. او خدای پر جلال بود که لباس انسانی پوشید، و در فروتنی و افتادگی و پاکی به این جهان آمد. او قدوس اسرائیل است. او میانجی بین انسان و خدا است.

کتابمقدس در مورد بره در تخت پادشاهی نیز صحبت میکند. یک روز بزرگ انبوهی از مردم از هر قوم و ملت، در مقابل این بره زانو خواهند زد و او را پرستش خواهند کرد. یوحنا در مورد آن روز عالی در کتاب مکاشفه صحبت میکند: و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را نتواند شمره، از هر امت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به

جامه های سفید آراسته و شاخه های نخل به دست گرفته ایستاده اند و به آواز بلند ندا کرده ، میگویند (( نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره را است.)) مکاشفه یوحنا ی رسول 7 : 9 و 10

آه چه روز عالی و شگفت آوری خواهد بود. وقتی که شما بفهمید عیسی کیست و درک کنید که بره خدا که بوده، قلبتان از شادی به تپش درخواهد آمد. او تنها کسی است که گناهان ما را بر میدارد. او تنها کسی است که زندگی اش را برای ما قربانی کرد. او خدای قادر است که گناه جهان را برداشت. هلولویا. نیاید منتظر باشیم که به ملکوت برویم و آنجا او را بپرستیم، میتوانیم او را امروز بپرستیم، چرا امروز به حضور تخت بره نمی آید تا لحظاتی او را بپرستید و به او بگویید که چقدر دوستش دارید.

## نخست زاده

"و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود." کولسیان 1 : 18

سالها پیش در کلیسایی که در آن شبان بودم، در صبح یکشنبه از کتاب پیدایش موعظه کردم، و بعد از ظهر همان روز از کتاب مکاشفه، در تمام مدتی که کتابمقدس را برای تهیه موعظت مطالعه میکردم، یک چیز خیلی واضح در ذهن من نقش مییست. در هر دو جا چه در ابتدای کتابمقدس و چه در انتهای کلام خدا، هدف خدا هرگز تغییر نکرده است. در ابتدای کتابمقدس آرزوی خدا این بود که در سراسر دنیا مردم او را بشناسند و او را دوست داشته باشند. در انتهای تاریخ بشری نیز، ما مردم را از هر گوشه دنیا میبینیم، که از هر زبان و قوم و ملت در پای تخت او، او را می پرستند. هدف او به انجام رسیده بود. قسمت مشکل این است که چگونه این هدف به انجام رسید.

خدا می توانست بشر را به خاطر گناهانش از بین ببرد. اما او این کار را نکرد. او ما را دوست داشت. و فکر کنید که او چقدر ما را دوست داشت، او آنقدر ما را محبت نمود که خود را با ما کاملاً برابر کرد، جسم شد و لباس انسانی پوشید، و به این دنیا قدم گذاشت. هیچکس مانند او زندگی نکرده است. هیچکس مانند او دیگران را محبت نکرد. او خدایی بود که انسان شد. توسط روح القدس در رحم قرار گرفت و از رحم دختری باکره به نام مریم متولد شد. او نمونه زندگی ما است. او نجات ما بر مرگ است. و یکی از نامهایی که در کلام خدا به او نسبت داده شده، نخست زاده میباشد.

در چندین عبارت به عیسی به عنوان نخست زاده اشاره شده است. کتابمقدس میگوید که او نخست زاده از مردگان است. نخست زاده همه موجودات، و نخست زاده از برادران. لغت نخست زاده به این مفهوم نیست که عیسی اولین نفری است که در موجودات آفریده شده است. این اصطلاح به برتری او اشاره دارد. عیسی خدایی بود که انسان شد. و به خاطر آن چیزی که هست، او بر تمام موجودات برتری یافته است. در کلیسا نیز او برترین است و همینطور در تمام ابدیت.

در حقیقت کتاب کولسیان میگوید: "و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود." کولسیان 1 : 18 ، در دو آیه قبلی شرح میدهد که عیسی آفریننده است. " زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوات، همه بوسیله او و برای او آفریده شد، و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد کولسیان 1 : 16 و 17 .

هللویا ، عجب نجات دهنده ای! وقتی ما در مقابل عیسی زانو میزنیم و او را می پرستیم، ما در نقشه خدا که از ابتدا بوده، شریک خواهیم شد. وقتی به او اجازه میدهیم در زندگی ما اول باشد، ما نقشه ازلی و ابدی خدا را تحقق میبخشیم. ما مردمی هستیم که سرنوشتشان مشخص است. قومی با هدفی ابدی، نام او نخست زاده است. وقتی که فهمیدیم این نام به چه معنی است، ما هدف زندگی خود را نیز خواهیم یافت.

## سبط یهودا

"و یکی از آن پیران به من میگوید: گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط یهودا و ریشه داوود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید." مکاشفه 5 : 5

وقتی من و همسر من با هم ازدواج کردیم به همدیگر به عنوان کادوی عروسی یک کتاب مقدس هدیه دادیم و پشت جلد آن برای هم نوشتیم "خدا آن را گفت، ما به آن ایمان داریم، که به آن سامان می بخشد." به نظر خیلی جالب بود، اما بعداً متوجه شدم که این جملات خیلی هم دقیق نبودند. باید اینطوری خوانده میشد "خدا آن را گفته که آن را سر و سامان میدهد و من به آن ایمان دارم. میبینیم که کتابمقدس حقیقت دارد. چه من به آن ایمان داشته باشم و چه نداشته باشم. کتاب مقدس کلام خداست. وقتی خدا چیزی میگوید شما باید کاملاً مطمئن باشید که او درست گفته. وقتی در کلام خدا نبوتی نوشته شده است میتوانید مطمئن باشید که آن نبوت اتفاق خواهد افتاد.

یکی از اولین نبوتهایی که در کتابمقدس بیان شده نبوتی است خطاب به یهودا، در کتاب پیدایش میخوانیم "عصا از یهودا دور نخواهد شد. و نه فرمانفرمایی از میان پایهای وی تا شیلو بیاید و مر او را اطاعت امته خواهد بود. پیدایش 49 : 10 "

این کلام نبوتی مستقیم در مورد مسیح است که یک روز باید میآید تا همه ملل جهان از او اطاعت کنند. هلولویا عیسی تحقق آن نبوت است. کلام خدا آن را گفته، عیسی آن را تحقق بخشید و حالا ما استفاده کنندگان و وارثان آن نبوت هستیم. در کتاب مکاشفه به عیسی به عنوان شیر سبط یهودا اشاره شده است. آن قسمت تحقق وعده ای است که هزاران سال پیش به یهودا داده شده بود. جالب است که عیسی را به عنوان شیر خطاب میکند یکی از تفاسیر این عبارت چنین میگوید که عیسی پادشاه است، پادشاه سبط یهودا. او پادشاه پادشاهان و خدای خدایان است. او کسی است که تمام جلال و افتخار و قدرت شایسته اوست. او کسی است که یک روز تمام امته در مقابلش زانو خواهند زد و اقرار خواهند کرد که او خداوند است.

همینطور کتابمقدس در مورد شیطان صحبت میکند، و او را "شیر غران" خطاب مینماید. اما عیسی شیر غران نیست، او شیر سبط یهودا است. شیطان تنها میتواند غرش کند اما عیسی میتواند فرمانروایی و حکومت کند. شیطان باعث ایجاد ترس میشود، اما عیسی ایمان را در قلبهای ما به وجود میآورد. شیطان رئیس شکست خورده هواست، ولی عیسی پادشاه سلامتی است. شیران با خون بره شکست خورده است. عیسی بره ای است که بر تخت مینشیند. کتابمقدس او را شیر سبط یهودا نام می برد. پیروزی ما در تحقق وعده ای نهفته است که هزاران سال پیش به یهودا داده شد.

معتقدند که سمبل و نشانه ای که بر روی پرچم قبیله یهودا قرار داشت، شیر بوده است. آنها این نشانه و نماد را بالا میبردند تا سمبلی باشد از مسیحی که به زودی می آید و شبیه شیر است. او در بین قومها حکومت و فرمانروایی خواهد کرد. هیچ کس از او شرمند نخواهد بود. البته آنها تنها قسمتی را می فهمیدند. اما آنها میدانستند که مسیح یک روز از قبیله شان بر خواهد خواست و بر تمام مردم دنیا فرمانروایی خواهد نمود. او با پیروزی فرمانروایی میکند او با پیروزی بر همه قومها و ملت ها پادشاهی خواهد کرد. او را به عنوان پادشاه بپرستید، اجازه دهید تا در قلبهای شما نیز سلطنت کند. و شما آرامشی را خواهید یافت که تنها در پادشاهی او یافت میشود.

## ریشه داوود

" و یکی از آن پیران به من میگوید: گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط یهودا و ریشه داوود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید." مکاشفه 5 : 5

نویسندگان انجیل توصیفی عالی از طبیعت و شخصیت عیسی مسیح به ما میدهند. یوحنا عیسی را به عنوان پسر خدا معرفی میکند، در عین حال لوقا او را به عنوان پسر انسان به ما نشان میدهد. متی در مورد عیسی به عنوان پادشاه اسرئیل سخن میگوید و مرقس می گوید که او خادم همه بود. زمانی که تمامی این توصیفات را کنار هم میگذارید، آنها اثر هنری زیبایی را تشکیل میدهند که به طرز با شکوهی به ما میگوید عیسی کیست. او خدایی است که انسان شد، و پادشاهی که خادم شد.

عجب نجات دهنده عالی! در تمام طول تاریخ هیچکس مانند او نبود. در واقع او نویسنده واقعی تاریخ بشری است. یکی از بزرگترین کشفیاتی که هر کسی میتواند در زندگی خود داشته باشد، این است که بفهمد تاریخ به سادگی یعنی داستان او. عیسی الف و یا است. ابتدا و انتها، او تنها رهبر واقعی و بزرگ است. او تنها کسی که زندگی، نفس و قوت ما از او سرچشمه میگیرد.

وقتی به رهبری و هدایت قوم خدا در زمان قدیم فکر میکنیم، ذهن ما متوجه داوود میشود. او خیلی کارها انجام داد. از او به عنوان مردی موافق قلب خدا نام برده شده است. در کتاب مکاشفه از عیسی به عنوان ریشه داود صحبت شده است. این بدان معنی است که اصل و نسب داوود در عیسی مسیح است. قبل از اینکه داوود باشد، عیسی بوده. پادشاهی و رهبری داوود همه از عیسی مسیح به او رسیده. زیرا عیسی پادشاه پادشاهان و خدای خدایان است. یک روز هر مرد و زنی که تا به حال بر روی این کره خاکی زیسته اند، خواهند فهمید که عیسی کیست. او پادشاهی تاجدار، پادشاه پادشاهان و خدای خدایان خواهد بود. اما خبر خوب این است که مجبور نیستیم تا ابد صبر کنیم تا عیسی را به عنوان پادشاه تاجدار ببینیم. میتوانیم همین الان این کار را انجام دهیم. وقتی میفهمیم او کیست میتوانیم در مقابلش زانو زده و او را پرستش کنیم.

هیچ وقت شی که نجات دهنده را شناختم فراموش نمیکنم. عجب وقت پر برکتی بود. عیسی توسط روح خودش آمد تا در قلب من ساکن شود. او گناهان مرا بخشید و زندگی مرا عوض کرد. آن شب برای اولین بار فهمیدم چه کسی است که این همه کار برای من انجام داده. او یک مرد معمولی نبود که برای من مرد. او پادشاه جلال بود، او ریشه داوود بود. وقتی عظمت کاری را که اتفاق افتاده بود، فهمیدم و این که چه کسی آن کار را انجام داده، تنها کاری که توانستم انجام دهم، گریستن بود. آن شب دعا کردم و گفتم خداوند هر جا بخواهی میروم، هر کاری بخواهی انجام خواهم داد، هر طوری که بخواهی آن گونه خواهم بود. هیچ وقت از آن دعای خودم پشیمان نیستم. پیروی عیسی مسیح مانند یک ماجرا است، شادی عظیمی است که او را بشناسیم و به عنوان پادشاه او را پرستش کنیم.

او پادشاهی بخشنده است. پادشاهی حکیم. او فرمانروایی است که ما را همیشه به پیروزی هدایت میکند. او پادشاهی است که آنقدر تو را دوست داشت که جانش را برای تو داد. چرا امروز زانو نمی زنی و پادشاه را نمی پرستی، این پرستش تو را به پیروزی میرساند. هلولیا او ریشه داوود است، پادشاهی که خادم شد.

## آمین

"و به فرشته کلیسا در لائودوکیه بنویس که این را میگوید، آمین و شاهد آمین و صدیق که ابتدای خلقت خداست." مکاشفه 3: 14

سالها پیش یکی از مهمترین دعاهاى خود را به حضور تخت خدا آوردم و فریاد زدم: آه خداوندا لطفاً مرا در موقعیتهایی قرار بده که تنها امیدم تو باشی، فیض عطا کن تا هیچوقت بر تواناییها و مهارتهای خودم، برای انجام کار تو تکیه نکنم. نه تنها خدا دعای مرا شنید، بلکه او کاملاً آمین و وفادار بوده و هر سال به نوعی این دعای مرا جواب داد. یکی از هیجان انگیزترین کارهایی که او در خدمت من انجام داده این است که مرا در "وادی وابستگی" نگاه داشته. او همیشه مرا در شرایطی قرار میدهد که برای من غیر ممکن است تا اراده او را انجام دهم. هیچ تجربه ای عالیترین از این نیست که به مسیح برای انجام وعده هایش اعتماد و توکل کنیم. وقتی کارها خوب پیش نمی رود خیلی ساده است که فکر کنید در "وادی شکست" قدم میزنید. به جای اینکه به یاد آورید در "وادی وابستگی" قرار دارید. اما این وادی تاریک زندگی است که ما را در شرایطی قرار میدهد تا توکل کاملمان را بر عیسی بگذاریم.

سالهای 1980، زمانی بود که من یاد گرفتم تا به خدا در این وادیهها توکل کنم. در کشورهای اروپای شرقی و در دوران تاریک کمونیست سفر میکردم. شبانانی که در رومانی بودند، دائماً به من میگفتند، سکوریتات یا پلیس مخفی به من اجازه نخواهند داد تا به رومانی برگردم. اما خدا وفادار بود و هر ساله او درهایی را باز میکرد تا من به آن کشور بازگردم. و من میتوانستم به آن کشور بروم و کلام خدا را موعظه کنم. سال 1988 زمانی که با ترن سعی داشتم به رومانی وارد شوم، سربازان به سمت واگن ما آمدند و به کابین من داخل شده و به من گفتند: با ما بیا. می دانستم که این حرف به چه معنی است. آنها من را از ترن پیاده کردند و پاسپورتم را مصادره نمودند. من را محاصره کردند و به زبان ساده تر مرا دستگیر نمودند. قلب من شکست، نمی دانستم میخواهند چه کار کنند، اما میدانستم که ممکن است دیگر دوستان رومانیایی ام را نبینم.

باید با شما صادق باشم، خیلی افسوس خوردم، برای خودم متاسف بودم. فریاد زدم و از خدا دلیل این را پرسیدم. و اینکه خداوندا چه چیز نیکویی از این مسئله نصیب من خواهد شد. اما در همان لحظات و دقائق چیزی در قلب من اتفاق افتاد. خدا دعایی که سالها پیش به حضورش آورده بودم را به خاطرم آورد. لطفاً مرا در شرایطی قرار بده که تنها امیدم تو باشی، اجازه نده تا به مهارتها و تواناییهای خودم برای انجام اراده تو تکیه کنم.

آن موقع بود که کلمات سرودی زیبا در ذهنم نقش بست. "عظیم است وفایت، عظیم است وفایت، ای پدر. هر روزه از رحمتت سیر میشوم، به چه محتاجم که در تو نیابم، عظیم است وفایت، بهرم پدر." شروع به پرستش و ستایش او کردم، چشمانم را از شرایط خود برداشتم و بر روی امانت و وفاداری خدا متمرکز کردم.

با وجود اینکه آن سال از رومانی رانده شدم خدا آمین بود و بر طبق وعده اش عمل کرد، انقلاب شروع شد و کمتر از یک سال از زمانی که مرا رانده بودند من به رومانی برگشتم و شروع کردم به موعظه کلام خدا در استادیومهای مختلف در سراسر کشور. من در محبت و عظمت خدا غرق شده بودم.

یکی از نامههایی که به خداوند، در کتاب مقدس داده شده است، آمین می باشد. این نام در کتاب مکاشفه به عیسی مسیح داده شده است و بیانگر وفاداری تغییر ناپذیر اوست. این کلمه بدین معنا است که او به طرز با شکوهی راست، مطمئن و وفادار است. وقتی او می گوید کاری را انجام خواهد داد، آن مساله آمین بشود، خواهد بود. یعنی حتماً اتفاق خواهد افتاد. کاملاً مطمئن، هیچ شکی در وعده های او نیست. تنها اطمینان. پولس مینویسد: "مین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد." اول تسالونیکیان 5: 24

وقتی او را میشناسید که شما را صدا زده و شرایط شما غیر ممکن به نظر میآید تنها به خاطر آورید که نام او آمین است.



## سنگ زاویه

(افسیان: 2: 19 و 20) پس از این به بعد غریب و اجنبی نیستید بلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا. و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده اید که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است.

خدا بارها و بارها و در طریقه‌های متفاوت نیکویی خود را به من نشان داده؛ یکی از بزرگترین برکاتی که در طول زندگی به من عطا کرده، دوستی هاست.

توسط دوستان مختلف در سراسر دنیا من را برکت داده است. یکی از این دوستان برادری مبشر است که در برزیل زندگی می کند و خدا او را به قوت به کار می برد. وید آکینه و خانواده اش به خاطر عشقی که به مردم برزیل داشتند راحتی و آرامش آمریکا را ترک کردند و به آنجا رفتند. وید یکی از بزرگترین مؤسسان کلیساست که من تا به حال ملاقات کرده ام. او در برزیل حرکتی را شروع کرد به نام "پیشخان بشارت" که نتیجه آن صدها کلیسا بود که در سراسر آن کشور تأسیس شد. یک روز وید از کنفرانسی به خانه برگشت. پسرش به سمت او دوید و فریاد زد "بابا عجله کن یک اتفاقی برای مامان افتاده!" وید به سمت خانه دوید و همسرش شری را بر روی زمین یافت، او مرده بود. برای سالها با بیماری دست و پنجه نرم می کرد و بالاخره بیماری او را در چنگ خود گرفت و مرد. وید، خرد و داغون شده بود، او خدا را دوست داشت، او خانواده اش را نیز دوست داشت، و او همسرش شری را نیز عاشقانه دوست داشت. جسد او را برای دفن به آمریکا آوردند و من این افتخار را داشتم که در جلسه ترحیم او یکی از سخنرانان باشم. وید اتفاقی را که بلافاصله پس از مرگ شری برایش افتاده بود، برایم تعریف کرد: "وقتی شری فوت کرد، احساس کردم، که در چاهی عمیق و تاریک افتاده ام. هرچه بیشتر فرو می رفتم، تاریکتر می شد، زندگی برایم کاملاً" مایوس کننده بود. اما بالاخره به انتهای چاه رسیدم، و در آن انتها صخره ای قرار داشت. آن صخره، مرا بلند کرد و مرا از تاریکی و ابرهای تیره و تاریک کشید، آن صخره عیسی مسیح بوده و هست.

وید در طول سالهای بسیار برای عیسی مسیح، شعله ای از آتش بود. اما این خدمت او را از تجربه درد و غم و غصه دور نگاه نمی داشت. رنج قسمتی از تجربه هر مسیحی است. اما برای اشخاصی که به قسمت مایوس کننده و ناراحت کننده داستان زندگیشان رسیده اند خبرخوشی نیز هست. صخره ای وجود دارد، و آن صخره مسیح است. او پایه و اساس مطمئنی برای زندگیمای ما و کلیسای ماست. هیچ فاجعه ای آنقدر بزرگ نیست، هیچ طوفانی آنقدر وحشی نیست که او نتواند کاری در مقابلشان انجام دهد. او پایه و بنیان مطمئن زندگی ماست. ما زندگی های خود را بر روی عیسی بنا کرده ایم. می توانیم کاملاً" مطمئن باشیم که پیروزی داریم هم در مرگ و هم در زندگانی.

پولس و پطرس هر دو مفهوم این واقعیت بزرگ را فهمیده بودند. آنها در مورد مسیحی که سنگ زاویه کلیساست، صحبت می کنند. آنها رابطه و موقعیت ما در مسیح را به آن سنگ زاویه تشبیه کردند که در ساخت معابد به کار می رفت. پولس می گوید که ما برپایه مسیح ساخته شده ایم او سنگ زاویه است و سنگهای دیگر ما هستیم و تمام اینها توسط همان سنگ زاویه در جای خود محکم شده اند. سنگ زاویه، سنگ اساسی و بنیادی بود که دیوارهای ساختمانهای بزرگ قرن اول را سر جای خود نگاه می داشت. و هر دوی آنها حق داشتند، هر دو پولس و پطرس به خاطر ایمانشان به عیسی مسیح به شهادت رسیدند. اما مرگ نمی توانست، حرکت بزرگ خدا را در قرن اول متوقف کند، بلکه ممکن است پولس بزرگترین مبشری بوده که تا به حال زندگی کرده. پطرس در روز پنطیکاست مرد خدا بود. اما آنها پایه و اساس کلیسا نبودند. سنگ زاویه عیسی بود و هست و همیشه خواهد بود، شیطان می تواند رهبران کلیسا را بکشد، اما نمی تواند کلیسا را نابود کند زیرا کلیسا برپایه ای غیر قابل حرکت و غیر قابل جنبش ساخته شده. بر پایه عیسی مسیح قیام کرده، و هیچ چیز برای عیسی قیام کرده مشکل نیست.

وید کینه، به شناخت عیسی به عنوان سنگ زاویه، نائل شده بود و او توانست یکی از بزرگترین طوفانهای زندگیش را به پایان برساند. اگر زندگی خود را بر روی سنگ زاویه بنا کنید هیچ طوفانی آنقدر قوی نیست که بتواند زندگیتان را نابود کند. بادهای بدبختی ممکن است به زندگیتان بوزد، باران مشکلات ممکن است بر زندگی شما فروریزد، فشارهای زندگی ممکن است مانند سیلی سرکش در برابر شما قد برافرازند؛ اما وقتی زندگیتان را بر سنگ زاویه ساخته اید، آنگاه حتی اگر در وسط طوفان نیز بایستید، مانند وید کینه آن سنگ زاویه شما را به سمت پیروزی نهایی خواهد برد.

## رئیس شبانان

اول پطرس ( 4:5 تا در وقتی که رئیس شبانان ظاهر شود، تاج نا پژمرده جلال را بیابید).

قبل از اینکه من و همسر از دواج کنیم، به او گفتم نمی توانم به تو قول بدهم که ثروتمند خواهیم شد، اما به تو قول میدهم که زندگی خسته کننده نخواهد بود! و واقعا هم زندگی ما کسل کننده و خسته کننده نبوده. پیروی عیسی به معنی ماجرای پس از ماجرای دیگر است. هیچوقت تصور نمی کردم که کارهایی را که الان انجام میدهم یا چیزهایی را که الان می بینم، روزی برایم اتفاق بیافتد، واقعا این سفر بسیار جالب و شگفت انگیز بوده است..

یکی از جالبترین قسمت‌های این سفر مشاهده این موضوع است که خدا چقدر در رهبری من در زندگی امین و با وفا بوده است. من را به کشورهای آورده که بی خدایی و کمونیست آنها را نابود کرده بود. ملت‌هایی که توسط جنگ تکه تکه شده بودند. و مردمی که توسط ابری از نفرت مذهبی احاطه شده اند. او مرا قادر ساخت تا در بزرگترین استادیومهای جهانی بایستم و پیغام انجیل عیسی مسیح و محبت او را با آنانی که محتاج نجات دهنده هستند در میان بگذارم. حداقل چیزی که می شود گفت این است که این زندگی هیجان انگیزی است.

اما او همه راه، مرا هدایت می کند و من هیچ ترسند فوق العاده ای به کار نبردم تا به این کشورها و مردم برسم. ننشستم تا نقشه ای 5 تا 10 ساله طرح کنم تا این کارها را انجام دهم. تنها کاری که انجام دادم این بود که به سادگی هرروزه به پای تخت خدا می رفتم و خود را به او تسلیم می کردم و رهبری او را می طلبیدم. او نقشه ای مهیا می کرد. او مرا در راه پیروزی هدایت می کرد، او درها را باز می نمود، درهایی که هرگز پیش از آن باز نشده بود، او برای من مانند یک شبان بود.

در حقیقت یکی از نام‌هایی که در کتاب مقدس به خداوند اطلاق شده " شبان " است. مزمور نویس می گوید " خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود" ( مزمور 1:23 ) عیسی شبان نیکو خوانده شده است، و همینطور رئیس شبانان. شبان نامی است که محبت خدا، مراقبت و حمایت او را نشان میدهد. یک گوسفند طبیعتا حیوان بی فکری است. آنها بسیار دوست دارند از گله دور شوند و به راحتی به خود آسیب می رسانند. نیاز آنها بی نهایت است. هرروز به رهبری نیاز دارند. هرروز باید آب بنوشند و همینطور نیاز به راهنمایی و حمایت جزو خواسته های اولیه آنهاست.

ما گوسفندان هستیم و عیسی رئیس شبانان. او ما را به مرتع های سرسبز می برد. نقشه او برای زندگی ما نیکوست و برای ما همه چیز مهیا می کند. با مهربانی ما را به راه راست برمی گرداند مخصوصا وقتی که از مسیر دور شده ایم. او ما را به نهرهای آب زنده می برد و عطش قلبهای ما را برطرف میکند او ما را از تمام حمله های دشمنان (شیطان) محافظت می کند.

بسیار عالی است که بدانیم عیسی رئیس شبانان است. می توانیم به رهبری او در زندگیمان اطمینان کامل داشته باشیم. باید با شما صادق باشم، گاهی اوقات بسیار احساس حماقت کرده ام. بعضی وقتها در شرایط و موقعیتهای مختلف نمی دانم باید چه کنم. در لحظات حساس زندگی اغلب حکمت و فهم درستی نداشتم.

اما من شبانی دارم. او نه تنها شبان نیکویی است، بلکه " رئیس شبانان " نیز هست او مرا به جایی می برد که آرامش است. او به خاطر نام خود مرا به راه های عدالت رهنمون می شود. او تنها کسی است که وقتی نیاز به حکمت دارم آن را به من می بخشد. او مرا از حملات دشمنانم محافظت می کند. هرروز صبح وقتی که با او تنها می شوم، قادر خواهم بود تا صدایش را بشنوم و او را دنبال کنم. خیلی عالی است که مانند گوسفندی نا فهم باشیم ولی شبانی چنین نیکو داشته باشیم.

اگر می خواهید در زندگی خود پیروزی داشته باشید، فقط اجازه دهید تا عیسی " رئیس شبانان " شما باشد و در قلبتان او را جای دهید، او شما را همیشه به سمت پیروزی خواهد برد.

## آدم آخر

و همچنین نیز مکتوب است که انسان اول یعنی آدم نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیات بخش شد (اول قرنیتیان ( ۴۵ : ۱۵

بدترین موقعیتی بود که در زندگی خود دیده ام. تصور نمی کردم که انسان قادر باشد چنین کاری را نسبت به انسان دیگر انجام دهد. به خانه ای قدم گذاشتم که وحشتناک بود. تنها چند ماه زودتر، یک قبیله در کشور رواندا، تلاش کرده بودند تا قبیله ای دیگر را از بین ببرند. اگر همسر مردی از قبیله "هوتو" بود و شوهرش از قبیله "توتسی" آن زن باید شوهر خود را به نیروهای نظامی تحویل می داد تا کشته شود و جسدش را تکه تکه کنند. مردم محلی تخمین می زدند که حدود یک میلیون نفر ظرف 1 ماه کشته شده بودند.

شهردار یکی از شهرها داستان خود را برای من تعریف کرد. "من و همسر من هفت فرزند داشتیم. وقتی دستور داده شد تا تمام توتسی ها کشته شوند، یکی از همسایگانم که دوست نزدیک من بود به منزل ما آمد و گفت شما هیچوقت نمی توانید در یک جا پنهان شوید. بگذار 4 تا از بچه های تو را ببرم و آنها را پنهان کنم. تو و همسرت و 3 فرزند دیگر می توانید جای دیگر پنهان شوید". موافقت کردم. اما زمانی که آن مرد فرزندان مرا برد به نیروهای شبه نظامی زنگ زد و آنها آمدند و فرزندان مرا به قتل رسانیدند. وقتی این را شنیدم واقعا "شوکه شدم. واقعا" غیر قابل درک است که انسان به همونوع خود چه می تواند بکند. آنها در انتهای قرن 20. از خودم می پرسیدم که چگونه در این مقطع از تاریخ چنین اتفاقاتی می افتد.

جواب سؤال من به سقوط انسان برمی گردد. کتابمقدس می گوید: "و به خاطر گناه یک انسان همه ما طبیعتا" به سمت گناه متمایل هستیم." آدم، انسان اول انتخابی کرد که کشنده بود، او از خدا نا اطاعتی کرد. و این کار او تأثیرات بیشماری بر نسلهای آتی گذارد. قبل از اینکه او این انتخاب را بکند، بین انسان و دنیای اطرافش هماهنگی و آرامشی کامل بود. پس از آن طمع، قتل، موضوعات ضد اخلاقی و دیگر بذرهای تاریک که زندگی مردم را پر نموده، به وجود آمد.

به طور خلاصه، انسان اول آن را نابود کرد و طبیعت گناه آلود خود را برای نسلهای آتی به ارث گذاشت، آن طبیعت گناه آلود بر روی DNA انسان نوشته شد، از جمله من و شما و ما را نا امید و بدون هیچ کمکی باقی گذاشت و باعث بوجود آمدن تراژدی هایی این چنین دهشتناک مانند آنچه در رواندا در سال 1994 اتفاق افتاده شد. اما خبر خوبی نیز هست. کتابمقدس نه تنها در مورد آدم اول صحبت می کند، همچنین چشمان ما را به سوی پیروزی که در آدم آخر داریم نیز، می گشاید. پطرس رسول به عیسی به عنوان آدم آخر اشاره می کند، آدم اول رابطه ما را با خدا از بین برد، اما آدم آخر آن رابطه را دوباره برای ما بدست آورد. آدم اول ما را با طبیعت گناه آلود و ناپاک تنها گذاشت، اما آدم آخر پاکی و صداقت را به قلبها و زندگیهای ما آورد. کتابمقدس می گوید: "اما زمانیکه همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید، تاآنکه خدای کل در کل باشد. (اول قرنیتیان 28:15)"

نام آدم آخر تشویق و امید بزرگی برای قلبهای ماست. عیسی، خداوند بود، هست و خواهد بود. اما عنوان "انسان آخر" واضحترین نامی است که برای ما آشکار می سازد او انسان بوده و این انسانیت را برای ما مبرهن و واضح می گرداند. چیز خارق العاده ای که در عیسی است این واقعیت است که او خدایی بوده که انسان شد. هیچکس مانند او نبوده و نخواهد بود. او خدا و انسان بود. او خالق کائنات و آدم آخر است.

عیسی به این دنیا آمد و خود را به عنوان یک انسان به ما شناساند. با این وجود او بدون گناه بود. وقتی آمد تا در قلبهای ما از طریق ایمان ساکن گردد، روح حیات بخش او ما را قوت بخشید و به ما قلبی جدید و طبیعتی جدید عطا نمود. ما قدرتی داریم که در ما ساکن است و به ما زندگی پیروزمند می بخشد. نباید در اسارت گناه زندگی کنیم. ما زیاده از حد نصرت یافتیم، تنها باید توسط ایمان، قدرت روح او را که در ماست، بدست آوریم. امروز به او اعتماد کنید، او منبع پیروزی شماست.

## نجات دهنده

" و خداوند میگوید که نجات دهنده ای برای صهیون و برای آنانی که در یعقوب از معصیت بازگشت نمایند خواهد آمد." اشعیا  
20 : 59

در مرز خودکشی قرار داشتم، هیچکس به خودش جرات نمی داد این مسئله را باور کند، در دبیرستان موفق بودم. قرار بود با دو بورسیه تحصیلی به دانشگاه ایالتی لویزیانا بروم. به نظر میآمد سرنوشتی جز شهرت و آینده در انتظارم نبود. اما احساس میکردم که تمام اینها را باخته و از دست داده ام. و همینطور هم بود.

به خاطر گناه در زندگی ام، نزدیک بود همه چیز را رها کنم، آینده ای درخشان، تحصیلاتی عالی، و احترام و اعتماد به نفسی که داشتم. احساس میکردم در دامی - بدون هیچ امید دیگری گرفته شده ام. چطور شده بود که من اینقدر بد قاطی کرده بودم؟ نمی فهمیدم، از شخصیت و رفتار خودم شرمند بودم. اما نمی دانستم که باید چه کاری انجام دهم. به نظر می آمد که دیگر جایی برای من وجود ندارد. و به خاطر همین بود که آن روز بر لب آن صخره ایستاده بودم و در حالی که به خودکشی فکر میکردم، به دریا خیره شده بودم.

اما خدا برای زندگی من نقشه دیگری داشت. تنها چند ما بعد، شنیدم که مردی درباره عیسی موعظه میکند. او از زمنیه متفاوتی بود و کاملاً با من فرق داشت. زمانی که کودکی چند ماهه بوده، مادرش او را بر سر راه میگذارد. او از خانواده ای به خانواده ای دیگر سرگردان بوده. موقعیتهای تحصیلی که من داشتم او هرگز نداشته. او حتی مانند من خانواده ای خوب نیز نداشته. آینده تضمین شده مانند من نیز در انتظارش نبوده. اما او چیزی داشت که من هیچ در موردش نمی دانستم. او در قلبش آرامش داشت، و در زندگی اش هدف، و او میگفت که اینها از رابطه شخصی اش با عیسی نشأت گرفته است.

آن شب اتفاقی افتاد که زندگی من را برای همیشه عوض کرد. این اتفاق در اعماق قلب من به وقوع پیوست. من دعا کردم و از مسیح دعوت نمودم تا به قلب من بیاید. از عیسی خواستم تا مرا عوض کند و از درون شخص دیگری بسازد. وقتی وارد آن کلیسا شدم یک آدمی بودم و وقتی از آنجا خارج شدم کاملاً تبدیل به شخص دیگری شده بودم. زندگی من دیگر هرگز به شکل قبلی اش بازنگشت.

تمام چیزهایی که به خاطر گناه و حماقت از دست داده بودم، نجات یافتند. دیگر مانند یک شخص نا امید زندگی نمی کردم، و به جای آن حس عمیقی از امید و آینده زیبا پیش روی من بود. هدف داشتم. حالا میفهمیدم که وقتی نویسنده این سرود این کلمات را می نوشت چه منظوری داشت. " گم شده بودم و حالا پیدا شده ام، کوری بودم ولی حالا بینا شده ام. نجات دهنده قلب مرا در دستهای خود گرفته بود. تمام چیزهایی که از دست داده بودم، او به سر جای اولش باز گرداند. تمام قسمتهایی که نابود کرده بودم او از دوباره ساخت. او از مرگ زندگی را بیرون آورد، از شکست پیروزی را، و از ناامیدی و یاس شادی را. به طور کوتاه زندگی از دست رفته من نجات یافت.

یکی از نامه های نبوتی که به عیسی داده شده، نجات دهنده است. اشعیا در مورد نجات دهنده ای صحبت میکند که به صهیون خواهد آمد. عیسی این وعده را 2000 سال قبل تحقق بخشید. او بالاترین قیمت را پرداخت کرد تا آن چیزهایی که از دست رفته بودند به سر جای اول بازگردند. او خونس را ریخت، آه چقدر عجیب است که خدا من و شما را اینقدر دوست دارد که حاضر است ما را با خون خودش بخرد.

او نجات دهنده است. اگر احساس میکنید که گم شده اید، او شما را پیدا خواهد کرد، اگر احساس میکنید که زندگی تان را به هم ریخته اید، او حاضر است همه چیز را به جای اولش بازگرداند. اگر با گناه و خودخواهی کور شده اید، او چشمان شما را باز خواهد کرد تا ببینید. او نجات دهنده است. و نامش عیسی است. امروز به او توکل کنید.

## ستاره درخشنده صبح

"من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شما را در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستاره درخشنده صبح هستم."

یکی از بزرگترین درسهایی که در طول زندگی مسیحی ام آموخته ام، این است که درخشنده ترین ستاره اغلب در انتهای تاریکترین شبها میدرخشد. وقتی تاریکی زندگیها، خانواده ها و ملت‌های ما را فرا میگیرد، غالباً ترس به سراغمان میآید. ناامیدی قلبهای ما را پر میکند، و یاس به دنبال آن وارد زندگی ما میشود. اما هیچوقت نباید فراموش کنیم که شاگردان نیز وقتی عیسی مرد، کاملاً آشفته و پریشان خاطر بودند. اما زمانی که عیسی از قبر برخاست آنها به طرز شگفت‌انگیزی قوت گرفته، شاد شدند. بدون مرگ عیسی قیام او از مردگان امکان نداشت.

یکی از نامهایی که به عیسی داده شده، "ستاره درخشنده صبح" است. جلال و شکوه روز موقع طلوع آفتاب است. آن وقت است که تاریکی پراکنده شده، و نور زمین را میپوشاند. آن موقع است که خورشید طلوع میکند، و درخشندگی نو آن در چشمان بشر منعکس میشود. طلوع خورشید پر از زیبایی و آرامش است. عیسی همان ستاره درخشنده صبح است که روحهای ما را روشن میسازد. پری جلال خدا در او منعکس شده است.

سالها پیش، پسر ما مریض شد، من و همسر من در آن موقع در آلمان زندگی میکردیم، و من آنجا شبان کلیسایی بودم که اکثر اعضای آن را نظامیان ارتش آمریکا تشکیل میدادند. زمانی که دیدم پسر من رنج میبرد قلبم شکست. مثل هر پدر و مادر دیگری، واقعاً آرزو داشتم که او را سالم و سر حال ببینم. برای من و همسر من دوران بسیار سختی بود. ما دعا کردیم، ولی به نظر می آمد که دعاهای ما کار زیادی نمی کند. واقعاً شب بسیار تاریکی بود.

در طول آن دوره، خدا عمیقاً در زندگی من و در زندگی همسر من عمل کرد. یک بیداری واقعی در ازدواج و زندگی زناشویی ما به وقوع پیوست. یک گروه کر موسیقی مسیحی بودند که در آن دوران بسیار محبوب بودند و من اغلب آلبومهای آنان را گوش میکردم. در یکی از این آهنگها آنها به سادگی میخواندند که "در وقتش، او همه چیز را زیبا خواهد ساخت، در وقتش" میدانستم که در حال عبور از دوران بسیار سختی در زندگی خانوادگی و همینطور در زندگی زناشویی‌مان هستیم، اما امید در قلب من میجوشید، شب بود، اما خیلی زود، ستاره درخشنده صبح طلوع میکرد.

و او طلوع کرد و درخشید. خدا پسر ما را شفا بخشید. اما مهمتر از همه، او زندگی زناشویی ما را نیز شفا داد. ما از دوران بسیار سختی عبور کرده بودیم. از اون موقع به بعد اغلب گفته ام که، "من بر این باورم که اگر از آن دوران سخت و فصل مشکلات در زندگیمان عبور نمی کردیم، کارهایی که الآن انجام میدهیم، انجام نمیدادیم". خدا از تاریکی استفاده کرد تا جلال پسرش، عیسی را به ما نشان دهد. و من توانستم عیسی را به عنوان ستاره درخشنده صبح بپرستم و او را محبت کنم.

تشنه جلال او همیشه، تاریکی را میراند. زیبایی قدوسیت او شریر را رسوا میسازد، عظمت قدرت او ضعیفان را قادر میسازد. جلال و شکوه محبت او همیشه ما را به بهترین وجهی حفظ میکند. آه زمانی که عیسی در قلبهای ما بدرخشد، امید خواهد آمد، شادی به وجود میآید، زیبایی رو میکند، و امنیت ما را فرا خواهد گرفت. هیچ چیزی قابل مقایسه با جلال او نیست. بله او "ستاره درخشنده صبح" است.

ممکن است در دوران سختی در زندگی تان قرار دارید، شرایط ممکن است شما را در خود غرق کرده باشند، گناه ممکن است شما را تعقیب کرده و به دام انداخته، شاید هم بیماری در حال نابودی شما است. شرایط و موقعیتهای مختلف شما را گیج کرده اند؟ احساساتتان، شما را به بازی گرفته است؟ به یاد بیاورید، امروز برای شما امیدی است. به خاطر بیاورید، ستاره درخشنده صبح همیشه تاریکی را پراکنده ساخته از بین می برد. خورشید همیشه طلوع خواهد کرد، و هیچگاه از انجام این وظیفه باز نمی ماند، شب به پایان خواهد رسید. روز خواهد آمد. و عیسی با جلالش بر شما خواهد درخشید.

## پادشاه پادشاهان و رب و الارباب

"که آن را متبارک و قادر وحید و ملک الملوک و رب الارباب در زمان معین به ظهور خواهد آورد" اول تیموتائوس 6 : 15

صبح خیلی زود بود، ناگهان تلفن زنگ زد، حداقل قبل از ساعت بیداری من بود، نیمه خواب و نیمه بیدار، تلفن را جواب دادم، خیلی طول نکشید که هشیاری کامل را به دست آورم، صدایی عمیق از آن طرف تلفن گفت: سمی نخست وزیر صحبت میکنه، میتونی به دفتر من بیایی؟ واقعاً میخواهم باهات صحبت کنم.

در زمان کوتاهی آماده شدم و به سمت دفتر نخست وزیر به راه افتادم، وقتی رئیس مملکتی شما را میخواند، شما نیز به سرعت جواب خواهید داد. و من نیز همین کار را کردم. اما کسی است که رئیس، روسای ممالک جهان است، نخست وزیر، نخست وزیران، رئیس جمهور، رئیس جمهوران و کتابمقدس او را پادشاه، پادشاهان و خدای خدایان میخواند. او فرمانروای مطلق کائنات است، و نام او عیسی است.

جلال و شکوه پادشاه پادشاهان و خدای خدایان، این است که او هر روز ما را به ملاقاتی خصوصی با خودش فرا میخواند. او میگوید: بیدار شو، لباس بیوش. من جداً می خواهم با تو صحبت کنم. به نظر شما جواب ما به چنین دعوت شاهانه ای چه میتواند باشد؟

فکر میکنم، تنها پاسخ ما این است که بگوییم، بله اعلیحضرت، به سرعت آنجا خواهیم بود، و آماده ام که بشنوم. بنده فروتن تو حاضر است و عمیقاً مشتاق که بداند تو چه میخواهی بگویی.

عیسی پادشاه پادشاهان و خدای خدایان است. و این بدان معنی است که او فرمانروای مطلق است. هیچ اقتداری برتر از اقتدار او نیست، او بر روابط تاریخ بشری فرمانروایی کرده و سلطنت نموده است. او کلید تمام قدرت و اقتدار را در دست دارد.

اگر در طول دهه گذشته چیزی آموخته باشم، تنها یک درس بزرگ است: قدرت و اقتدار در پایتختها و یا شهرهای بزرگ دنیا نیست، در واشنگتن دی سی یا مسکو یا بیجینگ نیست، قدرت و اقتدار در پای تخت خدا نهفته است. و در دستهای پادشاه پادشاهان و خدای خدایان قرار دارد.

به همین دلیل است که دعا اینقدر اهمیت حیاتی دارد. زیرا عیسی مانند خادمی رنجور به دنیا آمد، و از آنجایی که او به خاطر گناهان جهان مرد، ما این اجازه را داریم که به حضور خدای پر جلال برویم. وقتی عیسی را به عنوان نجات دهنده میشناسیم، قادر خواهیم بود که او را به عنوان ملک الملوک و رب الارباب تجربه کنیم. ما به تخت خدا دسترسی داریم. و آنجا منبع قوت و اقتدار است.

در حضور پادشاه زانو زنید. او را به عنوان رب الارباب بپرستید. روی او را بطلبید، هیچ لذتی بالاتر از این نیست که به حضور او بیایید، او از شما میخواهد که به حضورش بروید. بله پادشاه میگوید: "بیا" آماده شوید، و به سرعت به حضورش بروید. پادشاه پادشاهان و خدای خدایان منتظر شماست.

## زنده

" مرده شدم و اینک تا ابدالآباد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است." کتاب مکاشفه. 18 : 1

در روز پنجشنبه، 20 سپتامبر 2001 رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، جرج دبلیو بوش، در برابر کنگره و مردم آمریکا به سخنرانی پرداخت. او سعی در تشریح وقایع تاسف باری داشت که ده روز قبل اتفاق افتاده بود، و درباره این وقایع به مردم آمریکا توضیح میداد. در اواسط سخنرانی، جرج بوش رئیس جمهور آمریکا، از اقدام قهرمانانه مردی نام برد. در هواپیمایی که در پنسیلوانیا سقوط کرد. تاد بیمر یکی از معدود افرادی بود که در برابر هواپیما ربایان مقاومت کرد، و باعث سقوط هواپیما شد، تا اینکه این هواپیما به عنوان بمبی برای کشتن صدها نفر بلکه هزاران انسان بی گناه به کار رود. رئیس جمهور پس از آن از همسر بیمر که در آن جمع حضور داشت قدر دانی نمود.

چند وقت بعد لری کینگ در برنامه تلویزیونی خود با لیزا بیمر مصاحبه کرد. لری کینگ از خانم بیمر در مورد منبع قوت او در طول این دوره سخت سؤال نمود. آن زن به او در مورد ایمان شوهرش، و ایمان شخصی خودش به عیسی مسیح گفت. او ذکر کرد که، مطمئن است یک روز شوهرش را دوباره خواهد دید. او میدانست که شوهرش در بهشت است و مطمئن بود خودش نیز یک روز به خاطر ایمانش به مسیح به بهشت خواهد رفت.

من مطمئنم که بسیاری از مردم با درک این مسئله که قوت آن زن از ایمانش به مسیح سرچشمه میگیرد مشکل داشتند. و همینطور اطمینان او را از اینکه به بهشت خواهد رفت نمی فهمیدند. اما هر کسی که با مسیح رابطه ای شخصی دارد، و کتابمقدس را مطالعه میکند، میداند که منبع قوت لیزا بیمر از کجا است، زیرا عیسی زنده است.

مرگ هیچ تسلط و کنترلی بر پیرو واقعی عیسی مسیح ندارد. و قید و بند خود را بر مسیحیان از دست داده است. کتابمقدس میگوید که عیسی بر مرگ غلبه یافت. او با مرگ روبرو شد، و او این دشمن بزرگ بشریت را شکست داد. این امید عظیم آنانی است که ایمانشان را بر مسیح قرار داده اند. او پیروزمند است، او زنده است. او تنها کسی که مرده بود و الان زنده است.

من بر سر قبر بسیاری از رهبران بزرگ دنیا ایستاده ام. قبرهای قدیمی رهبران مذهبی را نیز دیده ام. اغلب به خاطر خدماتی که در طول تاریخ انجام داده اند، از قبرهایشان به خوبی محافظت میشود. اما تنها یک قبر وجود دارد که خالی است. و دیگر جسدی در آن وجود ندارد. و آن قبر، مقبره عیسی است. او زنده است و تا ابد زنده خواهد بود. و تمام آنانی که به او توکل کنند، زندگی جاوید خواهند یافت.

به این خاطر است که لیزا بیمر توانست با آن جرات سخن گوید. و این منبع قدرت اوست. او میدانست که کلید مرگ و هاویه در دست کیست. نام او عیسی است. نام او زنده است. اگر تضمینی ندارید، که در صورت مردنتان به بهشت خواهید رفت، پس لازم دارید تا ایمانتان را بر آن زنده قرار دهید. نام او را بخوانید، عیسی. او شما را نجات خواهد داد، و شما را خواهد بخشید، همین الان از او بخواهید که به قلب شما بیاید. او زندگی شما را عوض خواهد کرد. و به شما اطمینان حیات ابدی را خواهد داد.

## پسر خدا

"کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست." اول یوحنا 5: 5

واقعاً باور نکردنی و خارق العاده بود که ما آنجا به عنوان 2 برادر در مسیح ایستاده بودیم. از زمینه های کاملاً متفاوتی آمده بودیم و قاعدتاً هیچ چیز مشترکی نباید با هم میداشتیم. اما ارتباطی غیر قابل شرح بین ما وجود داشت که ما را یک ساخته بود.

دوست من از کشوری می آمد که مسیحیان در آن تحت جفای شدید هستند. خیلی ها به خاطر ایمانشان به مسیح در آن کشور جان خود را از دست داده اند. در واقع من حتی نمی توانم نام آن شخص را قید کنم یا نام کشورش را ذکر کنم، زیرا با این کار او را در خطر بزرگی قرار خواهیم داد. به همین دلیل از شما اجازه میخوام تا او را پل بنامیم.

پل در خانواده ای یک روحانی مسلمان و در محیطی بسیار خشک و متعصب به دنیا آمده و رشد کرده بود. در عوض من در خانواده ای کاملاً غیر مذهبی رشد کرده بودم. در کشوری بزرگ شده بود که از مسیحیت متنفرند. من در کشوری بزرگ شده ام که میراث عظیمی از مسیحیت به همراه دارد. تا زمانی که وارد دانشگاه بشود، هیچ چیزی از عیسی نمی دانست. در مقابل او من چیزهای زیادی در مورد عیسی میدانستم، اما تا زمانی که وارد دانشگاه شدم او را نشناختم.

من و پل بسیار با هم فرق داشتیم، اما چیزی بود که ما را یک میساخت. هر دوی ما عیسی را به عنوان خداوند و نجات دهنده مان پذیرفته بودیم. اما بیشتر از آن نیز چیزی بود که در زندگی هر دو ما تقریباً یکسان اتفاق افتاده بود. پل خود را عاجز، درمانده و شکست خورده احساس کرده بود، زیرا نمی توانست با استانداردهای شریعت اسلام زندگی کند. من هم همین احساس را داشتم، چون من نیز نمی توانستم طبق استانداردهای کتابمقدس زندگی کنم. پل سعی میکرد کارهای درست را انجام دهد، اما اصلاً نمی توانست. من هم سعی داشتم به طریق درستی زندگی کنم، ولی برایم غیر ممکن بود. هر دو ما گناهی را در قلبهایمان مخفی کرده بودیم که هیچ کس چیزی در موردشان نمی دانست. هر دو ما میخواستیم بمیریم زیرا نمی توانستیم آنطوری که باید زندگی کنیم.

یک روز از پل دعوت شده بود تا به تماشایی فیلمی از عیسی مسیح برود. بعد از دیدن این فیلم، او متوجه این نیاز شده بود که باید عیسی را بشناسد. او دعا کرده بود و ایمانش را بر عیسی به عنوان پسر خدا قرار داده بود. از من نیز دعوت شد که سخنان مردی را در مورد عیسی بشنوم. در انتهای پیام او، من متوجه شدم که در قلبم و زندگی ام به عیسی نیاز دارم. آن شب ایمانم را بر عیسی به عنوان پسر خدا قرار دادم. این تنها تجربه ای نبود که اینقدر ما را شبیه به هم ساخته بود. هر دو ما به عیسی مسیح به عنوان شخصی فراتر از یک نبی یا پیغمبر یا یک رهبر مذهبی بزرگ ایمان داشتیم. ما به عیسی به عنوان پسر خدا ایمان آورده بودیم. و هیچ کدام از ما نیز از آن روز به بعد مانند گذشته نبوده ایم. ما در پسر خدا پیروزی را یافتیم، ما نمی توانستیم با استانداردهای اسلام و مسیحیت زندگی کنیم. اما عیسی، پسر خدا، به ما قدرت بخشید تا بر هر چیز شریری در این دنیا غلبه یابیم. در واقع او پیروزی ما گردید.

یوحنا رسول در مورد این واقعیت عالی مینویسد. "کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست." اول یوحنا 5: 5 پیروزی ما وابسته به تواناییهای ما یا قدرت اراده ما نیست. پیروزی ما زمانی جامه عمل میپوشاند که ما به عیسی اعتماد میکنیم - و میپذیریم که او کسی فراتر از یک رهبر خوب مذهبی و یا یک نبی است. پیروزی ما زمانی تضمین میگردد که او را به عنوان پسر خدا میشناسیم. اگر عیسی واقعاً کسی است که خود میگوید، بنابراین دیگر هیچ چیزی برای او آنقدر مشکل نیست که نتواند انجام دهد. وقتی روح او درون قلبهای ما سکنی گزیند، آن موقع شخصی خواهیم بود فراتر از فاتحین، او پیروزی ماست - تنها کسی که نامش پسر خداست.

مردی از خاور میانه و مردی از آمریکا - آنها چیزهای مشترک بسیاری دارند. هر دوی ما پسر خدا را ملاقات کرده بودیم. هیچ ارتباطی از این بزرگتر و محکم تر بر روی کره زمین نیست. و هیچ منبع پیروزی از این عظیم تر، وجود ندارد.



## پسر انسان

"آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد، و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم می آید." انجیل متی 24: 30

خدا برای تبدیل مصیبت و فاجعه به پیروزی و ظفر، و برای تبدیل توده های خاک به یابود بزرگ پیروزی راه خاصی دارد. از زمانی که فاجعه 11 سپتامبر 2001 برای برجهای تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون اتفاق افتاد تا به امروز داستانهای زیادی در مورد این تغییرات الهی شنیده ام. شهادتهای بسیاری در مورد خانواده های قربانیان این فجایع وجود دارد که نه تنها موفق شده اند از این بحرانها عبور کنند بلکه، در ملت خودشان و در این دنیا مانند چراغ درخشیده اند.

در میان خرابه های برجهای تجارت جهانی کشف جالبی شد. و این یافته اشک به چشمها و ایمان را به قلب آنها بی آورد که آن را پیدا کرده بودند. برجهای تجارت جهانی پس از برخورد دو هواپیمای گول پیکر مسافربری به آنها فریختند و نزدیک به یک میلیون تن آهن و بتون به زمین ریخت. بر این باورند که یک سال طول خواهد کشید تا خرابه های این محل جمع شود.

اما آتش نشانها و اشخاصی که برای نظافت و مرتب کردن آنجا مشغول به کار بودند، تیر آهنی به شکل صلیب پیدا کردند که پس از سقوط از آن ارتفاع سالم مانده بود و فرم کامل خود را حفظ کرده بود. وقتی آنها هزاران تن آهن و خرابه های ساختمان را جابجا کردند، این صلیب را پیدا کردند که هنوز پابرجا مانده بود و هیچ دستنخورده بود. مهندسان سعی کردند که این اتفاق را توجیه کنند. اما دیگران معتقدند که این علامت خدا برای مردم آمریکا بود. تروریستها هدفشان ساختمانهایی بود که نشانگر قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا است. آنها برجهای تجارت جهانی را که ساختمانهای بسیار پیچیده و عظیمی بودند، نابود کردند، و همینطور وزارت دفاع آمریکا پنتاگون نیز به سختی صدمه دید.

اما در میان این آوارها و خرابه ها صلیبی پیدا شد. آن مردان شریر هرگز نفهمیدند که بزرگی و عظمت آمریکا بر پایه قدرت اقتصادی یا نظامی اش نیست. بلکه قدرت آمریکا بر پایه ایمان عمیقی است که در قلب مردم قرار دارد. تروریستها می توانند هر چیزی که نشانگر عظمت آمریکا است نابود کنند، اما از میان این فجایع، چیزی که از ابتدای تاریخ آمریکا پایه و اساس آن بوده بیرون خواهد آمد، آن صلیب کهنه و قدیمی.

مهاجران اولیه به این دلیل به آمریکا آمدند چون میخواستند عیسی مسیح را با آزادی پرستش کنند، همان مسیحی که 2000 سال قبل بر روی صلیبی کهنه جان خود را فدا کرده بود. شهادت آنان این بود که، از طریق ایمان به عیسی مسیح آنها میتوانند با هر مشکل و مصیبتی در زندگی شان دست و پینجه نرم کنند. و چرا صلیب سمبل بزرگ امید، آرامش و آزادی است؟

این مسئله بر میگردد به کسی که بر روی صلیب بود، و چه کاری برای ما انجام داد. عیسی خداوند بوده، هست و خواهد بود. اما یک روز او تخت جلال خود را رها کرد و لباس انسانی پوشید، از باکره ای متولد شد، و به روح القدس مسح شد. او کاملاً خدا و کاملاً انسان بود. کتابمقدس او را پسر خدا خطاب میکند، اما او پسر انسان نیز نامیده شده است. اولین نام به خداوندی او اشاره میکند، دومین نام به انسانیت او.

نکته خارق العاده در مورد عیسی این است که او خدایی بود که انسان شد، مانند ما زخمی شد و آسیب دید. احساسات او مثل ما بود. همچون ما نیاز به غذا داشت. او با مشکلات و درگیریهایی ما آشنا بود. او تنها بر روی تخت خود در جلال نماند، بلکه خود را فروتن کرد و انسان شد. یک انسان ( آدم ) همه چیز را برای ما خراب کرد. اما انسانی دیگر ( عیسی ) به نمایندگی از طرف همه ما به پیروزی رسید. آه عجب نجات دهنده ای.

بله، عیسی 2000 سال قبل به خرابه و آوار بشری قدم گذاشت. او بین دو دزد آویخته شد [معلق میان زمین و آسمان. او را بر روی صلیبی کهنه و قدیمی بر پا داشتند. خداوند نبود که بر روی صلیب مرد، بلکه عیسی، پسر انسان، مرد. و 3 روز بعد، او

از قبر برخاست. بدون مرگ او، هیچ قیامی ممکن نبود. هلولویا! او زنده است. بالاتر از تمام خرابه های انسانی، صلیب هنوز میدرخشد. و تمام اینها فقط بخاطر یک نفر است - پسر انسان.

بله، شیطان ممکن است به ما حمله کند. شاید بخواهد زندگی های ما را درهم بشکند و ما را تبدیل به مشتکی خاکستر کند. اما صلیب همیشه به عنوان مکان امید ما باقی خواهد ماند. هیچ چیزی نمی تواند آن را از ما جدا کند. در صلیب آزادی است. عشق و محبت نیز تنها در صلیب یافت میشود. بخشش نیز در صلیب هست. در صلیب نجات وجود دارد. پسر انسان بود که بر صلیب مرد. و دیگر آنجا نیست. او در دست راست خدای پدر است. و یک روز با قوت و پیروزی بر خواهد گشت. پسر خداست که پسر انسان است. به او توکل کنید، او زندگی شما را از نو خواهد ساخت و آن کپه خاکستر را تبدیل به ساختمانی زیبا خواهد نمود. به صلیب بنگرید. در میان ویرانه ای از قلبهای شکسته و زندگیهای از هم پاشیده صلیب را بنگرید. هیچ چیز نمی تواند کاری که پسر انسان بر روی آن صلیب انجام داد از بین ببرد. صلیب تنها یک سمبل و نشانه نیست، بلکه واقعیتی از نجات حقیقی و پیروزی در زندگیهای ماست.

## ربی

"نتنائیل در جواب او گفت: ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی. انجیل یوحنا 1 : 49"

بسیاری از مردم بیان کرده اند که تاثیرگذارترین افراد در زندگیشان معلمین آنها بوده اند. معلمان مدرسه مانند هوش و استعداد بچه ها در رشد آنها موثر هستند. من نمی توانم از یک معلم خاص نام ببرم که تاثیری شگرف بر زندگی من داشته باشد. اما خیلی سریع نام چند معلم در ذهنم می آید که در قسمت های مختلف بر من تاثیر داشته اند. مثلاً یک معلم سخنرانی بود که به من یاد داد با مردم به صورت واضح و شفاف ارتباط برقرار کنم. مربی فوتبالی داشتم که نظم و دیسیپلین را به من آموخت. معلم ریاضی که به من نشان داد چگونه مشکلات را حل کنم. و همینطور یک معلم انگلیسی که به من آموخت تا فکری خلاق داشته باشم.

هیچ معلمی مانند استاد بزرگ ما در قرن اول میلادی بر زندگی این همه مردم در سراسر دنیا تاثیر نگذاشته است. نام او عیسی است. او نه تنها با کلامش به مردم می آموخت. بلکه مهمتر از آن با زندگی اش چیزهای بسیاری به ما یاد داد. او به مردان و زنان آموزش میداد که چگونه زندگی کنند، با این وجود او سرچشمه زندگی نیز بوده و هست. تعلیم او بسیار بیشتر از کلامی پوچ و خالی بود. سخنان او کاملاً عملی و انجام شدنی هستند. او نگفت که "آن کاری را بکنید که من میگویم، نه آن کاری که من انجام میدهم." بلکه او هر چه گفت انجام داد. و او بر طبق آموزه هایش زندگی نمود. به این خاطر است، آنهایی که عیسی را ملاقات کردند، او را استاد خطاب نمودند.

او یک استاد معمولی نبود. اعتبار نامه او از دانشگاه های بزرگ یا موسسات آموزش الهیات نیامده بود. رفتار او نتیجه سالها تعلیم و تحقیق نبود. سخنرانی های او نیز از تئوریهای مختلف که توسط الهی دانان بزرگ نوشته شده باشد نیامده بود. او استاد بود، چون او منبع دانش و علوم بود. او یک بار گفت: من ... راستی .... هستم. راستی از زندگی او می جوشد. او نیاز به یک معرفی جالب توجه نداشت تا نظر دیگران را به خودش جلب کند. علائم و معجزات هر جایی که او می رفت با او بودند. و آنها به حقیقت تعلیم او شهادت میدادند.

نه عیسی معمولی معمولی نبود. به همین دلیل است که نتنائیل میگوید. ربی، ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی، عیسی بسیار فراتر از یک معلم مذهبی بود. او پسر خدا و پادشاه اسرائیل بوده و هست. تعلیم او نمایانگر شخصیت او هستند. او خدایی بود که در لباس انسانی آمد. او پادشاهی بود که وعده اش به قوم خدا داده شده بود. نتنائیل عیسی را به عنوان استاد شناخت. اما او میدانست که عظمت تعلیم او مستقیماً به شخصیت او برمیگردد.

چیزی بسیار عالی در مورد این حقیقت بزرگ وجود دارد. عیسی میخواهد که خداوند و پادشاه زندگی ما باشد. می توانید تصور کنید که یک پادشاه، معلم خصوصی شما باشد. عیسی پادشاه پادشاهان و خدای خدایان است. و او میخواهد راه زندگی را به شما نشان دهد. او آرزو دارد که نمونه ای از پیروزی در زندگی شما باشد. او راه عدالت را به شما نشان خواهد داد و شما را در این مسیر راهنمایی خواهد کرد. عجب هیجان انگیز است که پسر خدا و پادشاه اسرائیل معلم خصوصی ما باشد.

اگر میخواهید در زندگیتان پیروزی راتجربه کنید، جایی ساکت پیدا نمایید و در مقابل پایهای آنکه استاد نامیده می شود بنشینید. به صدایش گوش دهید و کلامش را اطاعت کنید. به دنبال راهنماییهای او بروید. هیچ معلمی تا این اندازه در زندگی شما تاثیر نخواهد داشت.

## مشیر

"زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد." اشعیا 9 : 6

حملات فاجعه انگیز به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون در کشور آمریکا و در تاریخ 11 سپتامبر 2001 تأثیری عمیق و به جا ماندنی بر روح و روان مردم آمریکا گذاشت. خیلی از آن وقایع وحشتناک نگذشته بود، و من باید در مورد موضوعی تصمیم مهمی می‌گرفتم. من با یکی از اعضای هیئت مدیره مینیستری تماس گرفتم و از او خواستم که برای صحبت در مورد این موضوع به نزد من بیاید، من نیاز به مشورت الهی داشتم.

دوست و همکار من مشورتی حکیمانه به من داد. او به من نگفت که باید چه کار کنم. در عوض او به من گفت: سمی این روزها مردم نمی‌تونند درست فکر کنند، ترس اونها رو تحت تأثیر قرار داده. هر کاری میکنی اجازه نده که تصمیمت بر پایه ترس گرفته بشه." در مورد صحبت‌های او فکر کردم، کاملاً درست و حکیمانه بودند.

ما اغلب با موقعیتهای و مشکلاتی مواجه میشویم که برایمان مشکل است تشخیص دهیم چه کاری درست است و چه عکس‌العملی صحیح. در آن مواقع، ما نیاز به مشورت با کسی داریم که از ما حکیم تر باشد. ما نیاز به حکمتی داریم که از بالاست. خیر خوب این است که یکی از نامهایی که به خداوند و نجات دهنده ما اطلاق شده، مشیر است. او تنها یک مشورت دهنده معمولی یا مشاور خوب نیست، او مشیر است یعنی مشاور عالی و بی نظیر.

اول از همه، عیسی تحقق نبوت اشعیا است که صدها سال قبل از تولد او بیان شده بود. نبی گفته بود که برای ما ولدی زاییده، و پسری به ما بخشیده شد، تا اینجا به نظر کافی و معمولی است. ولی اگر شما بقیه جمله را بخوانید، 2 جفت صفت به نامهای این بچه اضافه شده است. مشیر و عجیب - خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی، این بچه خدای قدیر و پدر سرمدی است. او سرور سلامتی است و مشیر. هیچ مشاورى مانند عیسی نبوده. زیرا هیچ کسی شبیه او نیست. او منحصر به فرد ترین انسانی است که به این کره خاکی قدم گذاشته. او کاملاً خدا و کاملاً انسان بود. او پسر خدا و پسر انسان بود. او خدا/انسان بود.

وقتی میفهمیم او کیست، کاملاً شگفت زده میشویم که او پر از مشورتهای نیکو است، زیرا او همه چیز را میداند. هیچ چیز بدون او وجود نیافت. آنگاه است که میفهمیم او مشاور عالی است. حقیقت عالی این است که وقتی ما برای مشورت به نزد او میرویم، میفهمیم که حکمت او از بنیاد و بصیرتی معمولی سرچشمه نمیگیرد. حکمت او ورای درک ماست. و پر از اعجاب و شگفتی است. به همین دلیل است که او را مشیر مینامند.

دوست من حق داشت. ترس میتونه بر افکار ما سایه بیافکند. همینطور عصبانیت، عدم امنیت، هوس و حرص، و بسیاری احساسات دیگر. به همین دلیل است که ما نیاز به کسی داریم که اطمینان کافی به او داشته باشیم و مطمئن باشیم که مشورتی خوب به ما میدهد. و هلولویا! آنهایی که عیسی را به عنوان خداوند و نجات دهنده شان پذیرفته اند، متوجه شده اند که او کسی است برتر از یک مشاور خوب. ما کسی را داریم که مشیر نامیده شده است.

اگر افکار شما با ابر ترس و تشویش پوشانیده شده اند. پس نیاز دارید که کسی را که مشیر خوانده شده است، بشناسید. مشورتهای او همیشه نیکو است. کامل است، زیرا او کامل است. به او توکل کنید. او هیچوقت اجازه نخواهد داد شکست بخورید.

## خدای قدیر

"زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد". اشعیا 9: 6

تقریباً 30 سال پیش یک شبان لوتری در برلین شرقی با انگشتش به من اشاره کرد و گفت: مرد جوان، سال آینده 100 هزار جوان کمونیست از سراسر دنیا در برلین جمع خواهند شد. از تو می‌خواهم در مورد آمدن به این جلسه و اعلام پیغام انجیل به این جوانان دعا کنی.

از سخن او جا خوردم و گفتم: کمونیست‌ها هرگز اجازه چنین کاری رو به من نمی‌دن.

اما او به سرعت جواب داد، هیچ رقیبی برای خدای ما وجود ندارد. آن مرد پیر در ایمان خود ثابت قدم ایستاده بود، و این در حالی بود که او در یکی از شریرترین دورانهای تاریخ بشری زندگی میکرد. او از گفتن زنده باد هیتلر سر باز زده بود. و او تنها این کلام را بر زبان می‌آورد، "زنده باد عیسی". و زمانی که کمونیست‌ها، آلمان شرقی را تصرف کردند، به او اجازه ندادند موعظه کند. اما این مرد مقدس و سالخورده، از پذیرش سخن آنان امتناع کرد. او در جنگ پایدار و ثابت ایستاده بود. چون او میدانست که پیروزی متعلق به ایمانداران است، زیرا خدای ما خدای قدیری است.

عاقبت من به توصیه آن پیرمرد عمل کردم. دو تا از دوستانم و من، به کنگره جوانان حزب کمونیست نفوذ کردیم، و پیغام مسیح را اعلام نمودیم. بیشتر از 200 نفر از آن بی‌خدایان سرسخت، به عیسی مسیح ایمان آوردند. آنها در پادشاهی خدا تولدی تازه یافتند، و خدمت من در بین کشورهایایی که در تسلط کمونیست بودند همان جا متولد شد. و در اعماق وجود من نیز درکی جدید از طبیعت خدا به وجود آمد. او خدای قدیری است.

مردمان بسیاری در طول قرون و اعصار ادعا کرده اند که خدایشان خدای قدیری است. پادشاهان بت پرست، در نام خدایان خود جنگیده و بسیاری را کشته اند. در سالهای اخیر جنگجویان الله تبدیل به بمب‌گذاران انتحاری شده اند، که ایمان دارند خدایشان در انتها به آنان پیروزی خواهد بخشید. آنها تروریست‌های دنیای مدرن هستند و تهدید میکنند که تمدن غرب را از هم خواهند پاشید. بعضی از بدترین و بی‌رحمانه‌ترین فجایع در طول تاریخ، در نام خداوند قدیر انجام شده است. بی‌رحمانه‌ترین جنگها، جنگهای مذهبی بوده اند.

بنابراین چگونه بفهمیم خدای ما، خدای واحد حقیقی و زنده است. چگونه دریابیم که او خدای قدیری است. جواب این سئوالات را میتوانیم در نبوت اشعیا پیدا کنیم. صدها سال قبل از تولد عیسی، اشعیا آمدن مسیح را پیشگویی کرده بود. او از طبیعت الهی و در عین حال انسانی او سخن گفته است. یکی از نامهایی که به مسیح موعود نسبت داده شده است، خدای قدیر میباشد. تنها یک نفر در تاریخ بشری آن نبوت را تحقق بخشید، و آن شخص کسی نبوده جز عیسی.

چند جنبه از شخصیت مسیح در نبوت اشعیا آشکار میگردد و ما را قادر میسازد که عیسی را واضحاً به عنوان خدای قدیر بشناسیم. اول اینکه نبوت اشعیا یک پیشگویی نبوده که در حالت خلسه و نیمه هوشیاری انجام شده باشد. اشعیا در مورد یک شخصیت تاریخی و واقعی صحبت میکند که قرار از به این زمین پا بگذارد. و این شخص خدای قدیر خوانده خواهد شد.

مذاهب بت پرستی، از شخصیت‌های افسانه‌ای نام می‌برند و آنها را به عنوان خدایان خود معرفی میکنند. اما اینها اشخاصی واقعی نیستند، و در هیچ جای تاریخ نشانی از آنان نیست. اشعیا میگوید، برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد، نبوت او در مورد یک شخص واقعی بود، که قرار بود در لحظه‌ای مشخص از تاریخ به این دنیا بیاید. عیسی همان ولد زاییده و پسری بود که به ما بخشیده شد. نه ما افسانه‌ها و حکایات دروغین را دنبال نمیکنیم، ایمان ما بر روی شخصی واقعی و تاریخی است، عیسی.

نبوت اشعیا، از عیسی به عنوان خدای قدیر نام میبرد، و برای اثبات گفته خود، از تولد معجزه آسا عیسی سخن میگوید. اما زندگی خارق العاده عیسی نشان میدهد که او مردی معمولی نبوده است. بادها از صدای عیسی اطاعت میکردند. وقتی او دستور میداد لنگان خرامان و کوران بینا میشدند. او تنها با گفتن یک کلمه مرده را زنده میکرد. او آب را به شراب تبدیل کرد، و با 5 نان و 2 ماهی هزاران نفر را سیر نمود. این کارها، اعمال یک رهبر مذهبی یا معلم اخلاق نیستند، چند رهبر مذهبی را ملاقات کرده اید که بر بیماری ها اقتدار داشته باشند. این چیزها، اعمال خدای قدیر هستند.

اما خصوصیت دیگری نیز در نبوت اشعیا یافت میشود. عبارت خدای قدیر به خدایی پیروزمند اشاره میکند که در تمام جنگها و مبارزات پیروز است. در او هیچ شکست راه ندارد. معنی این نام این است، که او قهرمانی است که پیروزی ما را در هر جنگ روحانی تضمین میکند. محبت و عشق او بر نفرت بشر غالب آمده. نیکویی او سرانجام شرارت انسانی را از بین خواهد برد. او هر دشمنی که انسان داشته از پیش رو برداشته. او گناه را شکست داده، جهنم، شریر و تمام نیروهای شرارت را نیز به همین خاطر است که کتاب مقدس میگوید ما در مسیح از حد زیاده نصرت یافتیم.

هیچ مبارزه ای آنقدر بزرگ نیست، هیچ دشمنی آنقدر عظیم نیست، و هیچ خصمی آنقدر وحشی نیست، خدای ما خدای قدیری است. عیسی جنگ را برده. تنها کاری که باید انجام دهیم این است که به او توکل کنیم.

## پدر ابدی

"زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر اوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد." اشعیا 9: 6

هیچ شخصی مانند عیسی تا به حال بر روی زمین پا نگذاشته است. او بسیار بیشتر از یک انسان فانی و میرا بود. او خدایی بود که لباس انسان پوشید، درک ترکیب طبیعت الهی او با طبیعت انسانی اش بسیار مشکل است. اما اشعیا تحت الهام روح القدس نبوتی را مینویسد که شانه و علامتی است بر طبیعت وجود عیسی. او گفت که مسیح موعود باید "پسری که به ما بخشیده میشود" و "فرزندی که به دنیا خواهد آمد" باشد. با این حال، در همان جمله ای نبی اینگونه مینویسد، که این پسر و فرزند پدر ابدی خوانده خواهد شد. یک ترجمه ادبی و دقیق از عبرانی اینگونه میگوید، "پدر ابدیت".

هیچ کس نمی تواند بگوید که مسیح یک رهبر مذهبی خوب و یا معلمی عالی بوده. عنوان او "پدر ابدی" هیچ اجازه ای به ما نمی دهد که به او فقط به عنوان یک شخصیت بزرگ ایمان داشته باشیم. میتوانیم عیسی را به عنوان پدر تمام موجودات از ازل تا ابد بدانیم.

همچنین هر دو جنبه نام او، امید زیادی برای زندگیها ما به ارمغان میآورد. نام "پدر" عبارت آشنایی است. و نشان میدهد که عیسی چقدر میخواهد به ما نزدیک شود. و نام "ابدی" نشان میدهد که او چقدر عظیم است. او بدون شروع و بی پایان است. او بوده، هست و همیشه خواهد بود. او همانی است که زمانی که موسی از خدا خواست نامش را بداند، خود را به او مکشوف ساخت، جواب موسی این بود، "هستم آن که هستم" خدا خود را به موسی به عنوان "هستم" معرفی کرد. دیروز او "هستم" بوده، امروز هم او هنوز "هستم" است. و فردا هم کماکان "هستم" خواهد بود.

سالها پیش دوستی داشتم که در زندگی مسیحی اش با مشکلاتی روبرو بود. اغلب مشکلات او در واقع به شخصیت پدرش برمیگشت. پدر او یک شخص الکلی بود، که اغلب مادر دوست مرا کتک میزد و بچه ها را نیز آسیب می رساند. او پول خود را صرف خرید الکل میکرد. و در انتها نیز خانواده خود را فقیر و بیبکس رها کرد و رفت. وقتی دوست من به مسیح ایمان آورد، او خدا را نیز همچون پدرش میدید و این دیدگاه او در اکثر زمینه ها به پدر زمینی اش باز میگشت.

اما هر چقدر دوست من عیسی را بیشتر میشناخت، بیشتر میفهمید که "پدر ابدی" با پدر زمینی اش متفاوت بوده و است. عیسی پدری است که مراقب تمام نیازهای ماست. در او هیچگاه نادیده گرفته نمی شویم. و هیچ بر ما اجحاف نمی شود. تنها راحتی در اوست. او وقتی که ما از عهده کاری بر نمی آییم ما رو تنبیه نمی کنه، در مقابل زمانی که لیاقتش رو نداریم ما رو محبت میکنه. او پدر نیکویی است. و در نیکویی خود کامل، آه چقدر فرزندان خود را دوست دارد.

اما عیسی بسیار بیشتر از یک پدر خوب و کامل است. او پدر نیکویی است که در عین حال پدر ابدی نیز هست او قبل از تولدتان شما را میشناخت. و او تمام اشتباهات و خطاهای شما در گذشته را نیز میداند. عجیبتر از آن، او تمام کارهایی را که در آینده نیز انجام خواهیم داد، میداند زیرا او ابدی است. با این وجود عیسی هنوز شما را دوست دارد. به این موضوع فکر کنید\_ عیسی پدر ابدی است، پدر ابدی شما. محبت او نسبت به شما دائمی است. او هیچ وقت از محبت شما دست نمیکشد. وقتی صبح از خواب برمیخیزید او شما را دوست دارد. وقتی شب نیز به خواب می روید، او شما را دوست دارد. محبت او تا ابد با شما خواهد بود. وقتی محبت دیگران نسبت به شما پایان میپذیرد، محبت او تازه شروع میشود. ممکن است پدر عالی داشته اید، شاید هم پدر خوبی نداشته اید، اما هیچ پدری مانند عیسی نمی شناسید، او پدر ابدی است.

## سرور سلامتی

"زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر اوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد." اشعیا 9: 6

در زمانی زندگی میکنیم که تاریکی و خطر در تک تک صفحات تاریخ خزیده، عصری است که واژه هایی همچون ترور و تروریست از لب تمام مردم عادی شنیده میشود و صدای طبل جنگ در سراسر جهان به گوش میرسد. برهه ای از تاریخ است که مردم برای صلح و آرامش فریاد میزنند. اما هیچ آرامش و صلحی نیست.

این موقعیت را داشته ام که در سال 1964 در سازمان ملل متحد در نیویورک تحصیل کنم. در همان زمان و در شهر نیویورک وارد مسابقه سخنوری شدم و به عنوان بهترین و برجسته ترین سخنران جوان آمریکای شمالی انتخاب گردیدم. از آن به بعد، به شهرهای مختلف در آمریکا و کانادا سفر می کردم و در مورد صلح در جهان صحبت میکردم. اما یک مشکل وجود داشت. در قلب خودم آن صلح و آرامش را نداشتم.

یک سال پس از تجربه من در سازمان ملل متحد، با دوست دخترم به جلسه عبادتی یک کلیسا رفتم. اصولاً به کلیسا نمی رفتم. دلیلی که آن شب به کلیسا رفتم، این بود که خودم را در دل پدر، دوست دخترم جا کنم. اما آن شب بسیار تعجب زده شدم. آن شب در مورد نجات دهنده شنیدم. مردی در مورد عیسی صحبت میکرد. که چه کسی بوده، و چه کاری میتواند در زندگی من انجام دهد، البته اگر ایمانم را بر او قرار دهم و به او ایمان آورم.

آن شب من دعا کردم. واقعاً دعا کردم. ایمان و توکل خود را ر عیسی قرار دادم. او به قلب من آمد و گناهان مرا بخشید. او مرا شخص کاملاً جدیدی ساخت و مرا از دورن دگرگون کرد. از آن روز به بعد هیچگاه مانند گذشته نبوده ام. نمی خواهم بگویم کامل شده ام، فقط میخواهم بگویم که دیگر مانند گذشته نبوده ام. عیسی زندگی مرا تبدیل نمود.

تغییر بزرگی که در زندگی من به وقوع پیوست، این بود که من آن آرامش، آرامش قلب و روح و فکر را در او یافتم، منبع واقعی آرامش را، منبعی که ماهیت سیاسی نداشت پیدا نمودم. من شخصی را ملاقات کردم که "سرور سلامتی" خوانده میشد. و نام او عیسی است، و دریافتم زمانی که من با خدا در صلح و آرامش به سر میبرم، با خودم و دیگران نیز میتوانم در صلح و آرامش باشم.

آن موقع بود که جنگ روحی من متوقف شد و آن درگیری ها به پایان رسید.

اما آرامشی که آن شب تجربه کردم، یک احساس ناگهانی و یک دفعه ای نبود" بسیار بیشتر از آن بود. خدا نه تنها در قلب من آرامش گذاشت، او همچنین منبع ابدی آن آرامش را نیز در قلب من قرار داد. تنها کاری که باید انجام دهم این است که از او اطاعت کنم و اجازه دهم تا روح او در من ساکن شود. و آنگاه من در آرامش و صلح راه خواهم رفت، تنها نیاز من این است که هر روزه به دنبال او بروم.

بله دشمن روح ما هنوز اینجاست. او بر ارواح جهنمی ما کمین گرفته. او هر کاری خواهد کرد که آرامشی را که خدا در قلب ما قرار داده از ما بگیرد. اما همیشه باید به خاطر بیاوریم که شاهزاده سلامتی است که در ما ساکن است. وقتی به سمت او میرویم و به او توکل میکنیم، در آرامش راه خواهیم رفت و آرامی بینظیر محبت و فیض او را خواهیم چشید. با دشمن مقابله خواهیم کرد ولی نگران آینده نخواهیم بود. سرور سلامتی جنگ را برده است. وقتی به او توکل میکنیم پیروزی متعلق به اوست و در نتیجه ما هم پیروزی را تجربه خواهیم کرد.



## الف و یاء

"و من هستم الف و یاء , اول و آخر - می گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می آید, قادر علی الاطلاق." مکاشفه 1 : 8

خاطره آن سفر با هواپیما در تمام طول زندگی با من خواهد بود. تابستان 1998 بود, معمولاً در پروازهای Cross Atlantic میخوابیدم. اما بنا به دلیلی, در آن پرواز خاص نمی توانستم بخوابم و صندلی من که کنار پنجره قرار داشت تبدیل به مذبوح شده بود, ساکت آنجا نشسته بودم و دعا می کردم, و روی خدا را میطلبیدم. آن شب به سمت یکی از تاریکترین کشورها از لحاظ روحانی پرواز میکردم. به سمت کشور رومانی.

نیکولا کوچسکو, دیکتاتور شریر رومانیایی, مسیحیان را به سختی شکنجه میداد و جفا میرساند. و اوضاع در آن کشور روز به روز بدتر میشد و همچنان که من در آن هواپیما دعا میکردم, یک آهنگ زیبا و قدیمی دائماً در ذهن من نواخته میشد. "عظیم است وفایت". یکی از دوستانم در فرودگاه مونیخ ( آلمان) به ملاقات من آمد, او نگران من بود, زیرا من زیاد به رومانی سفر میکردم. او احساس میکرد که دستگیری من در رومانی بسیار محتمل است. اما من در مورد سفرم بسیار مطمئن بودم. و این سرود آنقدر به من قوت بخشیده بود که من احساس نگرانی نمیکردم.

اما زمانی که ترن من آن شب به رومانی رسید, توسط گروهی سرباز دستگیر شدم, و آنها مرا با تفنگهایشان محاصره کرده بودند و تمام شب مرا تحت بازداشت خود داشتند. نمی دانستم قرار است چه اتفاقی بیفتد. نمی دانستم آیا هیچوقت خانواده ام را خواهم دید. نمی دانستم آیا قرار است به زندان بروم . واقعاً ناامید بودم. اما ناگهان آن سرود دوباره به قلب من آمد. "عظیم است وفایت, عظیم است وفایت بهم پدر" و من شروع کردم به پرستش خدا با سرودها.

بالاخره آنها مرا از کشور بیرون کردند, آخرین چیزی که سربازان رومانیایی به من گفتند این بود "تا زمانی که زنده ای , دیگر پایت را بر روی خاک رومانی نخواهی گذارد" زمانی که آنها مرا سوار قطار دیگری نمودند و به سمت غرب برگرداندند, قلب من شکست. اما آن سرود قدیمی هنوز به ذهن من می آمد. "عظیم است وفایت" یک سال بعد, در رومانی انقلاب شد. و رژیم شریر کوچسکو سرنگون گردید. در انتهای انقلاب وارد رومانی شدم. هیچوقت شبی را که دوباره به رومانی برگشتم, فراموش نمیکنم. آن سرود دوباره به قلب من بازگشت, "عظیم است وفایت".

حقیقت عالی را در مورد خدا فهمیدم, خدا تمام چیزهایی را که در زندگی من اتفاق میافتد, میداند. او در مورد دستگیر شدن من میدانست. او در مورد انقلاب نیز میدانست. نقشه او بسیار عظیم تر از نقشه های من است. راههای او نیز بسیار بالاتر از راههای من است. او ابدی است. او همه چیز را از ابتدا تا انتها میداند. زیرا او از قدیم بوده و تا آخر نیز خواهد بود. به همین خاطر است که کتابمقدس میگوید عیسی " الف و یاء " است. این نام یکی از نامهایی است که درک و فهم آن بسیار مشکل است. عیسی بوده, هست و خواهد بود.

او ابدی است. سخت است این نام را بفهمیم زیرا ما در بعد زمان و مکان زندگی میکنیم. اما او فراتر از درک و فهم ما از زمان و مکان است. قبل از اینکه هر چیزی به وجود بیاید, او وجود داشته, و پس از اینکه این دنیا نیز به پایان برسد او خواهد بود.

او ابتدا و انتهاست زیرا او قبل از همه چیز وجود داشته و بعد از همه چیز نیز آنجا خواهد بود. اگر بخواهیم کاملاً این واقعیت را درک کنیم دچار تشویش افکار خواهیم شد.

اما بسیار پر جلال و با شکوه است که این قسمت از شخصیت او را در زندگیمان تجربه کنیم. او میداند که ما از چه تجاربی عبور خواهیم کرد, حتی قبل از اینکه چیزی برایمان اتفاق بیفتد, او قبل از ما آنجا بوده و پس از تمام آزمونها و امتحانات ما و حتی زمانی که پیروزی به پایان رسد نیز آنجا خواهد بود. بنابراین دفعه بعد که نمی فهمید چه اتفاقی برایتان افتاد, تنها به خاطر آورید, "عظیم است وفایت"

## امین

"و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ مینماید. مکاشفه 19 :

11

این اواخر گزارشی خواندم در مورد یک جنگجوی طالبان در افغانستان. او جنگجویی وقف شده بود که برای فرقه ود در اسلام رادیکال به خوبی می جنگید. او تمام زندگی خود را وقف این کرده بود که هموطنانش را نشانه بگیرد و بکشد. چون که آن اشخاص با نیروهای شمالی بودند. او باور داشت که غرب شریر و همه همدستانش باید نابود شوند.

با این وجود وقتی بمبهای آمریکایی شروع کردند به درهم کوبیدن مواضع طالبان در آن ناحیه، جایی که آن مرد میجنگید، او خود را تسلیم نیروهای متحد شمالی کرد. و ظرف چند دقیقه پس از تسلیم شدنش، این جنگجوی رسمی طالبان اسلحه خود را برداشت و آن را به سمت نیروهای طالبان نشانه گرفت.

وقتی داستان این سرباز طالبان را خواندم، به یاد بسیاری از مسیحیان افتادم که در طول سالها ملاقات کرده ام، خیلی از ایمانداران میگویند، "من عیسی را دوست دارم، من سرباز لشکر او هستم" ما با صدای بلند سرود میخوانیم و به وضوح میگوییم تصمیم گرفتم در پی اش روم، ... در پی اش هر روزه" اما زمانی که دشمن شروع میکند به سمت ما تیرهای آتشین خود را پرتاب میکند، و قلب ما را هدف قرار میدهد، خیلی از ایمانداران پا به فرار میگذارند. ما دوست داریم دنبال عیسی برویم، البته زمانی که جنگ زندگی به نفع ماست، اما وقتی شرایط عوض میشود و ایمان ما بر بوته آزمایش گذاشته میشود، آن موقع است که واقعاً میفهمیم از چه چیزی ساخته شده ایم.

اگر واقعاً صادق باشیم، باید اعتراف کنیم که همه ما بی وفا بوده ایم. زمانهای بسیاری بوده که ما در میان جنگ زندگی توقف کرده ایم، و به جای اینکه راست و محکم بایستیم، تسلیم شده ایم. همه ما مرتکب گناه بی وفایی شده ایم. آن هم در زندگی مسیحی مان. همه ما مانند آن سرباز طالبان بوده ایم. اما یکی از واقعیات علی در مورد عیسی این است که با وجود بی وفایی ما، او هنوز با وفا باقی مانده. به خاطر شخصیتش او کار دیگری هم نمی تواند انجام دهد. طبیعت او وفاداری مطلق است. در واقع یکی از نامهایی که به او نسبت داده شده است "امین و وفادار" است. در مکاشفه یوحنا، او عیسی را به طرق مختلفی می بیند. اما تقریباً در انتهای مکاشفه، یوحنا عیسی را بر اسبی میبیند و او را "امین و صدیق" مینامد.

عیسی کسی است که در جنگها هیچوقت جهت و جبهه خود را عوض نمیکند. وقتی شرایط سخت میشوند، وقتی همه چیز برعکس میشود، غیر ممکن است که او برگردد. او همیشه وفادار باقی میماند.

وقتی آتش در آن کوره افروخته شد، عیسی بیرون نیامد. او با آن 3 مرد جوان یهودی و در میان آن آتش ملتهب، ایستاد، هیچ مساله نبود که آن آتش چقدر گرم و سوزاننده است. او آنها را رهانید. و او با ما نیز در میان گدازه های داغ تجارب زندگی خواهد ماند. هیچ مهم نیست که چقدر این تجارب سخت و مشکل باشند. نام او "امین" است. او هیچ وقت عوض نمی شود. او هر چه را گفته انجام خواهد داد، انجام میدهد. وقتی که بمبها فرو میریزند یا آتش داغتر میشود او جا نمی زند و ثابت در جای خود میماند. وفاداری او عظیم است. زیرا عیسی عظیم است. او کسی است که بر اسب سفید، در انتهای تاریخ بشری خواهد نشست. نام او امین است و این دلیل پیروزی اوست، وقتی دریابید او کیست، منبع پیروزی تان را در خواهید یافت.

## حق

"و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ مینماید. مکاشفه 19 :

11

آیا تا به حال از خود نپرسیده اید که چرا عیسی نسبت به رهبران مذهبی زمان خود اینقدر ناراحت بود؟ او فاحشه ها را بخشید، بیماران را شفا داد و دیو زده ها را آزاد کرد. اما او دائماً رهبران مذهبی را توبیخ و سرزنش میکرد. چه چیزی در فریسیان و صدوقیان وجود داشت که عیسی را اینقدر ناراحت میکرد

من باور دارم که جواب این سؤال به این برمیگردد که او کیست و طبیعت الهی او چیست؟ او یک بار گفته "من راه و راستی و حیات هستم". طبیعت الهی عیسی این است که او راستی کامل است. هیچ ناراستی در او نیست. او حقیقت نهائی و غائی است. زیرا همه چیز درباره عیسی واقعیت است. در حقیقت یکی از نامهایی که به عیسی در کتاب مکاشفه بخشیده شده است، "صدیق" است. وقتی راستی و صداقت با ناراستی مواجه میشود، این دو نمی توانند در یک جا بمانند. راستی نور است و ناراستی تاریکی و نو و تاریکی نمیتوانند با هم در یک جا ساکن شوند.

گناهکاران، بیماران و مطرودین و دیوزدگان، در زندگی شان وضعیت بد و وحشتناکی داشتند. اما آنها حقیقت وضعیت خود را دریافته بودند. آنها میدانستند که به کمک نیاز دارند، آنها میدانستند که در چه تاریکی زندگی میکنند. اما رهبران مذهبی در تاریکی کامل زندگی میکردند، آنها فکر میکردند که کامل هستند، واقعاً لرزه بر اندام انسان می افتد وقتی که متوجه میشویم، آنها فکر میکردند نور جهان هستند در حالی که در تاریکی مطلق زندگی میکردند.

من پیرو عیسی مسیح هستم، زیرا او راستی است. خیلی خوشحالم که پیرو داستانها و حکایات هر چند زیبا و جالب نیستم، داستانهایی عالی و غیر واقعی. عیسی راستی است. من حاضرم جان خود را برای این حقیقت که عیسی فرزند خداست بدهم. من هیچگاه برای یک داستان و حکایت جانم را نخواهم داد ولی حاضرم جانم را برای راستی و حقیقت بدهم.

امروزه اغلب میشنویم که مردم میگویند، تعلیم و آموزه زیاد مهم نیست. این گفته هیچ جالب نیست. البته که مهم هستند. اگر تعلیمی راست باشد، پس جزئی از عیسی است زیرا و راستی است. و گرنه، از تاریکی است. البته حقایق کتابمقدسی یک سری تعلیم نیستند که فقط با ذهن خود آنها را باور کنیم، این آموزه ها خیلی بیشتر از این است. اینها چیزهایی است که باید در زندگی خود عملی سازیم.

امتحان واقعی ایمان ما این است که آیا واقعاً آنچه را میگوییم عمل میکنیم یا نه. بیداری همیشه زمانی به وقوع می پیوندد که ما حقیقت را می شناسیم، آن واقعیت را در زندگیمان عملی میسازیم و بعد در آن حقیقتی که شناخته ایم سلوک میکنیم.

مسیحیت یک بازی نیست که ما مشغول آن باشیم. مسیحیت واقعی، زندگی است که در حقیقت و راستی ریشه دوانده است، این نیست که سعی کنیم، دیگران را با روحانیت خودمان یا با مذهبی بودن خودمان تحت تاثیر قرار دهیم. مسیحیت واقعی این است که واقعاً بخواهیم از درون، گوشه های تاریک قلب و زندگیمان توسط حقیقت و راستی خدا روشن شود. توبه از هر چیزی است که او نشانمان میدهد. و سپس تسلیم کسی شویم که "امین و صدیق" نامیده شده است. وقتی ما این کار را انجام میدهیم، زندگی مسیحی ما پر از راستی میشود. این واقعیت زندگی مسیحی است و همینطور واقعیت پیروزی در زندگی هایمان و این چیزی است که در این نسل ما شدیداً به آن محتاجیم. مسیحیت واقعی.

## عمانوئیل

"که اینک باکره آبتن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است : خدا با ما." متی 1 :

23

من معتقدم که آن واقعه یکی از بزرگترین معجزات قرن بیستم بود. بیشتر از 200 هزار نفر مردم در میدان بزرگ شهر تیزی سوآرا، رومانی جمع شدند تا بر حمله به مسیحیان و دستگیری یک شبان اعتراض کنند. پیتر دوگالسکو، شبان اولین کلیسای باپتیست، و دوست قدیمی من، در مورد عیسی با مردم صحبت کرده بود. شنوندگان حاضرین در تمام عمرشان بر این باور بودند که خدایی نیست. اما در یک لحظه الهی و مقدس، روح بی خدایی از آن کشور گریخت. مردم شروع به فریاد زدن کردند و گفتند "اگر یسته دومنزو" "اگر یسته دومنزو" (خدایی هست، خدایی هست).

همه چیز در آن لحظه در رومانی عوض شد. ایمان در قلب مردم فوران کرد. آنها بر علیه تانکها، مسلسلها و نیروهای مخوف "سکوریتات" یا پلیس مخفی رومانی ایستادند. آنها هیچ اسلحه ای نداشتند و تنها چیزی که داشتند ایمانی نو یافته در قلبهایشان بود. مردم به سمت ایستگاه تلویزیون در بخارست هجوم بردند و پس از اینکه ایستگاه تلویزیون را تصرف کردند، اولین کلمه ای که بر زبان آوردند و از تلویزیون پخش شد این بود. "دومنزو آسته کو نوآ" که ترجمه اش این است "خدا با ماست" تمام ملت رومانی شوکه شدند. آنها در طول دهها سال تبلیغاتی که مروج بی خدایی بود شنیده بودند. اما حالا یک ملت کامل با این حقیقت که خدا وجود دارد بیدار شدند و این را فهمیدند که او با مردم است.

یک ملت با این کلمات از خواب روحانی بیدار شدند "خدا با ماست" در یکی از تاریکترین لحظات تاریخ در آن کشور، وقتی مردم فهمیدند که خدا با آنهاست، امید در قلبشان فوران کرد. نور از تاریکی بیرون آمد. امید از ناامیدی درخشید. آزادی از اسارت بیرون تراوید، و پیروزی از شکست بیرون جهید. و تمام اینها تنها به خاطر یک حقیقت ساده بود. خدا با مردم بود.

آن کلمات، بسیار پر قدرت هستند، زیرا شرح کاملی از طبیعت خدا هستند، یکی از نامهایی که به عیسی بخشیده شده است، "عمانوئیل" میباشد، که به معنی "خدا با ماست" میباشد. خدا خود را به 3 صورت مختلف در این دنیا به ما آشکار ساخته است. در عهد عتیق او خود را به عنوان "خدا برای ما" میشناساند. در نامه ها و رسالات او "خدا در ماست" اما در اناجیل او "خدا با ماست".

خدا به صورت خدا از ازل بوده و تا ابد نیز خواهد بود. اما در یک برهه از تاریخ بشری، او جسم انسانی پوشید. خدا آمد و در بین ما ساکن شد. "خدا با ما" راه را آماده ساخت تا "خدا در ما" ساکن شود. او نوری بود که تاریکی بشر را پراکنده ساخت. و سکونت او با انسان امید را به قلبهای نا امید آورد.

ممکن است، نا امید شده باشید. یا با موقعیت تاریک و دشواری مواجهید. به خاطر آورید که تنها یک نفر است که عمانوئیل نامیده میشود. خدا با ما، به او بنگرید، او دنیای شما را روشن خواهد کرد، او را بخوانید و او شما را خواهد رها کند. به سمت او بدوید و او شما را در آغوش خواهد کشید. اگر فکر میکنید "خدا با ما" می تواند یک ملت را تغییر دهد، تصور کنید که شخص "خدا با ما" چه میتواند در زندگیتان انجام دهد. عیسی عمانوئیل است به او توکل کنید. او با شما خواهد بود.

## عیسی

"جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است. و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم." اعمال 4: 10 و 12

پس از اینکه به عیسی ایمان آوردم و او را پیروی کردم، قلب من با محبت او شعله ور شد. میخواستم هر کسی محبت، قدرت و فیض بیکران او را تجربه کند. شروع کردم رفتن به مکانهایی که قبلاً در آنها میچرخیدم. و به هر جا سرک میکشیدم تا با مردم در مورد عیسی صحبت کنم.

یک شب من و 3 تا از دوستانم به یک کاباره رفتیم، و از متصدی بار اجازه خواستیم تا خبر خوش را برای مردم موعظه کنیم. متصدی بار فکر کرد که ما مست هستیم و به ما گفت که اجازه این کار را به ما نخواهد داد. ما آن مرد را متقاعد ساختیم که ما مست نیستیم و اینکه قلبهای ماست که از محبت عیسی لبریز است. او به ما گفت که باید با صاحب بار صحبت کنیم و ما را به دفتر او راهنمایی کرد.

با کمال تعجب صاحب بار به ما اجازه داد که یک جلسه کوچک پرستشی در آن بار برقرار کنیم. ما بسیرا هیجان زده شده بودیم. و به عنوان نوایمان این موقعیت که پیغام انجیل را با دیگران در میان بگذاریم ما را ذوق زده کرده بود. میدانستیم که تنها خدا قادر است چنین دری را باز کند.

من ایستادم و گروه کوچکمان را معرفی کردم و به مردم گفتم که ما پیروان عیسی مسیح هستیم. به مردم این چنین گفتم " ما گروهی از جوانان هستیم که میخواهیم امشب جلسه پرستشی کوچکی برایتان برگزار کنیم" وقتی من حرف میزد، هیچ کس به من گوش نمی داد هر کسی مینوشید و صحبت میکرد. ناگهان جمله ای از دهان من پرید " و ما امشب آمده ایم اینجا تا با شما در مورد عیسی صحبت کنیم."

واقعاً عجیب است، وقتی شما نام عیسی را در چنان محلی بر زبان میآورید، چه اتفاقی می افتد.

همه نوشیدنیهای خود را زمین گذاشتند و به من خیره شدند و با خودشان فکر کردند که این شخص اینجا چه کار میکند؟

من بلافاصله شروع کردم و خبر خوش عیسی را برای مردم بیان نمودم، اما آن شب من چیزی را فهمیدم که قبل از آن هرگز نمی دانستم. در نام عیسی قدرت عظیمی است. واقعاً شگفت انگیز است که نام عیسی چه میکند. شما میتوانید نام رهبران بزرگ مذهبی دنیا را بر زبان آورید و هیچ کس هیچ فکری در مورد آن نخواهد کرد، شما میتوانید نام بودا را ذکر کنید یا محمد و هیچ کس عکس العملی نشان نخواهد داد. اما تنها نام عیسی را بر زبان آورید و ببینید چه اتفاقی می افتد. مردم یا ناراحت میشوند یا خوشحال. در نام عیسی قدرت کاری عظیم وجود دارد. نام او نامی است بالاتر از همه نامها. نام او اسمی است که یک روز هر زانویی در برابرش خم میشود و هر زبانی اقرار میکند که او خداوند است. نام او همانی است که مردم میتوانند بخوانند و دیگر هرگز مانند گذشته نباشند.

خیلی از تجربه من در آن کلوب شبانه نگذشته بود که یک معتاد به مواد مخدر، نام عیسی را خواند. او تنها و نا امید رها شده بود، چون معتاد بود. پزشکان هیچ امیدی به او نداده بودند. روانشناسان هم از او قطع امید کرده بودند. مددکاران اجتماعی هم امیدی به او نداشتند، ولی وقتی او نام عیسی را بر زبان آورد، زندگی او دیگر هرگز مانند گذشته نبود. او از اسارت و بندگی گناه آزاد شد و اعتماد به مواد مخدر از زندگی او رخت برپست. در هیچ نام دیگری نجات نیست. در هیچ نام دیگری رهایی نیست. نام نجات دهنده ما عیسی است. آه عجب نام عالی و پر قدرتی. چرا امروز نام او را نمیخوانید؟ در نام عیسی پیروزی است.

## مسیح

"که امروز برای شما در شهر داوود، نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولد شد " . لوقا 2 : 11

لحظه بسیار خارق العاده ای در تاریخ بشر بوده. پسر نجار در وسط رود اردن. یک نبی که به نظر وحشی می آمد، مرد جوانی را که اهل ناصره بود تعمید داد و سپس آن صحنه عالی اتفاق افتاد، روح خدا به شکل یک کیوتر بر کسی که عیسی نام داشت فرود آمد. سپس پدر، خدایی که کائنات را آفریده، این چنین گفت: " این است پسر محبوب من که از او خشنودم".

این لحظه به دو دلیل عالی و شگفت انگیز بود. اول خدا شخصیت کامل خود را آشکار ساخت- پدر، پسر و روح القدس. همه جوانب خدای تثلیث آنجا و در آن لحظه حضور داشتند. و چرا در آن لحظه چنین مکاشفه ای انجام شد؟ زیرا این لحظه ای بود که مسیح مسیحا، باید مکشوف میشد. قبل از این روز در زندگی عیسی مسیح ما هیچ چیزی از خدمت عیسی نمی دانیم. با این وجود بعد از این " مسیح " عیسی خدمت عمومی خود را با آیات و علائم معجزات شروع کرد. از ابتدا یکی از نامهایی که به عیسی داده شده " مسیح " بود. این همان کلمه یونانی اس که در عبری ماشیا یا مسایا گفته میشود و به معنی مسح شده می باشد. مسیح به عنوان نجات دهنده دنیا وعده داده شده بود. 3 دسته از مردم وقتی به موقعیتی میرسیدند مسح می شدند. انبیاء، پادشاهان و کاهنان و روغن بر سر آنان به عنوان سمبلی از مسح ریخته میشد. آنها برای کار خاصی که خدا برایشان تدرک دیده بود، جدا میشدند. روغن نمایانگر عطایای روح القدس بود که آنها را قادر میساخت تا از عهده وظایفی که بر عهده شان بود، بر بیایند.

انبیا نیاز به حکمت داشتند، زیرا هیچ کس نمی توانست وقایع را پیشگویی کند. مگر اینکه توسط روح القدس به آنها الهام میشد. بنابراین، نبی مسح میشد تا نشانگر ارتباطی باشد بنی روح حکمت و عقل و دانش، کاهنان نیاز به فیض و قدوسیت داشتند، زیرا هیچ کس نمی توانست قربانی قابل قبول دیگری را برای گناه مردم به حضور خدا بیاورد. یا اینکه مانند انبیاء در چیزهای مقدس مردم را خدمت کند، مگر اینکه با روح خدا زندگی کند و فیض و پاکی روح خدا در او باشد، پادشاهان نیاز به هدایت روح خدا و رهبری داشتند، زیرا هیچ کس نمی توانست قوانین منصفانه ای وضع کند مگر تحت حکمت روح پدر، بنابراین، انبیا، کاهنان و پادشاهان با روغن مسح میشدند.

عیسی در آن روز تاریخی به عنوان نبی که باید راه خدا را به مردم نشان میداد مسح شد. کاهنی که قربانی دائمی و ابدی را برای گناهان بشر تقدیم میکرد و پادشاهی که باید بر قلبهای مردم سلطنت کند. او تنها نبی بود که باید راه رو نشان میداد بلکه او راه بود. او نه تنها کاهنی بود که باید برای گناهان بشر قربانی میکرد، بلکه او قربانی بود که باید گناه جهان رو بر میداشت. نه تنها پادشاهی که باید مردم را هدایت میکرد، بلکه او پادشاه پادشاهان و خدای خدایان بود. او مسیح مسح شده بود. اغلب میثنوم که ایمانداران در مورد این موضوع صحبت میکنند که چه کسی مسح داره. اجازه بدهید به آنهایی که عیسی رو میشناسند، بگویم " اگر شما مسیح زنده رو در قلبتان دارید، شما نه تنها مسح دارید، بلکه به عبارت دیگر شما در زندگی تان آن مسح شده را دارید. هلولویا عجب نجات دهنده ای .